



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

طعم مرگ

مجموعه داستان‌های کوتاه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طعم مرگ

نویسنده:

مهدی فربودی

ناشر چاپی:

حضرت بقیه الله (عج)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	طعم مرگ
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۸	فصل اول: حقیقت مرگ
۱۸	مرگ چیست؟
۲۰	هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید
۲۲	مرگ را بهتر بشناسیم
۲۳	شباهت خواب و مرگ و اثبات وجود حقیقتی به نام روح
۲۵	خواب و مرگ از یک جنس هستند
۲۸	علت خلق مرگ و زندگی
۲۹	تشبیه مراحل تکامل کرم ابریشم به سیر تکاملی انسان
۳۴	خطبه هشدار دهنده حضرت امیرالمومنین علیه السلام
۳۹	فرار از مرگ؟
۴۱	نامه مهم
۴۳	یاد مرگ
۴۴	سوالات مردی بادیه نشین از امام علی علیه السلام
۴۵	فایده یاد مرگ
۴۹	صدقہ و ملک الموت
۵۰	خطاب عزرائیل به مردگان
۵۰	عزرائیل در هر روز پنج روز بار افراد خانه را خدا می زند
۵۲	فصل دوم: اقسام مرگ
۵۲	اشاره
۵۴	اجل معین در قرآن کریم

۵۶ بعضی از کارهایی که باعث افزایش طول عمر می شوند:
۶۱ بعضی از کارهایی که باعث کاهش طول عمر می شوند:
۶۱ مقام و حقیقت شهادت
۶۵ فصل سوم: احتضار و خصوصیات آن
۶۵ احتضار و خصوصیات آن
۶۸ حاضران هنگام مرگ
۶۸ ۱- حضور فرشتگان، فرستادگان خداوند و ملک الموت
۶۹ کیفیت قبض روح از زبان شهید دستغیب شیرازی
۷۱ گفتگوی ملک الموت با مومن
۷۲ ۲- حضور شیطان و لشکریانش و وسوسه او هنگام مرگ
۷۴ چه کنیم که به عدیله هنگام مرگ دچار نشویم
۷۸ ۳- حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیه السلام
۸۲ تأثیر اعمال و صفات در لحظه مرگ
۸۴ حکایت مرگ شاگرد فضیل بن عیاض
۸۶ کلام حضرت امیرالمومنین علیه السلام درباره حال محتضر
۹۱ فصل چهارم: سكرات مرگ
۹۱ اشاره
۹۷ تأثیر وابستگی به دنیا در سهولت و سختی مرگ
۹۸ اختلاف قبض ارواح بر حسب اختلاف ایمان و عمل
۱۰۴ حضرت عزرائیل علیه السلام طیب حاذق
۱۰۵ حضرت عزرائیل علیه السلام و نحوه گرفتن جان افراد
۱۰۷ کیفیت قبض روح کافر
۱۰۹ چگونگی قبض روح مومن
۱۱۳ سكرات مرگ، تصفیه و پاک شدن از گناهان
۱۱۴ سخت جان دادن مؤمن و راحت جان دادن کافر؟
۱۱۶ ایمان در حال سكرات مرگ بی فایده است

۱۱۸	چیزهایی که باعث آسانی سكرات مرگ می شوند
۱۲۵	فصل پنجم: ترس از مرگ
۱۲۵	اشاره
۱۲۸	علل ترس از مرگ
۱۲۸	اشاره
۱۲۹	۱- ترس از نابود شدن
۱۲۹	۲- ترس از پرونده سیاه اعمال
۱۳۱	۴- عدم شناخت و آمادگی برای جایی که به آنجا منتقل می شویم
۱۳۲	۵- ترس اولیای خدا از مرگ
۱۳۳	اشتیاق مؤمن به مرگ
۱۳۴	مؤمن مشتاق مرگ است و کافر گریزان از آن
۱۳۷	فصل ششم: تهیه مقدمات مرگ
۱۳۷	مهیا شدن برای سفر آخرت
۱۳۹	توبه قبل از مرگ
۱۴۱	توصیه هایی درباره کفن
۱۴۳	تهیه مقدمات مرگ توسط آیت الله مرعشی نجفی
۱۴۴	نوشتن وصیت نامه
۱۴۸	فصل هفتم: داستان های شگفت انگیزی درباره مرگ
۱۴۸	قبض روح حضرت آدم علیه السلام
۱۴۹	قبض روح حضرت ابراهیم علیه السلام
۱۵۰	قبض روح حضرت موسی علیه السلام
۱۵۲	قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام
۱۵۳	قبض روح حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
۱۵۶	قبض روح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۵۹	برافروخته شدن سیمای سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا
۱۶۰	قبض روح بلال

- حاج مؤمن و ملاقات او با یکی از مردان خدا ۱۶۲
- حکیم هیدجی و مرگ اختیاری مرد عامی ۱۶۶
- فرا رسیدن اجل و شفاعت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام ۱۶۹
- زنی که نمی خواست به دنیا برگردد ۱۷۱
- محمود غزنوی در سكرات مرگ ۱۷۴
- مردی که در حال سجده قبض روح شد ۱۷۴
- توبه یک جوان یهودی قبل از مرگ ۱۷۵
- مردی که آسان اهل بهشت شد ۱۷۶
- اشک حسرت مرد ثروت اندوز، هنگام مرگ ۱۷۸
- ظالمی که هنگام قبض روح حسرت می خورد ۱۷۸
- مرگ فرعون ۱۷۹
- مرد جاهلی که هنگام جان دادن بهشتی شد ۱۸۱
- احتضار سید حمیری ۱۸۲
- شیخ عبدالکریم حائری و شفاعت امام حسین علیه السلام ۱۸۴
- گفتگوی جمجمه با حضرت علی علیه السلام ۱۸۸
- دلسوزی ملک الموت ۱۹۰
- حضرت داوود علیه السلام و جوان ژولیده ۱۹۲
- ملکی با قیافه اندوهگین ۱۹۴
- سرانجام عزرائیل هم خواهد مُرد ۱۹۵
- منابع ۱۹۷
- درباره مرکز ۲۰۰

سرشناسه: فربودی، مهدی، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: طعم مرگ: پژوهشی قرآنی و روایی درباره مرگ/تالیف مهدی فربودی.

مشخصات نشر: قم: انتشارات حضرت بقیه الله (عج)، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.

شابک: ۱۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۶۹۲۵-۵۹-۵

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: پژوهشی قرآنی و روایی درباره مرگ.

موضوع: مرگ -- جنبه های قرآنی.

رده بندی کنگره: BP۲۲۲/۲۲/ف۳۶ط۳۶ ۱۳۸۶۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۰۴۸۵

ص: ۱

اشاره

مرگ چیست؟

بشر از آغاز خلقت برای شناخت مرگ تلاش های زیادی کرده و همواره در پی این بوده تا بدانند این چیست که پایان عمر آدمی است و به زندگی اش پایان می دهد؟

علماء، دانشمندان، متفکران و فیلسوفان زیادی در این باره تحقیقاتی کرده و نظراتی بیان کرده اند؛ که برخی از آن نظریات مقبول و بعضی مردود شناخته شده ولی بهترین راه گشا در این موضوع کلام خداوند متعال و روایات ائمه معصومین علیه السلام می باشد زیرا خداوند متعال آفریننده همه چیز از جمله مرگ می باشد:

(الذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)

«آن کسی که مرگ و زندگی را آفریده، تا شما را بیازماید که کدامیک

مرگ در اصطلاح به معنی نبودن حیات است؛ اما در واقع انتقال از حیات مادی این جهان به حیات اخروی ملکوتی است. به عبارت دیگر انسان زندگی دنیوی را ترک گفته و به زندگی ابدی اخروی منتقل می شود پس مرگ آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت ماست. از روایات معصومین علیه السلام نیز معنی منتقل کننده بودن مرگ استفاده می شود: حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«فَسَابِقُوا رَحْمَتَ اللَّهِ إِلَىٰ مَنَازِلِكُمْ الَّتِي أَمَرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا وَ الَّتِي رَغَبْتُمْ فِيهَا وَ دُعِيتُمْ إِلَيْهَا»

«پس به سوی منازل خود پیشی بگیرید، (خدا شما را رحمت کند) منزلی که مأمور گشتید تا آن ها را آباد کنید منزلی که میل به آن داشته و به سوی آن دعوت شدید.»

حضرت در حدیث فوق مرگ را انتقال دهنده از این دنیا خوانده اند و به اندوختن زاد و توشه سفارش نموده اند.

همچنین حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به یاران خویش فرمودند:

«مرگ فقط پلی است که شما را از سختی و بلا و فلاکت و بدبختی ها به باغهای وسیع و نعمت های همیشگی سوق می دهد؛ پس کدامیک از شما منتقل شدن از زندان به کاخ را خوش نداشته و از آن کراهت می ورزد؟ و

این مرگ برای دشمنان شما همانند کسی است که از کاخ به زندان و عذاب منتقل گردد...

همانا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه واله به من خبر داد که دنیا زندان مومن و بهشت کافر است و مرگ برای مومنان مانند پلی است که آن ها را به بهشت و باغ هایشان می رساند، همانطور که برای آنان (دشمنان شما نیز)، پلی خواهد بود که به جهنم سوقشان می دهد. نه من دروغ گفتم و نه پدرم به من دروغ گفته است. (۱)

باز از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام روایت شده که می فرماید:

«لِكُلِّ دَارٍ بَابٌ وَ بَابُ دَارِ الْآخِرَةِ الْمَوْتُ»

هر خانه دری دارد و در خانه آخرت مرگ است.

هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید

اگر ذائقه کسی سالم باشد و خللی در قوه چشایی او ایجاد نشده باشد وقتی به او عسل داده شود طعم شیرین و گوارای عسل را می فهمد اما اگر همین شخص دچار عارضه چشایی شده و مثلاً سرما خوردگی شدید کام او را تلخ کرده باشد، عسل هم به او بدهند نه تنها طعم مطلوب آن را نمی فهمد احساس نامطلوبی هم نسبت به آن پیدا می کند.

طبق آیات قرآن هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید اگر ذائقه اش سالم باشد و بر اثر گناه و عصیان بیمار نشده باشد وقتی نظر او را

۱- شیخ صدوق، ابی جعفر، معانی الاخبار، ص ۱۹۵

ص: ۱۲

نسبت به مرگ جویا شوند، می گوید: «احلی من العسل» (۱) یعنی از عسل شیرین تر است. اما اگر ذائقه اش بر اثر مرض های روحی و معنوی بیمار شده باشد مرگ در نظرش بسیار تلخ و سخت خواهد بود لذا طعم مرگ که به ناچار هر کسی باید بچشد بسته به سلامت یا بیماری اشخاص متفاوت است برای یکی شیرین و برای دیگری تلخ.

قرآن کریم مرگ را یک قانون الهی می داند و می فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۲) «هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید»

آری، زندگی جاوید و حیات بدون مرگ دنیا ممکن نیست، و مرگ سرنوشت حتمی همه انسان ها است. غنی و فقیر، پیر و جوان، سالم و مریض خواهند مرد. با آن که مرگ در قضای خداوند یک سرنوشت حتمی و یک قدر اجتناب ناپذیر است، با این وجود بیشتر مردم بر اثر عشق ورزیدن به زندگی و آرزوهای دراز که در سر می پرورانند از آن غافلند و آنچنان سرگرم دنیای خود هستند که گویی باود ندارند روزی مرگ به سراغ آنان می آید و به زندگی شان خاتمه می دهد.

عجبت لجازع باک مصاب***باهل او حمیم ذی اکتیاب

شقیق الجیب داعی الویل جهلا***کان الموت کالشیء العجاب

و سوی الله فیہ الخلق حتی***نبی الله فیہ لم یحاب له

۱- این جمله را حضرت قاسم علیه السلام در جواب سوال عمویشان حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که، مرگ در نظر تو چگونه است؟

۲- سوره آل عمران آیه ۱۸۵، سوره عنکبوت آیه ۵۷

ص: ۱۳

ملک ینادی کل یوم***لدو اللموت و ابنو اللخراب(۱)

از کسی که مصیبت دیده، و خانواده یا نزدیکان خود را از دست داده و ناله می زند و گریه می کند تعجب می کنم.

گریبان را چاک می زند و از روی نادانی اظهار ناراحتی می کند. گویا مرگ در نظرش چیز عجیبی است.

تمام مخلوقات خدا تا آنجا در مرگ مساوی هستند که پیامبر خدا صلی و الله علیه واله هم در برابر مرگ بیمه نیست.

فرشته ای است که همه روزه فریاد می زند؛ برای مردن بزیاید، و برای خراب شدن بسازید.

مرگ را بهتر بشناسیم

رسول اکرم صلی و الله علیه و اله در روز بدر رو به شهدای بدر کرده و فرمودند:

«هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» ای کشته شدگان آیا آنچه را که پروردگارتان به حق و راست به شما وعده داده بود، یافتید؟»

بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه واله این ها که مرده اند چگونه با ایشان سخن می گوئید در حالی که جسدی بیش نیستند؟

حضرت فرمودند: «إِنَّهُمْ أَسْمَعُ مِنْكُمْ»

هم اکنون ایشان از شما شنواترند و فهم و ادراک ایشان از شما بیشتر است.(۲) البته مشخص است که منظور از این حدیث شنیدن و درک با

۱- دیوان منسوب به امیرالمومنین علیه السلام، ترجمه زمانی، ص ۷۵

۲- نراقی ملا احمد، معراج السعاده، ص ۱۰

ص: ۱۴

گوش مادی نیست بلکه منظور شنیدن و ادراک برزخی است که هم مسائل این جهان و هم مسائل برزخ را درک می کنند. همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمودند:

«الْأَناسُ نِيَامُ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»

مردم در خوابند وقتی مردند بیدار می شوند.

شبهت خواب و مرگ و اثبات وجود حقیقی به نام روح

انسان هر شب در عالم رویا صحبت ها و گفتگوهایی دارد بدون اینکه، زبان یا لب او جنبش و تکانی داشته باشند و کسی که نزدیک این شخص بیدار است صدایش را نمی شنود و سیر و سفرهای او را در کوه و صحرا و جاهای دیگر نمی بیند. این ها نشان دهنده این است که حقیقی به جز این جسم مادی در ما وجود دارد.

خداوند متعال خواب دیدن را در وجود انسان برای این قرار داده تا واقعیت پرواز روح از کالبد جسم را به او بفهماند و این اتفاق از دوران کودکی تا پیری هر چند وقت به وقوع می پیوندد، تا انسان زندگی در عالم برزخ و قیامت را انکار نکند. چنانچه از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که: «بشر در ابتدای خلقت رویا نداشت، و بعد از مرور زمان خداوند به او عطا کرد و آن بعد از وقتی بود که خداوند متعال پیامبری را برای دعوت و هدایت مردم زمانش فرستاد؛ او مردم را به اطاعت و بندگی پروردگار امر می کرد. آن مردم گفتند: «اگر ما خدا را بپرستیم در برابرش چه داریم، در حالی که دارایی تو از ما بیشتر نیست؟»

آن پیامبر فرمود: «اگر اطاعت خدا کنید، جزای شما بهشت است و اگر معصیت کرده و حرف مرا نشنیده بگیرید، جای شما دوزخ است.» گفتند: بهشت و دوزخ چیست؟ برایشان توصیف کرد و توضیح داد. پرسیدند کی به آن می‌رسیم؟ فرمود: «هنگامی که مردید.» گفتند: ما می‌بینیم که مرده‌های ما پوسیده و خاک می‌شوند و برای آن‌ها چیزی از آنچه وصف کردی نیست؟ و آن پیغمبر را تکذیب کردند.

خداوند رویا را برای آن‌ها قرار داد. در خواب دیدند که می‌خورند، می‌آشامند، حرکت می‌کنند و می‌گویند و می‌شنوند و چون بیدار می‌شدند، اثری از آنچه دیده بودند، نمیدیدند. نزد پیغمبرشان آمدند، و خواب‌های خود را بیان کردند. آن پیغمبر فرمودند: «خداوند خواست حجت را بر شما تمام کند. روح شما هم، اینچنین است. هنگامی که مردید هر چند بدن‌های شما در خاک پوسیده می‌شود ولی روح‌های شما در عذاب و یا در ناز و نعمت می‌باشد.»

از حضرت جواد علیه السلام سوال شد: «مرگ چیست؟»

ایشان در جواب پاسخ دادند: «مرگ همان خواب است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز آن که مدت خواب مرگ طولانی است و آدمی از آن خواب بیدار نمی‌شود جز روز قیامت.» (۱)

شباهت و همانندی خواب و مرگ به اندازه‌ای است که رسول گرامی اسلام هر وقت از خواب بیدار می‌شدند، خدا را اینگونه حمد

۱- معانی الاخبار، ج ۲، ص ۱۹۵؛ در توضیح این مطلب گفته می‌شود که کسی که در خواب است متوجه نیست که وقایعی که می‌بیند در خواب است و آنها را واقعی می‌پندارد و واقعا از خوشی‌هایی که در خواب می‌بیند لذت می‌برد و از عذاب‌های آن رنج می‌برد.

ص: ۱۶

وسپاس می نمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»

«و سپاس خداوندی را سزاست که ما را پس از مردن دوباره زنده کرد و حشر و برانگیختن مردم در قیامت به سوی او خواهد بود.»

باید توجه کرد که مسأله خواب مثل خیال نیست که انسان در دم چشمش را روی هم بگذارد و تصور چیزی را بکند، مثلاً خیال یک صدا و تصور آن غیر از حقیقت آن صدا است. چنانچه اگر در خواب حادثه وحشتناکی را ببینیم و یا صدای مهیبی بشنویم بسیار می ترسیم در صورتی که اگر تصور آن را بکنیم اصلاً نمی ترسیم.

همچنین اگر شخصی را در خواب ببینیم می گوئیم فلانی را دیدم در صورتی که اگر تصور دیدن آن شخص را بکنیم هیچ گاه نمی گوئیم او را دیدم.

خواب و مرگ از یک جنس هستند

تمام فلاسفه و حکمای بزرگ جهان متحیرند که حقیقت خواب چیست. همانطور که از درک حقیقت مرگ عاجزند، و هیچ یک از آن ها تا بحال نتوانسته است به اسرار خواب پی ببرد و از حقیقت آن پرده بردارد، کما اینکه هیچ یک از آن ها نتوانسته است به اسرار مرگ پی برد و به واقعیت آن دست یابد.

در حال خواب بدن انسان روی زمین است و روح انسان سیر در عوالم دیگر می کند و سپس بر می گردد، و در حال مردن هم بدن روی زمین یا زیر زمین است و روح به عوالم دیگر می رود و دیگر بر

نمی گردد. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْإِنْسَانَ حِينَ مَوْتِهِ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ لَمَّا هُوَ مَيِّتٌ يَأْتِيهِ الْمَلَكُ الَّذِي كَفَّلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِي كَفَّلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِي كَفَّلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِي كَفَّلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ) (۱)

«خداست که جان ها را می گیرد در وقت مرگشان، و نیز آن جان هائی را که در خواب هستند و مرگشان فرا نرسیده است. پس آن جان هایی که حکم مرگ را بر آن ها جاری کرده در نزد خود نگاه می دارد و دیگر به بدن باز نمی گرداند، ولی آن جان هائی که در خواب رفته و هنوز مرگشان نرسیده است آن ها را رها نموده تا هنگام بیدار شدن به بدن برگردند و با اجل مسمی و زمان معین در بدن باقی باشند؛ و در این امر نشانه هائی از قدرت و توحید اوست برای مردمانی که در آیات و نشانه های او تفکر بنمایند.»

این آیه مبارکه صراحت دارد بر آنکه مرگ و خواب هر دو از یک جنس هستند. هم وقت مرگ و هم وقت خواب در هر دو حال خداوند جان را می گیرد، ولی آن کس که اجلش رسیده باشد، جان او نگه داشته می شود، و کسی که هنوز اجلش نرسیده باشد، جان او را در موقع بیداری به او بر می گرداند.

باید توجه کرد که خداوند متعال گرفتن جان را که مشترک بین خواب و مرگ است به لفظ «توفی» بیان کرده است نه به لفظ «قبض».

۱- آیه ۴۲ سوره زمر

ص: ۱۸

چون معنای توفی، یعنی «گرفتن تمام چیزی به طور کامل» ولی معنای قبض، «گرفتن و ربودن» است.

یعنی در حال خواب که خود نوعی مرگ است، خداوند جان را به طور کامل می گیرد اما اگر اجل آن نرسیده باشد به بدن باز می گردد و انسان بیدار می شود؛ ولی اگر اجل رسیده باشد چه انسان در خواب باشد چه بیداری علاوه بر آن قبض می کند یعنی می رباید که دیگر قادر به بازگشت نیست، و انسان می میرد.

و نیز در آیه دیگر که در خصوص خواب وارد شده است به لفظ توفی تعبیر شده است:

(وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَيَّمٌ لَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (۱)

«و اوست آن خدائی که شما را در شب توفی می کند و بسوی خود می برد، و از همه کردار و افعال شما در روز مطلع است. و بعد از توفی در خواب، شما را در روز بر می انگیزد تا زمان معینی که وقت عمر به سر آید. سپس به سوی اوست بازگشت شما و سپس آگاه می سازد شما را به آنچه انجام داده اید.»

خواب و مرگ یکی هستند؛ منتها مرگ قدری عمیق تر و سنگین تر است و خواب سطحی تر و سبکتر. پس می توان گفت که مرگ خوابی است سنگین؛ و خواب مرگی است سبک.

۱- آیه ۶۰ سوره انعام

ص: ۱۹

نفوس انسان ها در ابتدای خلقت و فطرت، قابلیت و استعداد محض هستند و هنوز در زمینه خوشبختی و بدبختی به فعلیت نرسیده اند. پس از اینکه در این دنیای طبیعی و با این بدن مادی به وسیله افعال اختیاری، قابلیت ها و استعدادهای نفس تبدیل به فعلیت شد، تفاوت انسان ها مشخص شده و با ارزش و بی ارزش از هم جدا می شوند. یعنی هدف از خلقت جدا شدن نفوس با ارزش و بی ارزش از همدیگر است.

ارزش ارواح، در واقع ارزش ذات انسان هاست و آن هم از طریق تأثیر پذیری قلب و باطن از اعمال ظاهری حاصل می شود. پس در واقع امتحان اعمال همان امتحان ذات هاست. پس هدف زندگی در این دنیا و مشخص شدن اعمال خوب و بد، مشخص شدن ذات انسان ها می باشد.

پس از اینکه خوب از بد و با ارزش از بی ارزش مشخص شد، بایستی به جزا و پاداش یا کیفر اعمال خود برسند و گرنه خلقت این جهان عتث و بیهوده خواهد بود.

البته دلایل عقلی و نقلی معاد در کتاب چهارم این مجموعه به نام «قیامت، روز حسرت عظیم» آورده شده ولی چیزی که اجمالاً در این کتاب به آن اشاره می شود این است که این جهان قابلیت و توانایی

پاداش و کیفر اعمال را ندارد. به عنوان مثال برای کسی که با یک بمب اتمی هزاران نفر را کشته است چه مجازاتی را می توان در نظر گرفت؟ آیا می توان او را هزاران بار کشت؟ و از این نوع مثال ها که بسیار زیاد است.

پس برای پاداش و کیفر اعمال باید انسان ها به جهانی دیگر منتقل شوند که قابلیت کیفر و پاداش آن ها را داشته باشد؛ و انتقال از این جهان به آن جهان از طریق مرگ صورت می پذیرد.

تشبیه مراحل تکامل کرم ابریشم به سیر تکاملی انسان

کرم ابریشم و دوران های تکاملی مختلفی که بر این حیوان می گذرد بسیار شگفت انگیز است. افرادی که دوران های مختلف آن را به چشم خود دیده باشند، می توانند از آن عبرت های زیادی بگیرند و حتی یک دوره درس معاد را در این حیوان مشاهده کنند.

تخم این حیوان سفید رنگ و قدری از دانه خشخاش بزرگتر است. در فصل بهار همینکه درخت توت برگ هایش جوانه می زند این تخم باز می شود و کرم ریز سیاه رنگی به اندازه ضخامت ته سنجاق و به درازای چند میلیمتر از آن خارج می گردد، و از برگ توت تغذیه می کند و کم کم بزرگ می شود؛ بعد در خواب فرو می رود. خوابش تقریباً دو شبانه روز طول می کشد.

در حال خواب پاهایش روی زمین و دست ها و سرش بلند است، و در این حالت نه راه می رود و نه غذا می خورد. و اگر دستی به او

بزنیم مختصر حرکتی می کند که فقط معلوم می شود زنده است.

بعد از دو شبانه روز بیدار می شود، و پوست عوض می کند؛ پوست سابق خود را می گذارد و از میان آن با پوست جدید و بدنی تازه و نو خارج می شود. در این حال قدری بزرگتر و رنگش سفیدتر است. تا چند روز مشغول خوردن غذای خود یعنی برگ توت شده و کم کم بزرگ تر می شود و رنگش بازتر می گردد.

برای مرتبه دوم به خواب می رود و دو شبانه روز مانند بار اول می خوابد و پس از دو شبانه روز بیدار می شود، و باز پوست عوض کرده و با بدن شاداب تر و تازه تر به سراغ برگ توت می رود.

چندین روز دیگر تغذیه می کند و باز به خواب می رود و پس از گذشتن دو شبانه روز بیدار می شود و پوست جدیدی عوض می کند. در این حال بسیار شکلش با سابق تفاوت دارد، بندهای بدنش مشخص و سرش مشخص و شکل پاها و دست ها معلوم، و حتی در موقع نفس کشیدن، شکل ورود و خروج نفس در ریه او که در ناحیه پشت او قرار دارد، کاملاً معلوم می شود. در این حال دوباره مشغول خوردن غذا می شود، این بار طوری برگ توت را می جود که صدای آن مانند برش اژه موئی به گوش می رسد. چندین روز به همین منوال می گذرد این حیوان باز به خواب می رود، و بعد از چند روز بیدار می شود و پوست عوض می کند. هم اکنون این حیوان به مرحله بلوغ خود رسیده است و رنگش سفید مایل به آبی، ضخامتش تقریباً به اندازه

ضخامت یک دانه نخود یا هسته خرما، و طول قامتش تقریباً هفت یا هشت سانتیمتر می باشد. مدّتی از غذای خود می خورد تا به مرحله کمالش می رسد.

حالا دیگر می خواهد این زندگی و حیات را وداع گوید. این حیوان کم کم برای خود قبری می سازد، و در حال ساختن این قبر کم کم مشغول مردن می شود؛ سکرات موت بر او غلبه می کند و کاملاً گیج می شود.

قبر او عبارت است از پيله او که با لعاب دهان خود (که مانند نخ نازکی دائماً و متصل بهم بیرون می آورد) بنا می کند. این قبر برای او لازم است چون اگر خود را در میان آن مخفی نکند خطرات زیادی در کمین او خواهد بود؛ مورچه که بزرگترین دشمن اوست او را پاره پاره کرده و به لانه خود می برد، گنجشکان نیز یکباره او را می بلعند، و یا در زیر دست و پا له می شود.

این پيله یا قبر را در میان شاخه های درخت توت یا در همان صندوق و ظرفی که او را در آن گذارده اند بنا می کند، این پيله به اندازه ای ظریف و لطیف است که آدمی خود را بدان محتاج دیده و به نام ابریشم برای تهیه لباس از آن بهره برداری می نماید.

به هر جهت، هم اکنون که هنگام سکرات موت و زمان مرگ اوست، شروع به خارج کردن آب دهان خود کرده و دائماً به دور خود می تند تا در مدّت تقریباً یک شبانه روز این پيله دور او را کاملاً احاطه

کرده و کم کم این کرم بلند قامت کوتاه می شود؛ در زمانی که پيله تماما تنیده شد، تقریباً طولش به اندازه یک سوم طول اولیه اش می شود. وقتی که پيله کاملاً تنیده شد حیوان در داخل آن می خوابد؛ خوابی طولانی که تقریباً بیست روز طول می کشد. اما در این مدت دیگر این حیوان به شکل کرم نیست، چنان در خودش جمع شده و سرو پاها و دست هایش در بدنش فرو رفته و به اندازه ای کوتاه شده که هیچ شباهتی با آن کرم سابق ندارد.

طولش تقریباً یک سانتیمتر شده، و اگر پيله را بشکافید می بینید این حیوان به صورت یک دانه لویبای سوخته یا به صورت یک دانه تخم زنبور در آمده و به تمام معنی خشک شده و مرده است.

این حیوان به هیچ چیز شبیه نیست جز یک موجود جامد مرده، اما مرده نیست؛ در داخل پيله چه سیرها دارد، چه حرکت هائی در جوهره و اصل وجودش اتفاق می افتد که در هر لحظه او را از مرحله ای به مرحله دیگر کشانده و از شکلی به شکل دیگر تغییر داده و در مقام سیر تکاملی وجود او پیوسته او را به کمال نهایی نزدیک تر می کند.

تا اینکه کم کم زنده می شود؛ و سر از این خواب سنگین بر می دارد، و قبر خود را با لعاب دهان خود می شکافد و از پيله و قبرش خارج شده و در صحرای محشر حاضر می شود.

ولی عجب شکلی پیدا کرده است! آن کرم دراز در این هنگام یک پروانه است. دو بال بزرگ دارد، دو بال کوچکتر روی آن دو بال

قرار دارد، دو چشم روشن و درخشان دارد عین چشم های پروانه، دو شاخ بلند و زیبا دارد مانند دو شاخ پروانه، پاهایش که قبلاً عقب بود الان در زیر سرش قرار گرفته، شکمش مانند شکم پروانه قسمت فوقانی ضخم و قسمت تحتانی باریک شده است. به اندازه ای بدن و بال هایش ظریف و لطیف شده اند که اگر کسی با دست خود مختصر اشاره ای کند آثار گرد لطیف آن ها بر روی دست او خواهد نشست.

سبحان الله چه خبر است؟ این چه موجودی است؟ این چه سیر و چه تکاملی است؟

این یک نمونه و مثال از مردن و زنده شدن و مراحل تکامل در طبیعت است.

گرچه حالاتی که برای کرم ابریشم بیان شد عیناً شبیه مراحل مردن و زنده شدن و تکامل انسان نیست (چون تمام دوران هائی را که این کرم طی کرده است همه در این عالم ماده بوده و به عالم برزخ نرفته است) ولی تشبیه خوب و به جا و مفید به حال انسان می باشد.

این تشبیه برای دوران مرگ و خفتن انسان در میان قبر که تمام شکل و اندام اولیه خود را از دست داده و چشم و گوش و جوارح را بخاک فنا می سپرد، و برای نشان دادن آنکه این تغییرات دلالت بر فقدان حیات نمی کند بسیار جالب و قابل توجه است.

همین انسان در قیامت به صورت و شکل دیگری که همان صورت واقعی نفس ناطقه اوست حضور پیدا می کند، منتهی قیامت این کرم

بعد از بیست روز است و قیامت انسان دیرتر.

همینطور که این کرم خوابید و بیدار شد، انسان می خوابد و بیدار می شود. همینطور که این کرم مرد وزنده شد، انسان می میرد و زنده می شود.

برای روشنتر شدن مطلب درباره آن کمی توضیح می دهیم:

وجود انسان سه مرحله دارد: اول بدن انسان که از آن به عالم طبع و ماده تعبیر می شود، دوم قوای فکریه و تخیلیه که از آن به عالم مثال و صورت تعبیر می شود، سوم روح و نفس او که از آن به عالم نفس تعبیر می گردد.

این سه مرحله از هم جدا نیستند بلکه داخل یکدیگرند، نه مثل آنکه یک نخود را با یک لوبیا پهلوی هم قرار دهیم، و نه مانند آنکه یک قاشق را داخل استکان و استکان را داخل ظرفی بگذاریم، بلکه بدن جدا از صورت و صورت جدا از روح نیست؛ بدن در درون صورت و صورت در درون نفس است. (۱)

خطبه هشدار دهنده حضرت امیرالمومنین علیه السلام

از فرمایشات حضرت امیرالمومنین علیه السلام است که:

﴿فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ. تَخَفُّوْا تَلْحَقُوْا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلَائِكُمْ ءَاخِرُكُمْ﴾ (۲)

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب سوم این مجموعه به نام ((برزخ، پس از مرگ چه می گذرد؟))

۲- نهج البلاغه «خطبه ۲۱؛ و از طبع مصر با تعلیقه عبده، ج ۱، ص ۵۸

ص: ۲۶

«ای مردم! لقاء خدا، نتیجه اعمال، بهشت و دوزخ، در جلوی شماست و مرتباً به سوی آن حرکت می کنید و بدان نزدیک می شوید. و آن ساعت مرگ و اجل پشت سر شماست و با آواز حدی (۱) شما را می راند و به آن غایتی که در پیش دارید می رساند.»

«تَخَفُّوا تَلَحُّقُوا» یعنی بار خود را سبک کنید تا برسید.

ارواح انبیاء و ائمه و اولیاء علیه السلام و پاکان همه رفتند و در منازل خود در بهشت ها مسکن گزیدند، ارواح مخلصین و مقربین همه در مقصود آمدند و قافله به منزل رسید؛ ای بندگان خدا! شما چرا معطلید؟ بار گناه، علاقه های مادی و شهوانی فراوان شما را خسته و معطل نموده و منزجر و کسل کرده است.

آن ها را بریزید، ریشه علائق را ببرید، خود را سبک کنید تا بدین قافله رحمت و لقاء الهی خود را برسانید و عقب نیفتید.

«فَأَنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِيكُمْ» پیشینانی که رفته اند در انتظار شما هستند.

قیامت بر پا نمی شود و بعث و حشر و نشر انجام نمی گیرد مگر آنکه بازماندگان به گذشتگان ملحق شوند. پس بواسطه گناهان و زشتی هایی که نموده اید نتوانستید خود را به ارواح پاکان برسانید و آن ها را در ترقب و انتظار نگاهداشته اید؛ با اعمال نیکو و اخلاق

۱- ساربانان، در راههای طولانی، برای آنکه شتر طول راه را حس نکنند و راه را طی کرده بار را به مقصد برسانند، آوازی می خوانند که به آن «حدی» می گویند و امیرالمومنین علیه السلام اجل را به آواز حدی تشبیه فرمودند که از پشت سر دائماً در گوش انسان می نوازد تا بالاخره او را به آن جهان برساند.

ص: ۲۷

پسندیده و ملکات فاضله و عقائد حسنه خود را به قافله طیبین و طاهرین برسانید، و آن ها را از انتظار بیرون آورید. و اگر فرضاً در دنیا عمر طولانی کنید، اگر این عمر توأم با پاکی دل و نیت و اخلاق و کردار شما باشد، در حال حیات ارواح شما به عالم بالا و ملاء اعلی متعلق شده، و به مقام طهارت و قرب رسیده، و به ارواح پاکان پیوسته اید. (۱)

أمیرالمومنین علیه السلام بسیار یاد مرگ می کرده اند، و اصحاب خود را بدین موضوع توجّه می داده اند. و در ملاء عامّ خطبه ها می خواندند.

سید رضی رحمه الله می گوید: در بسیاری از اوقات آن حضرت اصحاب خود را با این جملات مخاطب قرار داده و می فرمودند:

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوا العُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلَبُوا بِصَالِحِ مَا بَخَسَرْتُمْ مِنَ الزَّادِ؛ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَهُ كُودًا، وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لِأَبَدٍ مِنَ الوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الوُقُوفِ عِنْدَهَا.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ المَيِّتِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً، وَ كَانَكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشِيتَ فِيكُمْ، وَ قَدْ دَهَمَّتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ، وَ مُعْضِةَ الْأَتِّ المَحْدُورِ. فَقَطِّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا، وَ اسْتَظْهِرُوا بَرَادَ التَّقْوَى. (۲)

«اماده مرگ شوید و مستعدّ و مجهّز گردید، خدای شما را رحمت کند؛

۱- سید رضی رضی الله عنه، گرد آورنده «نهج البلاغه» در ذیل این خطبه می گوید: این جملات، از کلام خدا و رسول خدا صلی الله علیه واله گذشته و اگر با هر کلامی مقایسه شود هر آینه بالاتر و عالیتر خواهد بود.

و اما در خصوص جمله اخیر آن حضرت که فرمود بودند: «تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا» پس کلامی از این مختصر تر و پر معنی تر و عمیق تر در میان کلمات به گوش احدی نرسیده است، و از این جمله زلال تر و دلنشین تر و سیراب کننده تر در میان کلمات حکمت آمیز، کسی به خاطر نیاورده است.

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۰۲؛ و از طبع مصر با تعلیقه محمد عبده، ج ۱، ص ۴۱۸ و ۴۱۹

ص: ۲۸

بانگ رحیل در میان شما سر داده شده است. اعتماد و دل‌بستگی خود را به دنیا کم کنید، و به سوی خدا با آنچه در نزد شماست از اعمال صالحه و توشه های پسندیده باز گردید؛ چون در روبروی شما گردنه ای است سخت، و منازلی است مخوف و هولناک که ناچار باید بر آن ها وارد شد و در آنجا اقامت جست و درنگ نمود. و بدانید که مرگ به شما نظر انداخته و دائماً این نظر بسوی شما نزدیک می شود، و مثل آن است که شما در چنگال های مرگ گرفتارید و آن چنگال ها در شما فرورفته است و در این باره، امور بسیار سخت و از پا در آورنده ای شما را پوشانیده و در بر گرفته و مشکلات طاقت فرسایی شما را احاطه نموده است. پس علاقه و محبت دنیا را ببرید و ریشه آن را در وجود خویش نابود کنید، و به توشه تقوی اعتماد کرده و از آن کمک بجوئید.»

و در جای دیگر می فرمایند»

«الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ وَ فَنَاءٍ وَ مَلْتَقَى سَاعَةٍ وَ وِدَاعٍ، وَ النَّاسُ مَتَصَرِّفُونَ فِيهَا بَيْنَ وَ صَدْرٍ، صَائِرُونَ خَبْرًا بَعْدَ أَثَرٍ. غَايَةُ كُلِّ مَتَحَرِّكٍ سَكُونٌ، وَ نِهَائِهِ كُلُّ مَتَكُونٍ أَنْ لَا يَكُونَ؛ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، فَلِمَ التَّهَاكُ عَلَى هَالِكٍ؟ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا تَطْلُبُ لثَلَاثَ: لِلعِزِّ وَ الغِنَى وَ الرِّاحَةِ؛ فَمَنْ قَنَعَ عِزًّا وَ مَنْ زَهَدَ اسْتَعْنَى، وَ مَنْ قَلَّ سَعِيَهُ اسْتَرَاحَ.»

«دنیا خانه غرور و فنا و محل برخورد و ملاقات است یک ساعت با همدیگر هستید و سپس وداع و مفارقت از هم. مردم پیوسته در حرکت می آیند و می روند و دائماً دو دروازه دنیا باز است؛ دسته ای وارد و دسته ای خارج می شوند. و بعد از آنکه در دنیا اثری بودند تبدیل به خبر می گردند. پایان هر

حرکت کننده ای مرگ و سکون است و نهایت هر موجودی نیستی می باشد، پس چون چنین شد چرا با وجود مرگ خود را به هلاکت اندازیم؛ و بدانید که مردم دنیا را برای سه چیز می خواهند: برای عزت و غنا و آسایش؛ هر کس قناعت کند، به عزت رسد و هر کس زهد و رزد بی نیاز (غنی) شود و هر کس کمتر برای دنیا تلاش کند به راحتی و آسایش رسد.»

معنی این حرف حضرت علیه السلام یعنی چه؟ یعنی دیگر از وجود آنان اثری نیست. از قدرت آن ها، از علم آن ها، از حیات دنیوی آن ها، از تمام صفات و آثار آنان اثری نیست؛ فقط از آنان خبری و خاطره ای مانده است. شناسنامه عوض می شود، آقای فلانی «خدا توفیقش دهد» تبدیل به مرحوم آقای فلانی «خدا بیامرزد» تغییر می یابد، امروز می گویند: خدایش شفا دهد، برای او حمد بخوانید، فردا می گویند: خدایش رحمت کند برای او فاتحه بخوانید. آیا اینطور نیست؟!

پدر ما کجا است؟ جد ما کجا است؟ اجداد ما کجا رفتند؟ گذشتگان کجایند یک روز زنده بودند؛ دنیا را زیر گام خود تکان می دادند، فریاد مَنَم مَنَم آنان گوش فلک را کر می کرد؛ این ها همه اثر بودند ولی امروز خبر شدند. ما هم امروز اثریم؛ می گوئیم، می شنوئیم، در فعالیت هستیم؛ فردا خبریم؛ می گویند: خدا رحمتش کند. این قرعه ای نیست که فقط به نام آنان زده شود، شتری است که در خانه می خوابد.

عاقبت هر جنبنده ای سکون است؛ پس حالا- که مطلب از این قرار است، به چه دلیل و مجوز عقلی، شخص خود را برای رسیدن به

چیزهایی فانی وزود گذر، در دام هلاکت بیافکند؟

فرار از مرگ؟

(أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ) (۱)

«هر جا که باشند مرگ شما را درک می کند؛ اگر چه در قصرهای بسیار بلند و محکم باشید.»

عجیب است که انسان با فرار از مرگ چگونه خود را به مرگ نزدیک می کند. از خیابان تند می دود به ماشین نخورد، همان سرعت موجب تصادف و مرگ او می گردد. در ظاهر فرار از مرگ است و در واقع استقبال از مرگ. چه بسا به طیب مراجعه می کند که مرضش معالجه شود، با اندک اشتباه طیب می میرد. به بیمارستان می رود تا با عمل جراحی قدری در دنیا بیشتر زیست کند چه بسا در زیر تیغ جراح جان می دهد.

این است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام می فرمایند: «و الهرب منه موافاته.» «فرار از او عین وصول و رسیدن به اوست.»

گویند بامداد روزی مردی وحشت زده خدمت حضرت سلیمان علیه السلام رسید. حضرت سلیمان علیه السلام دید از شدت ترس رویش زرد و لبانش کبود گشته، حضرت سوال کرد: ای مرد مومن! چرا چنین شدی؟ سبب ترس تو چیست؟ مرد گفت:

عزرائیل بر من از روی کینه و غضب نظری کرده و مرا چنانکه

۱-سوره نساء آیه ۷۸

ص: ۳۱

می بینی دچار ترس ساخته است.

حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: حالا بگو چه می خواهی؟ او گفت: یا نبی الله! باد در فرمان شماست؛ به او امر فرمائید مرا از اینجا به هندوستان ببرد، شاید در آنجا از چنگ عزرائیل رهایی یابم!

حضرت سلیمان علیه السلام به باد امر فرمود تا او را شتابان به سمت کشور هندوستان ببرد.

روز دیگر که حضرت سلیمان علیه السلام در مجلس ملاقات نشست و عزرائیل برای دیدار آمده بود گفت: ای عزرائیل چرا به آن بنده مومن از روی کینه و غضب نظر کردی تا آن مرد بیچاره، وحشت زده دست از خانه و کاشانه خود کشیده و به دیار غربت فراری شود؟

عزرائیل علیه السلام عرض کرد: من از روی غضب به او نگاه نکردم؛ او چنین گمان بدی درباره من برد؛ داستان از این قرار است که حضرت ربّ ذوالجلال به من امر فرمود تا در فلان ساعت جان او را در هندوستان قبض کنم. قریب به آن ساعت او را اینجا یافتم، و در یک دنیا از تعجب و شگفت فرو رفتم و حیران و سرگردان شدم؛ او از این حالت حیرت من ترسید و چنین فهمید که من بر او نظر سوئی دارم در حالی که چنین نبود و چهره من بسیار متعجب بود؛ و با خود می گفتم اگر او صد پر داشته باشد در این زمان کوتاه نمی تواند به هندوستان برود، من چگونه این مأموریت خدا را انجام دهم؟

لیکن با خود گفتم من به سراغ مأموریت خود می روم، بر عهده من

چیز دیگری نیست. به امر حقّ به هندوستان رفتم ناگهان آن مرد را در آنجا یافتم و جانش را قبض کردم.

«أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ امْرِئٍ لَأَقِ مَا يَفْعَلُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ.»

ای مردم، هر کس از هر چیز که فرار می کند آن را ملاقات خواهد کرد.

در عین فرار از مرگ آنرا استقبال نموده در آغوش می گیرد، و فرار عین استقبال است و هیچکس قادر بر فرار نیست چون هر فراری به هر کیفیتی و به هر صورتی خود فرو رفتن در کام مرگ است.

نامه مهم

محمد بن إدريس حلی، در کتاب «مُسْتَطْرَفَاتِ سِرِّ أَثَرِ» روایت می کند از اَبی القاسم بن قولویه رضی الله عنه از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند: «خبر مرگ یکی از اصحاب أمير المومنين عليه السلام به آن حضرت رسید، و پس از آن، خبر دیگری رسید که آن مرد نمرده است؛ حضرت نامه ای برای آن مرد نوشتند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَّا بَعْدُ، خَبَرِي مِنْ نَاحِيَةِ تُوِّبَرَى مَا آمَدَ كَيْفَ تَشْوِيْشٍ وَفَزَعٍ وَجَزَعٍ بَرَادِرَانِ تُوِّبَرَى. پَسْ مِنْ أَمْرِ، خَبَرِ دُغْرَى آمَدَ وَخَيْرِ أَوَّلٍ رَا تَكْذِيبَ نَمُوْدَ، وَ اَيْنَ خَبَرِ مَوْجِبِ سُرُوْرٍ وَ رُوْشْنِيْ چَشْمٍ وَ فَرْحٍ مَا شَدَّ. لِيَكُنْ اَيْنَ سُرُوْرٍ وَ فَرْحٍ سَرِيْعٍ مِنْ بَيْنِ مِي رُوْدِ اسْتِ، وَ بَرُوْدِي تَصْدِيْقِ خَبَرِ أَوَّلٍ بِه اَيْنَ سُرُوْرٍ رَسِيْدِهِ وَ اَيْنَ رَا دَرِ بَرِ خَوَاھِدِ كَرَفْتِ.»

پس آیا تو در این زمینه و موقعیت مانند کسی هستی که مرگ را چشیده باشد و سپس زنده شده باشد؟

آیا مانند کسی هستی که از خدا تقاضای رجوع به دنیا را کرده باشد و خدا حاجت او را بر آورده و به دنیا برگردانیده، و در این حال او خود را مستعدّ و آماده نموده که از اموال خود آنچه موجب خرسندی و خشنودی اوست برداشته و با خود به محلّ قرار همیشگی و منزل جاودانی ببرد، و برای خود أبدا دارائی و ثروتی غیر از آن نیند؟

بدان که شب و روز که پیوسته به دنبال هم می گردند با نهایت سعی و جدّ و جهد می کوشند که عمرها را کوتاه کنند، و اموالی را فانی و خراب بنمایند، و اجل ها را در نور دیده و آخرین نقطه آن را برسانند.

هیئات، هیئات! چقدر دور است افهام مردم غافل از این واقعیت.

روز و شب چقدر بر قوم عاد و ثمود و طوائف کثیر دیگری طلوع کرده و وارد شدند و چهره خود را بدان گروه نشان دادند، تا در نتیجه همه آن ها را مرگ در بر گرفت و به خدای خودشان وارد شدند و در مقابل اعمال خود قرار گرفتند.

روز و شب پیوسته تر و تازه بوده و این همه اموری که در دنیا انجام می گیرد از خرابی ها و کهنگی ها و مرض ها و مرگ ها، و دائما این روز و شب از مقابل آن ها می گذرند و بر آن ها مرور می کنند، هیچگاه آن ها را کهنه نمی کنند؛ و پیوسته این دو آماده اند که آنچه را بر سر پیشینیان وارد کرده اند بر آیندگان نیز وارد کنند، و آن مرگ و فسادها و خرابی هایی را که بر سر گذشتگان فرود آورده اند بر آیندگان نیز فرود آرند.

بدان که تو عینا نظیر برادران و شبیهان خود هستی که دنیا را ترک کرده و پس از مدّتی زندگی، غزل وداع را خوانده اند.

مثل تو، مثل جسد و پیکری است که تمام قوای آن بیرون رفته و در آن جز آخرین نفس های کوتاه باقی نمانده است. پیوسته در انتظار ملک الموت نشسته، و هر لحظه گوش به فرا خواننده حق فرا داده است. پس ما پناه می بریم به خدا از آنچه در مقام اندرز و نصیحت می گوئیم ولی در مقام کردار و عمل کوتاهی می کنیم.» (۱)

یاد مرگ

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«هر کس بداند بازگشت او به گور است. و جایگاهش همان جاست و در مقابل خدا خواهد ایستاد و اعضای بدنش بر ضد او شهادت می دهند، حسرت و اندوهش طولانی و عبرتش بسیار و تفکرش دایمی می گردد. کسی که بداند، عاقبت از دوستان جدا و در خاک ساکن می شود و با حساب رو به رو می گردد، (این فکرش مانند) تیری است که آرزوهای وی را قطع و او را وادار به عمل خیر می کند، پس این کلام خدا را به خاطر داشته باشید:

(وَجَاءتْ سَيِّكْرَهَ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدٌ* وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ* وَجَاءتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ* لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (۲)

«و سرانجام، سکرآت مرگ حقیقت را (پیش چشم او) می آورد (و به انسان گفته می شود): این همان چیزی است که تو از آن می گریختی! و در

۱- کتاب «سرآثر» چاپ سنگی، ص ۲۰ از باب مستطرفات

۲- سوره آیات ۱۹ تا ۲۲

ص: ۳۵

«صور» دمیده می شود؛ آن روز، روز تحقق وعده پروردگار است! هر انسان وارد محشر می گردد در حالی که همراه او شخصی حرکت دهنده و گواه است (به او خطاب می شود): تو از یاد این (روز بزرگ و دادگاه عظیم) غافل بودی پس ما پرده (حجاب) را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیزبین است.»

سپس حضرت فرمودند: آیا می دانید، زیرک ترین شما کیست؟

—جواب دادند: خیر

—حضرت جواب فرمودند: کسی که بیشتر و بهتر آمادگی مرگ را داشته باشد

—باز پرسیدند: علامت آمادگی مرگ چیست؟

—امام فرمودند: عدم دلبستگی به دنیا و توجه داشتن به آخرت و تهیه زاد و توشه برای سکونت در گور و ترس از روز رستاخیز».

سوالات مردی بادیه نشین از امام علی علیه السلام

شخصی بادیه نشین از راه دور به حضور امیر المومنین علی علیه السلام رسید و عرض کرد: از راه دور برای این آمده ام که به چهار سؤال پاسخ دهید. حضرت فرمودند: «پرس»

پس او چنین سؤال کرد:

«واجب چیست و واجبتر کدام است؟ نزدیک چیست نزدیکتر کدام است؟ عجیب چیست عجیبتر کدام است؟ و مشکل چیست و مشکل تر کدام است؟»

ص: ۳۶

حضرت پاسخ فرمودند:

«واجب ترک گناه است و واجبتر توبه کردن از آن؛ نزدیک قیامت است و نزدیکتر مرگ می باشد؛ عجیب همین دنیا است (از نظر بی وفایی) و عجیبتر دلبستگی به این دنیا؛ مشکل رفتن به قبر است و مشکلتر بی توبه به قبر رفتن است. (۱)

فایده یاد مرگ

حضرت رسول صلی و الله علیه و اله فرمودند: «زیاد یاد نبود کننده لذت ها باشید.»

عرض شد: «یا رسول الله آن چیست؟» ایشان در پاسخ فرمودند: «مرگ است. آن کسی که به حقیقت از مرگ یاد می کند، اگر در راحتی و گشایش باشد، غرورش بر طرف می شود و دنیا بر وی تنگ می گردد؛ و اگر در مضیقه و سختی باشد با یاد مرگ، از فشار فکری و روحی رهایی می یابد و دنیا به نظرش وسیع و گسترده می نماید.

مرگ اولین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است. خیر و خوشبختی از آن کسی است که هنگام فرود آمدن در اولین منزل، مورد تکریم و احترام باشد و موقع بیرون رفتن از آخرین منزل به شایستگی و خوبی بدرقه شود.» (۲)

انسان نه باید فاصله اش با مرگ را زیاد بداند و چشم واقع بین را با آرزوهای دور و دراز و غیر قابل تحقق نابینا سازد و نه اینکه از شدت

۱-داستانهای شگفت انگیزی از مرگ صفحه ۱۸۳

۲-بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۳۴

ص: ۳۷

نگرانی از نزدیکی مرگ مانند بیمار لا علاجی که طیب از درمانش اظهار ناتوانی کرده باشد و او از زندگی نا امید شده است، در کنج خانه به انتظار پایان عمر باشد و هیچ کاری انجام ندهد. بلکه باید همیشه یاد مرگ را جلوی چشمانش نگه دارد و به وسیله آن تلاش خود را در جهت رضایت حضرت حق تعالی افزایش دهد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: «کسی که مرگ را با چشم یقین نگاه کند، آن را نزدیک می بیند و کسی که آن را با چشم آرزو می نگرد، آن را دور می پندارد.» (۱)

همچنین فرمودند: «کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، از حرص و زیاده خواهی رهایی می یابد؛ و به مقدار کمی از آنچه در زندگی دنیا دارد، راضی می شود.»

اولیای خدا درباره یاد مرگ سفارش بسیار کرده اند و گفته اند که یاد مرگ می تواند در افراد با ایمان و آگاه مفید و تأثیر گذار باشد؛ اخلاقشان را اصلاح کند، آنان را از گناه و ناپاکی مصون دارد و موجبات رستگاری و سعادت آن ها را فراهم کند و به طور خلاصه یاد مرگ موجب استفاده از فرصت ها، دوری از شهوات، خودسازی و عبادت و توبه و بازگشت به سوی خداوند می باشد و باعث می شود تا دنیا، لذت های زودگذر و همچنین سختی مصیبت ها در نظر انسان کوچک شوند.

۱-بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۴

ص: ۳۸

از فواید دیگر یاد مرگ این است که، موجب می شود انسان بر اثر غفلت، در امور مادی و دنیوی اسراف و زیاده روی نکند و در مسیر کسب تعالی اخلاق که سرشت انسان است قدم بردارد نه در راه سقوط در فساد و تباهی؛ و از گذشتگان درس عبرت بیاموزد و از این سرنوشت اجتناب ناپذیر پند و اندرز گیرد. و بدین وسیله خویشتن را از گناه و تجاوز به حقوق دیگران مصون دارد. و در این مسیر اولیای الهی سفارش کرده اند که بسیار به یاد مرگ باشید و خاطر نشان کرده اند که یاد مرگ می تواند در افراد آگاه و با ایمان سودمند باشد؛ اخلاقشان را اصلاح کند، آنان را از گناه و ناپاکی بر حذر دارد، موجب رستگاری و سعادت آنان باشد و جامعه را اصلاح کند. در این راستا امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«یاد مرگ، شهوات غیر مشروع را در ضمیر انسان می میراند، ریشه های غفلت و نا آگاهی را می کند، دل را به وعده های الهی تقویت می کند. به طبیعت آدمی نرمی و رقت می نشاند و دنیا را در نظر آدمی کوچک و حقیر می سازد.» (۱)

ابی بصیر تفسیر آیه (فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ... إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ* تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (۲) را از امام صادق علیه السلام سوال پرسید؛ امام علیه السلام پاسخ فرمودند: «موقعی که جان مومن در گلو هست و هنوز فروغ حیاتش پایان نیافته و چراغ زندگی اش به کلی خاموش نشده است. منزلی را که در بهشت دارد به وی ارائه می شود، از دیدن آن به هیجان می آید و

۱-بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۵

۲-سوره واقعه آیات ۸۳ تا ۸۷

ص: ۳۹

می گوید: مرا به دنیا باز گردانید تا خانواده ام را به آنچه مشاهده می کنم آگاه کنم. در پاسخش گفته می شود که این کار نشدنی است و راهی برای برگشت نداری.» (۱)

آری! دنیای گذرا برای انسان های با معرفت خانه خودسازی و انجام وظایف الهی و ادای تکالیف الهی است. و عالم آخرت برای آنان خانه پاداش خداوند متعال است. حضرت امیر المومنین علی علیه السلام در این باره چنین فرموده اند:

«و إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ»

«امروز روز عمل است نه روز حساب و فردا روز حساب است نه روز عمل.»

و از قول شاگردان حضرت آیت الله بروجردی رحمه الله که در لحظات آخر عمر، دورش حلقه زده بودند و چشم های اشک آگین آقا را مشاهده می کردند، خدمات آقا را نسبت به اسلام و مذهب به حق تشیع یادآور می شدند، آقا اشاره به یک حدیث نبوی کردند که می فرمایند: «خُلِّصَ الْعَمَلُ لِلَّهِ فَإِنَّ النَّاqِدَةَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ» «عمل برای خداوند باید خالص محض باشد، زیرا نقاد و بررسی کننده عمل بسیار بسیار ظریف بین است.»

یعنی این عمل صالح و مخلصانه است که به فریاد انسان می رسد نه خدمات گسترده.

حضرت سید السّاجدین امام سجاد علیه السلام در یاد مرگ، چنین

۱- اصول کالی جلد ۳

ص: ۴۰

می فرمایند: «ای خداوند بزرگ! ما را از فریب آرزوهای بزرگ و خطرهای این فریب در امان دار. و همواره یاد مرگ را در جلوی چشمانمان نمایان ساز، و یاد آن را بری ما گاه گاه قرار مده و از اعمال شایسته برای ما عملی قرار ده که بازگشت به سوی (رحمت) تو را دیر شمیریم و برای زودتر رسیدن به رحمت تو حرص داشته باشیم. تا مرگ برای ما جای انس و آرامش باشد که با آن انس گیریم و جمای الفت و دوستی باشد که به سوی آن مشتاق باشیم و (مانند) خویشاوندان نزدیک باشد که نزدیکی به او را دوست بداریم.

پس هر گاه آن را برای ما حاضر نمودی و به ما واقع ساختی ما را به وسیله آن خوشبخت گردان زمانی که آن را ملاقات می کنیم. و ما را با آن مأنوس گردان وقتی که از راه می رسد؛ و ما را در مهمانی آن بدبخت و در هنگام دیدارش خوار مفرما. و آن را برای ما دری از درهای آموزش خود و کلیدی از کلیدهای رحمت خود قرار ده. ما را بیمران در حالی که از هدایت شدگان (راه حق) باشیم نه از گمراهان آن؛ و از فرمانبردارن که از مرگ بدشان نمی آید و از توبه کنندگان که گناه نکنیم و اصرار بر آن نداشته باشیم. ای ضامن پاداش نیکوکاران و ای اصلاح کننده کردار تباه کاران. (۱)

صدقہ و ملک الموت

معاذ بن مسلم گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که از مریضی و درد، به میان آمد. حضرت علیه السلام فرمودند: «مريضانتان را با صدقه مداوا کنید. همانا به ملك الموت رخصت و اجازه قبض روح بنده ای داده

۱- صحیفه سجادیه دعای حضرت درباره یاد مرگ

ص: ۴۱

می شود و او صدقه می دهد؛ به ملک الموت گفته می شود: برگرد و روحش را بگیر.» (۱)

خطاب عزرائیل به مردگان

رسول خدا صلی الله و علیه واله می فرماید: «در هر شب ملک الموت ندا می کند و می گوید ای اهل قبور امروز بر حال چه کسانی غبطه می خورید که شماها را بر هول و هراس مطلع (۲) یاری نماید؟»

مردگان می گویند ما بر حال مومنانی که در مساجد نماز می خوانند و ما نمی خوانیم، زکات می پردازند و ما نمی پردازیم، ماه رمضان روزه می گیرند و ما نمی توانیم بگیریم و بر آنچه از خرج زن و بچه شان زیاد آمده صدقه می دهند و ما نمی توانیم بدهیم و لذا بر حال آن ها غبطه می خوریم.» (۳)

عزرائیل در هر روز پنج روز بار افراد خانه را خدا می زند

رسول خدا صلی الله و علیه واله می فرماید: «هیچ خانه ای نیست مگر آنکه ملکوت الموت در هر روز پنج بار به آن خانه می آید؛ پس هنگامی که اجل یکی از اهل آن خانه رسیده باشد غم مرگ را بر او القا می کند و سختی و رنج های مرگ او را فرا می گیرد و اهل خانه او موهای خود را می کنند و بر سرو صورت می زنند و صدا به ناله و شیون بلند می کنند. پس ملک الموت می گوید: وای بر شما چرا شیون و ناله سر می دهید؟ به خدا سوگند رزقتان از بین نرفته و اجلتان

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹۸؛ مکارم الاخلاق، ص ۳۸۸.

۲- کلمه «هول مطلع» در لغت به معنی ترس هنگام آگاهی می باشد و در اصطلاح معانی متفاوتی دارد از جمله: ترس میت هنگامی که می خواهند او را در قبر بگذارند، ترس در روز حساب و

۳- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۳.

ص: ۴۲

نزدیک نگردید و به نزد او نیامده و روحش را نگرفتم مگر آنکه مامور به آن شدم، درباره شما نیز بر من حق است (وظیفه من است) که نزدتان برگردم تا احدی از شما باقی نماند.»

سپس رسول خدا صلی الله و علیه واله فرمودند: «سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست اگر اهل خانه مکان او را ببینند و صدایش را بشنوند، دست از مرده خود برداشته و بر حال خودشان گریه می کنند.»

تا اینکه جنازه میت را تشیع می کنند و روح او بر بالای جنازه اش برمی گردد و ندا می کند: «ای اهل خانه و فرزندان من همچنانکه دنیا با من بازی کرد با شما بازی نکند، اموالی را از راه حلال و حرام جمع کردم و آن ها را برای شما به جا گذاشتم که سنگینی و وبال آن برای من مانده است پس بر حذر باشید، آنچه که بر من وارد شده بر شما وارد نشود.» (۱)

۱- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۲؛ اعلام الدین، ص ۳۴۵.

ص: ۴۳

به طور کلی سه نوع مرگ وجود دارد: ۱- مرگ طبیعی ۲- مرگ اخترامی (یا اجل معلق) ۳- شهادت.

«مرگ طبیعی» که درباره آن گفته شده: «لَا يَتَأَخَّرُ سَاعَتاً وَ لَا يَتَقَدَّمُ أَيَّاماً» «ساعتی در آن تأخیر و یا تعجیل نمی شود» زمانی است که به هر اندازه که ماده استعداد دریافت و قبول قبض داشته باشد، از طرف فیض رساننده (خداوند) به او فیض برسد. و وقتی به این انسان آنچه از فیض که امکان داشت عطا شد و او نیز به اندازه ای که مستعد بود قبول کرد، در واقع همه نیروهای بالقوه اش بالفعل گشته در نتیجه نفسش مستقل

می گردد و دیگر امکان ندارد حتی یک لحظه، نفس در بدنش باقی بماند.

خروج نفس از بدن امری اختیاری نیست، بلکه هر زمان که نفس مستقل شد، عین خروجش از بدن می باشد.

نوع دیگر مرگ «موت اخترامی» می باشد که در روایات از آن به «اجل معلّق» تعبیر شده است؛ که البته غالب مردم دچار این نوع مرگ می شوند.

این نوع مرگ که از تصادفات و اتفاقات خارجی ناشی می شود، در شرایطی است که ماده هنوز استعداد قبول فیض را دارد و نفس هنوز می تواند رشد کند و کامل شود، منتها از خارج خللی در بدن حاصل می شود که در نتیجه بدن از لیاقت اینکه روح در آن باشد خارج می شود و روح دیگر نمی تواند در بدن بماند و مجبور به ترک بدن می شود و مرگ اتفاق می افتد؛ مثلا شخص از پشت بامی می افتد یا تصادف می کند و یا گلوله ای به او اصابت می کند؛ اگر این خلل خارجی نبود این ماده هنوز استعداد و توانایی رشد کردن داشت و می توانست تکامل پیدا کند. پس در واقع نفس این انسان هنوز مستقل نشده بوده و به بدن احتیاج داشته است؛ ولی به علت آسیبی که از بیرون رسیده مثلا استخوان هایش از بین رفته این بدن از لیاقت اینکه روح در آن باقی بماند خارج شده است.

در این بین اگر طیب توانست در رفع خلل بدن بکوشد و آن

را ترمیم کند، و این بنای آسیب دیده را بنیایی کند، نفس می تواند به حرکتش ادامه دهد. البته خود روح هم در رفع این آسیب کمک می کند و حتی عمده کار را او انجام می دهد تا بدن ترمیم شده و زندگی ادامه یابد:

پس در واقع این مرگ معلق و وابسته بود به اینکه طیب از خارج مشغول مداوای بدن نباشد و یا مثلاً استخوان های خرد شده را درست نکنند و نبندند. و یا مرگ معلق بود به اینکه اهل کرامتی بر اثر نفس کیمیایی خود این آسیب را درست نکنند.

گفتم به کجا می روی ای جان من***گفتا چه کنم خانه فرو می آید

اجل معین در قرآن کریم

کمال انسان و کمال موجودات عالم طبع به این است که در همین زمان معلوم و اجل محدود که برای آن ها مقدر شده است خود را کامل کنند. نمی توانند از دایره این زمان پا بیرون نهند و بر اجل خود پیشی گیرند و یا آنرا تمدید نموده و به تأخیر اندازند. هیچ گاه موجودات مادی و طبعی که دارای ماده و طبع هستند نمی توانند از این قانون کلی خارج شده و زوال و فنا و محدودیت اجل و زمان زندگی خود را تبدیل به بقاء و دوام و استمرار ابدیت بنمایند. این حقیقت صریحا از آیات قرآن کریم استفاده می شود. و در خصوص انسان می فرماید:

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ)

«برای هر گروه و جمعیتی اجلی است، چون زمان اجل آن‌ها برسد و اجل آنان را دریابد، نمی‌توانند زمان آن را به عقب ببرند یا به جلو بیاورند»

و این آیه که: (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٖ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ)

«هیچ امت و گروهی نمی‌توانند از اجل خود پیشی گیرند و نمی‌توانند اجل خود را به تأخیر اندازند.»

مسئله مرگ از مسائل مشکل به شمار می‌رود. افراد بشر زحمت‌ها کشیده، رنج‌ها برده‌اند که بتوانند زندگی را در دنیا جاودان کنند، مسئله مرگ را حلّ نموده و این مشکل را از میان بردارند، ولی هیچکس موفق نشده است.

قدرتمندترین سلاطین، بزرگان، علماء و دانشمندان، حکماء و فیلسوفان و اندیشمندان و متفکران، در طی قرن‌های گذشته با تمام قوای مادی و معنوی و فکری کوشیده‌اند و تمام همت و نیروی خود را مصرف نمودند بلکه بتوانند این معما و معضل را حلّ کنند تا بشر بتواند در دنیا دائماً زیست کند و در انتظار وحشتناک مرگ نباشد؛ ولی نشد.

از جمله اشعار معروف و مشهور ابو علی سینا است که:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل***کردم همه مشکلات گیتی را حل

بیرون جستم زقید هر مکر و حیل***هر بند گشاده شد مگر بند اجل

و نیز حکیم ختّام که خود را مدّعی کشف معضلات و حلّ مسائل سخت علوم می داند گوید:

ختّام که خیمه های حکمت می دوخت*** در کوره غم فتاد و ناگاه بسوخت

مقراض اجل طناب عمرش ببرید*** دالّال امل به رایگانش بفروخت

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در همان ایامی که ضربت خورده بودند در ضمن خطبه ای می فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ امْرِئٍ لَأَقِي مَا يَفْتَرُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ وَ الْأَجَلَ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَفَّاتُهُ. كَمْ اطْرَدَتِ الْإِيَّامُ أَبْحَثُهَا عَنِ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ! عَلِمٌ مَخْزُونٌ»

«ای مردم! تمام افراد بشر در زندگی خود بر خورد می کنند با چیزی که از آن فرار می کرده اند که همان مرگست. و اجل و مدّت زندگی همان زمانی است که نفس او را به مرگ سوق می دهد و رهبری می کند، و فرار از آن عین برخورد و رسیدن به آنست. چه بسیار روزها گذشت که من در صدد جستجو و تفحص از حقیقت بروز این واقعه بودم ولی خداوند آن را به اراده جدّیه خود مخفی داشت؛ هیهات! این دانشی است که در خزانه علم الهی مخفی است.»

بعضی از کارهایی که باعث افزایش طول عمر می شوند:

۱- صله رحم و دید و بازدید و سرزدن به اقوام و خویشان و نزدیکان مخصوصاً پدر و مادر؛ و در روایت به این مضمون آمده است

ص: ۴۸

که: هر کس صله رحم کند چه بسا عمرش تا سی سال و بیشتر اضافه می شود؛ و یا عمر سه ساله اش به سی سال می رسد.

۲- صدقه دادن.

به داستانی در این باره توجه کنید:

از آقای سید محمد رضوی شنیدم که فرمودند: «زمانی که مرض سختی عارض دایی بزرگوارشان مرحوم آقای میرزا ابراهیم محلاتی شد به طوری که اطبا از معالجه ایشان مایوس شدند؛ ایشان امر فرمودند که مرضشان را به عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد جواد بیدآبادی که مورد علاقه و ارادت میرزا بودند خبر دهیم ما هم به اصفهان تلگراف کردیم و مرحوم بیدآبادی را از مرض سخت میرزا با خبر کردیم.

فورا جواب دادند مبلغ دویست تومان(۱) صدقه دهید تا خداوند شفا عنایت فرماید.

هر چند آن مبلغ در آن زمان زیاد بود لیکن هر طور بود فراهم آورده بین فقرا تقسیم کردیم و بلافاصله میرزا شفا یافت.

مرتبه دیگر میرزای محلاتی به سختی مریض شدند و اطبا اظهار یأس کردن من ابتدا مرحوم بیدآبادی را با تلگراف با خبر کردم و با اینکه جواب تلگراف را قبول و در خواست کرده بودم از ایشان جوابی نرسید تا بالاخره در همان مرض میرزا مرحوم شدند.

آنگاه دانستم که سبب جواب ندادن مرحوم بیدآبادی این بود که

۱- توجه شود که در آن زمان دویست تومان مبلغ زیادی بوده است.

ص: ۴۹

اجل حتمی میرزا رسیده و به صدقه جلوگیری نمی شود.

از این داستان دو مطلب فهمیده می شود یکی آنکه به واسطه صدقه ممکن است در شفای مریض تعجیل شود بلکه مرگ را به تاخیر اندازد و درباره تاثیر صدقه در شفای مریض و تاخیر مرگ و طول عمر و دفع هفتاد نوع بلا، روایاتی از اهل بیت علیه السلام رسیده و داستانهایی نقل گردیده که طالبین به کتاب کلمه طیته مرحوم نوری مراجعه کنند مطلب دیگر آنکه هر گاه اجل حتمی باشد و بقای شخص مخالف حکمت حتمی خدا باشد دعا و صدقه از این جهت بی اثر می شود هر چند از سایر آثار خیریه دنیوی و اخروی آن بهره مند خواهد بود(۱)

۳- دعا کردن و درخواست مستقیم از خداوند؛ چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ) (۲)
خداوند آنچه را بخواهد (از قضا و قدر) محو و یا ثبت می نماید و اصل کتاب (آفرینش) نزد اوست.

و همچنین در بسیاری از دعاها از جمله دعاها ماه مبارک رمضان از خداوند در خواست طول عمر می شود:

«... أَنْ تُطِيلَ عُمُرِي وَ أَنْ تُوسِعَ عَلَيَّ فِي رِزْقِي...» (۳)

«...اینکه عمرم را طولانی و روزیم را وسیع گردانی...»

۴- کمک به مردم و حل مشکلات ایشان و انجام کارهای خیر.

در کتاب شریف اصول کافی در این باره از امام موسی کاظم علیه السلام

۱- داستانهایی شگفت انگیزی از مرگ صفحه ۲۷۴

۲- سوره رعد آیه ۳۹

۳- مفاتیح الجنان صفحه ۳۶۷ اعمال شبهای قدر

ص: ۵۰

حدیثی بدین مضمون نقل شده که فرمودند: «در بنی اسرائیل فردی بود که پسر نداشت، خداوند یک پسر به او داد اما به او گفتند که پسرت شب عروسیش خواهد مرد؛ پسر بزرگ شد برایش خواستگاری کردند و شب عروسیش فرا رسید.

در شب عروسی پیرمرد فقیر و ناتوانی را دید که از بی غذایی رمق نداشت دلش به حال او سوخت و به او غذای سیری داد پیرمرد پس از سیر شدن گفت ای جوان من از گرسنگی داشتم می مردم تو مرا زنده کردی خداوند تو را زنده کند؛ آن شب گذشت و برای جوان هیچ اتفاقی نیفتاد؛ فردا همه تعجب کردند که او چطور زنده است. پدر جوان خواب دید که به او گفتند از پسرت پرس که چه کار کرده تا از مرگ حتمی نجات پیدا کرده و زنده مانده است. پس از بیداری از پسرش علت را جویا می شود. آنگاه پسر جریان غذا دادن به پیرمرد و دعایش را بازگو می کند...»

۵- همچنین در بعضی از روایات نوشتن وصیتنامه باعث افزایش طول عمر دانسته شده است.

یکی از وظایفی که هر انسان مسلمانی قبلی از مرگ، باید انجام دهد، وصیت است. اگر چه وصیت در اصل مستحب می باشد، ولی تأکید قرآن و سفارشات امامان معصوم علیه السلام آن را تا حد خوب پیش برده است.

وصی یعنی متصل شدن، و وصیت از ایضاً به معنی سفارش و دستور است، و گاهی به چیز وصیت شده اطلاق شده اطلاق می شود به عبارتی

وصیت را از آن جهت بدین نام می خوانند که وصیت کننده کارش را به کارهای وصّی متصل می کند، و به قولی کارهای قبل از مرگ را به کارهای بعد از مرگ متصل می کند.

البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست، بلکه انسان باید وضع دین ها، قرض ها و اماناتی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص کند، به گونه ای که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا در حقوق الهی که بر عهده اوست، وجود نداشته باشد.

در قرآن کریم توصیه به وصیت چنین آمده است:

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) (۱)

«بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته کند، این حقی است بر پرهیزگاران.»

در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی در زمینه وصیت شده است. چنان که پیامبر اکرم صلی الله و علیه واله می فرمایند: «سزوار نیست مسلمان شب بخوابد مگر این که وصیت نامه اش زیر سر او باشد.» (۲)

و نیز فرموده اند: «کسی که بدون وصیت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است.» پس اگر چه وصیت ذاتا از مستحبات است، ولی گاه شکل وجوب پیدا می کند، و یا اماناتی از مردم نزد او است که در

۱-سوره بقره، آیه ۱۸۰.

۲-وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵۲

ص: ۵۲

صورت عدم وصیت احتمال می دهد حقوق آن ها از بین برود. نکته آخر این که اگر انسان واجباتش را انجام ندهد، لازم است در هنگام فرا رسیدن مرگ وصیت نماید، چنان که خدای سبحان می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون مرگتان فرا رسید به هنگام وصیت دو عادل را از میان خودتان به شهادت گیرید.» (۱)

بعضی از کارهایی که باعث کاهش طول عمر می شوند:

۱- عاق والدین شدن، بدی به پدر و مادر، و کشتن ایشان حتی اگر به حق بوده باشد. (مثلاً قاضی ای که به مرگ پدرش حکم می دهد ولو به حق بوده باشد. (مثلاً قاضی ای که به مرگ پدرش حکم می دهد ولو به حق باشد) چنانکه در صدر اسلام در یکی از غزوات پیامبر صلی الله وعلیه واله فرزند در صف مسلمانان و پدرش در صف مشرکان بود؛ اما حضرت آن فرزند را نهی کردند از اینکه با پدرش جنگ کند.

۲- قطع رحم؛ که چه بسا عمر سی ساله را سه ساله می کند.

۳- انجام بعضی از گناهان کبیره که عمر را کوتاه و اجل را نزدیک می کند.

مقام و حقیقت شهادت

و اما شهادت؛ شهادت مرگ نیست، یک حیات جاوید است؛ برای حیات جاوید است که این انسان تقاضای شهادت می کند.

شهادا زنده هستند و در پیش خدای تبارک و تعالی عند ربهم

۱-سوره مائده، آیه ۱۰۶

ص: ۵۳

یُرزُقُونَد. «نزد پروردگارشان روزی داده می شوند» (۱)

آن ها الان در نزد پروردگارشان به روزی های معنوی و همیشگی نائل آمده اند. آن ها آنچه را که از پروردگارشان بود و داشتند و آن جانشان بود، تسلیم کردند و خدای تبارک و تعالی آن ها را پذیرفته است و می پذیرد.

(وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ) در این آیه کریمه بحث در زندگی پس از حیات دنیا نیست، زیرا که در آن عالم، همه مخلوقات به اختلاف مراتب دارای زندگی هستند؛ از زندگی حیوانی و پایین تر از حیوانی تا زندگی انسانی و ما فوق آن. بلکه شرف بزرگ شهدای در راه حق، زندگی نزد پروردگارشان و ورود در ضیافت الله است.

این حیات و این روزی غیر از زندگی در بهشت و روزی در آن است، این لقاء الله و ضیافت الله می باشد. آیا این همان نیست که برای صاحبان نفس مطمئنه وارد است. (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي)

که فرد بارز آن سید شهیدان امام حسین علیه السلام است.

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده است که برای شهید هفت خصلت است که اولین آن عبارت است از این که اولین قطره ای که از خون او به زمین بریزد تمام گناهای که کرده است آمرزیده می شود و مهمترین آن آخرین خصلتی است که بیان می فرمایند، و آن این است

۱-سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

ص: ۵۴

که شهید نظر می کند به «وجه الله».

و این نظر به «وجه الله» فقط برای انبیا و شهداء راحت است (امکان دارد). و شاید نکته آن این باشد که حجاب هایی که بین ما و حق تعالی است منتهی می شود به حجاب «خون انسان».

انسان خودش حجاب بزرگی است که همه حجاب هایی که هست (چه حجاب هایی که از ظلمت باشند و چه حجاب هایی که از نور باشند) منتهی می شوند به خود انسان. و اگر کسی این حجاب را در راه خدا داد، این حجاب را شکسته و آنچه را که داشته و آن عبارت بوده از جان خودش، در راه رضایت حق تعالی نثار کرده و این مبدأ همه حجاب ها را شکسته است.

خداوند مشتری جان آنان شد و اجر و مزدشان را بی دریغ، و در نزد خود قرار داد، و حیاتشان را جاودانه ساخت که این منتهای آرزوی عاشقان و مشتقان و نهایت آمال عارفان است که «یا لیتنا کُنَّا مَعَهُمْ» و ای کاش که ما هم با آن ها بودیم.

گوارا باد بر آن ها لذت انس و همجواری با انبیای عظام و اولیای کرام و شهدای صدر اسلام و گوارا تر باد بر آن ها نعمت و رضایت حضرت حق که (رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) «خشنودی خداوند از همه چیز بالاتر و بزرگتر است» (۱)

۱-سوره توبه، آیه ۸۲

ص: ۵۵

احتضار و خصوصیات آن

وقت احتضار و مرگ را در اصطلاح «معاینه» به معنی «مشاهده کردن» می گویند زیرا در آن لحظه انسان، آثار آن عالم را آشکارا مشاهده می کند و چشم غیبی ملکوتی انسان باز می شود و بخشی از اوضاع ملکوت را می بیند؛ حتی آثار و تجسم اعمال خود را مشاهده می کند و بشارت بهشت و جهنم را از ملک الموت می شنود و زمانی که این چیزها را دید قلب او آماده دیدن برزخ می شود.

اگر در طول عمرش از افرادی بوده که دوستی و جذبه پروردگار را داشته، همان گروهی که در سوره واقعه نسیم لطیف و جمال حضرت

حَقَّ جَل و اعلا بر قلب آنان ورزیده؛ قلب او حَبِّ لقاء خدا و رسیدن به محبوب را پیدا می کند و آتش اشتیاق در قلبش شعله ور می گردد که در آن حال جز خداوند نمی داند که چه تجلّی و شوق و لذّت و کرامتی به او می رسد.

و اگر از اهل ایمان و عمل صالح بوده از کرامات حضرت حَقّ متناسب با ایمان و عمل صالحش به او عنایت می شود؛ و آتش اشتیاق مرگ و رسیدن به آن کرامات و عنایات خداوند در او شعله ور می شود. و با راحتی و بهجت و سرور از این عالم منتقل می شود که این خوشی و طعم و لذت آن را با چشم ها و ذائقه های این دنیا نمی توان چشید. و اگر در طول عمرش اهل شقاوت و کفر و نفاق و اعمال زشت و گناهان بوده باشد، به همان اندازه که در دنیا آن ها را کسب کرده آثار غضب و قهر الهی و همنشینی با بدبخت ها و اشقیاء برای او نمایان می شود؛ و چنان وحشتی در او ایجاد می شود که از هیچ چیز بیشتر از تجلیات غضب و جلال خداوند متعال نمی ترسد و بدش نمی آید؛ و در آن حال چنان سختی و عذاب و فشاری به او وارد می شود که به جز خداوند متعال کسی نمی تواند اندازه آن را بفهمد.

این عذاب کسانی است که در این عالم کافر، منافق و دشمن خدا و اولیای او بودند و برای اهل معصیت و گناه هم به اندازه گناهانی که کرده اند نمونه ای از جهنّم برایشان نمایان می شود و برای آن ها در این حال هیچ چیز دردناک تر و سخت تر از انتقال از این عالم نیست.

پس آن‌ها را با فشار و سختی و زحمت به آن عالم منتقل می‌کنند و در آن حال حسرتی بر دل آن‌ها است که سختی و شدت آن حسرت قابل اندازه‌گیری نمی‌باشد.

راوی می‌گوید: «به حضرت امام صادق علیه السلام گفتم: ... کسی که دیدار خداوند را دوست بدارد، آیا خداوند هم دوست دارد دیدار با او را؟ و کسی که از دیدار خداوند خشمناک و گریزان باشد آیا خداوند هم در هنگام دیدار با او خشمناک است؟» حضرت فرمودند: «آری» عرض کردم: «به خدا قسم ما کراحت داریم از مردن». حضرت فرمودند: «چنین نیست که تو گمان کردی؛ در وقت مرگ چنین است که وقتی (برای مومن) آنچه را که دوست می‌دارد به او نشان دادند، چیزی نزد او محبوب تر از ورود بر خدای خویش نیست و او دوست می‌دارد دیدار خدای خویش را؛ و وقتی (کافر) آنچه را که از آن بدش می‌آید مشاهده کرد، پس از چیزی بیشتر از دیدار خداوند بدش نمی‌آید؛ و خداوند در هنگام دیدار او، با او خشمناک است.» (۱)

و علت این مشاهدات این است که انسان تا وقتی اشتغال و توجه به آباد کردن این دنیا دارد و تمام هم و غمش این دنیا است و مستی طبیعت او را مست کرده و شهوت و غضب او را احاطه کرده، صورت و تجسم اعمال و اخلاقش بر او پوشیده است و از آثار آن‌ها در قلب خود بی‌خبر است ولی در زمان مرگ سکرات و سختی‌ها و فشارهای مرگ باعث می‌شود تا از این دنیا منصرف شود و دل بکند و نتیجه

۱- فروع کافی، جلد ۳، ص ۱۳۴

ص: ۵۹

چشمش به عالم برزخ گشوده می شود و می بیند آنچه را ذکر شد.

حاضران هنگام مرگ

در هنگام مرگ و احتضار که بستگان بالای سر محتضر جمع می شوند افراد دیگری هم حاضر می شوند که ما آن ها را نمی بینیم اما آیات قرآن و روایات حضور آنان را تأیید می نماید؛ در زیر به چند نمونه اشاره می گردد:

۱- حضور فرشتگان، فرستادگان خداوند و ملک الموت

﴿قُلْ يَتَوَفَّأَكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (۱)

«بگو، فرشته مرگ که موکل شماست، شما را توفی می کند، سپس به سوی پروردگار خود رجوع خواهید کرد.»

قبلا در مورد واژه «توفی» صحبت کردیم ولی منظور ما از آیه بالا کلمه «ملک الموت» است. پس یکی از کسانی که در هنگام جان دادن بالای سر محتضر می شود ملک الموت است.

همچنین در آیه (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ) (۲)

کلمه «ملائکه» نشان دهنده حضور بعضی از ملائکه در هنگام مرگ است. و همچنین طی حدیث بلندی از حضرت امام صادق علیه السلام که در آخر همین بخش آورده خودهد شد؛ بعد از حضور پیامبران و ائمه علیهم السلام، به حضور حضرت جبرائیل و میکائیل علیه السلام نیز اشاره

۱-سوره سجده، آیه ۱۰ و ۱۱

۲-سوره نحل آیه ۲۸

ص: ۶۰

شده است و همچنین در آیه شریفه: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ) (۱)

«آنگاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما او را میمیرانند و در قبض روح شما هیچ کوتاهی نخواهند کرد.»

وجود کلمه «رُسُلُنَا» به معنی حضور فرستادگان خداوند هنگام جان دادن می باشد.

کیفیت قبض روح از زبان شهید دستغیب شیرازی

در کیفیت قبض روح در ضمن احادیث معراج است که آثارش این است که لوحی جلوی حضرت عزرائیل علیه السلام است که نام همه در آن ثبت شده؛ هر کس اجلش برسد اسمش پاک می شود و فوراً حضرت عزرائیل قبض روحش می کند.

ممکن است در یک لحظه هزاران نفر نامشان پاک شود و حضرت عزرائیل هم قبض روحشان نماید؛ تعجبی ندارد مثل بادی که هزاران شمع را یکباره خاموش کند.

همه به خدا بر می گردد؛ عزرائیل قبض روح می کند اما در حقیقت خدا میرانده، چون از طرف اوست. و از این بیان ظاهر می شود در قرآن مجید که قبض روح را به خدا نسبت داده: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) (۲) «خداوند است که ارواح خلق را هنگام مردن می گیرد»

۱-سوره انعام آیه ۶۱

۲-سوره زمر آیه ۴۲

ص: ۶۱

و در جای دیگر نسبت به حضرت عزرائیل می فرماید: (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) (۱) «بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می ستاند....»

و در جای دیگر به ملائکه ای که اعوان و انصار عزرائیل هستند. نسبت داده می شود: (الَّذِينَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ) (۲)

که هر سه صحیح می باشد؛ چون عزرائیل و ملائکه اعوان او به امر خداوند جانها را می گیرند، مانند سلطانی که به وسیله لشکر و سردارنش کشوری را فتح می کنند؛ پس هم صحیح است که گفته شود لشکر فلان کشور را فتح کرده و هم صحیح است بگویند فلان سردار فتح کرده و هم بگویند سلطان فلان کشور را فتح کرده است. و این مثال برای نزدیک شدن مطلب به فهم است و گرنه اصل مطلب از اینها بالاتر است و خلاصه خداوند موقع مرگ جان را می گیرد ولی متوجه باشید که پروردگار عالم دنیا را دار اسباب قرار داده از آن جمله برای مرگ هم اسبابی معین فرموده است؛ مانند از بام افتادن، مریض شدن، کشته شدن و البته اینها بهانه و سبب است چون بسیاری هستند که مرض های سخت تر از او هم داشتند و نمردند پس این به تنهایی موجب مرگ نمی شود؛ اگر پیمانۀ عمرش تمام شده باشد جانش را پروردگار عالم قبض می کند و گرنه چه بسیار اشخاصی که صحیح و سالم بودند و بدون هیچگونه

۱-سوره سجده آیه ۱۱

۲-سوره نحل آیه ۲۸

ص: ۶۲

گفتگوی ملک الموت با مومن

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمودند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: مومن همیشه از عاقبت خود بیمناک است و تا وقت جان کنندن به خشنودی و رضایت پروردگار یقین پیدا نمی کند، در هنگام مرگ که فرشتگان بر او فرود می آیند در آن موقع که از همه چیز مأیوس شده و سینه اش به تنگ آمده و از عاقبت مرگ و گناهان خود در حالت اضطراب است، ملک الموت به او می گوید: چرا این قدر مضطربی؟ آیا شخص عاقل به خاطر آنکه دستش از دنیا و مال آن کوتاه شده این اندازه غم و غصه می خورد؟ نگران مباش پروردگارت چندین برابر آن را در آخرت به تو عطا خواهد فرمود بالای سر خود را نگاه کن و جایگاهت را بین این قصرها و درجات و منازلی که می بینی تمام آن ها به تو تعلق دارد، دوستان و نزدیکان و فرزندان صالح تو در آنجا با تو خواهند بود. پس از آن به او گوید مشاهده کن محمد و علی و آل او و ائمه معصومین علیهم السلام را که تو همنشین این بزرگواران خواهی بود. آیا این ها بهتر از اهل و عیال تو نیستند؟ آیا راضی نیستی حضرات ائمه علیه السلام انیس و مونس تو باشند؟

در آن وقت آن مومن عرض می کند: پروردگار راضی و خشنود شدم. خطاب می رسد تمام این ها به خاطر استقامت و پایداری هایی بود که در دنیا نمودی. فرشتگان به او می گویند: ما در دنیا و آخرت از دوستدارانت بوده و

۱-داستانهای شگفت انگیزی از مرگ جلد ۳، صفحه ۱۰۲ به نقل از معاد شهید دستغیب صفحه ۹

هستیم و در بهشت هر چه دلت می خواهد و آرزوی آن را داری مهیا و آماده است. این سفره احسان و میهمانی با شکوه را خداوند بخشنده و مهربان برای تو گسترده و فراهم ساخته است. (۱)

۲- حضور شیطان و لشکریانش و وسوسه او هنگام مرگ

از جمله کسانی که هنگام مرگ نزد محضر حاضر می شود، شیطان است؛ او برای فریفتن و گرفتن ایمان مومن در هنگام جان دادن حاضر می شود. در روایتی صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند:

«هنگامی که مرگ یکی از دوستان ما فرا می رسد، شیطان از جانب راست و چپ او می آید تا از ایمان و اعتقادی که دارد، او را باز دارد. ولی خداوند مانع او می شود (۲) و به همین دلیل می فرماید:

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) (۳)

خداوند مومنان را با گفتار ثابت و استوار (عقیده صحیح و محکم) در حیات دنیا و آخرت پا برجا و ثابت می دارد.

در روایت دیگری آمده است که وقتی ابلیس، ملک الموت را همراه با پانصد فرشته می بیند که با کیفیت خاصی برای قبض روح مومنی می آیند، دست بر سر گذاشته و فریاد می کشد. در این هنگام لشکریانش علت را جویا شده به او می گویند: ای سرور ما چه اتفاقی

۱- تاویل الآيات الظاهرة، ص ۵۲۴؛ تفسیر امام عسگری، ص ۲۳۹.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۸

۳- سوره ابراهیم، آیه ۲۷

برای شما افتاده؟ جواب می دهد: آیا نمی بینید که به این بنده چگونه کرامتی عطا شده است؟ چرا غفلت کردید و نتوانستید او را فریب داده و گمراه کنید؟ گویند ما درباره او تلاش خود را کردیم؛ ولی او از ما پیروی نکرد.

در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که: «هیچکس نیست، مگر این که هنگام مرگ ابلیس، بعضی شیاطین تحت امرش را برای به کفر کشاندن و ایجاد شک در دینش به سراغ او می فرستد؛ تا وقتی که روحش خارج شود. امّا بر مومنان چنین تسلطی ندارد؛ پس هنگامی که نزد مردگان خود (کسانی که در حال احتضار هستند) حاضر شدید، تا به هنگام مرگشان شهادتین را به آنان تلقین کنید.» (۱)

البته در آن هنگام شیطان توانایی جذب همگان را ندارد؛ بلکه بی ایمانان و دنیا طلبان غافلگی که در طول زندگی، خود را در اختیار او قرار داده و او را «ولی» خود انتخاب کرده بودند، در آن لحظه هم به فرمانش گوش می سپارند و در این موقع حسّاس اگر ایمان ضعیفی هم داشته باشند، از دست می دهند. و شاهد این مطلب سخن خداوند متعال در قرآن است که تسلط شیطان را بر کسانی می داند که او را ولی خود بدانند:

(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ) (۲)

«به درستیکه (تنها) تسلط شیطان بر کسانی است که او را دوست گرفته اند

۱- همان، ص ۱۶۵

۲- سوره نحل، آیه ۱۰۰

ص: ۶۵

(و از او پیروی می کنند) و با فریب او به خداوند مشرک شدند.»

و نیز کسانی را که او را سرپرست خود برگزیده اند، در خسران و ضرر آشکار می داند:

(وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا) (۱)

«و به درستی که کسانی که شیطان را به جای خدا به عنوان ولی و سرپرست خود بگیرند ضرر و خسارت آشکاری کرده اند.»

در هنگام مرگ شیطان در باطن این گونه افراد که در طول زندگی از او پیروی می کرده اند وسوسه می کند؛ و از راه قوه خیال در او تصرف می کند. به او مناظر زیبا دلفریب را نشان می دهد و یک سلسله تیات و تخیلات و خاطره های نفسانی را به یاد انسان می آورد تا از محبت لقای خدا منصرف شود و از درجات معنوی و رضوان خداوند غفلت ورزد و باز هم به دنیا و زینت های آن دل ببندد و با همین حال از دنیا برود که به این حال «عدیله» هنگام مرگ گویند.

چه کنیم که به عدیله هنگام مرگ دچار نشویم

عدیله یعنی بازگشتن از حق به باطل در وقت مردن، و آن این گونه است که شیطان نزد محتضر حاضر می شود و او را وسوسه می کند و به شک می اندازد تا ایمان را از او بگیرد، و از این جهت است که در دعاها از آن به خدا پناه برده شده (۲)؛ در زیر به بعضی از کارهایی که

۱-سوره نساء، آیه ۱۱۹

۲-یعنی فرموده اند از آن به خدا پناه ببرید.

ص: ۶۶

جهت جلوگیری از عدیله هنگام مرگ مفید است اشاره می گردد:

۱- جناب فخر المحققین فرموده که هر که بخواهد از شرّ آن سالم بماند، دلیل های ایمان و اصول پنجگانه دین را با ادله قطعی و صفای خاطر نزد خود (در دلش) حاضر کند و آن را به حق تعالی بسپارد که در وقت مرگ به او باز گرداند و بعد از ذکر عقاید حقّ این دعا را بگوید:

«اللّٰهُمَّ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اِنِّيْ قَدْ اُوْدَعْتُكَ يٰقِيْنِيْ هٰذَا وَ ثَبَاتٍ دِيْنِيْ وَ اَنْتَ خَيْرٌ مُّسْتَوْدَعٍ وَ قَدْ اَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَادِيْعِ فَرَدِّهِ عَلَيَّ وَ قَدْ حَضَرَ مَوْتِيْ» (۱)

همچنین بر حسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف و توجه به معنی آن در خاطر، برای سلامت جستن از خطر عدیله هنگام مرگ نافع و سودمند است.

۲- شیخ طوسی رحمه الله از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که: «به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شیعیان می گویند که ایمان بر دو قسم است: یکی مستقرّ و ثابت و دیگر آنکه به امانت سپرده شده است و زایل می گردد. پس به من دعائی بیاموزید که هر گاه آن را بخوانم ایمان من کامل گردد و محو و زایل نشود.

امام فرمودند: بعد از هر نماز واجب بگو:

«رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ نَبِيًّا وَ بِالْاِسْلَامِ دِيْنًا وَ

۱- بار خدایا! ای مهربان ترین مهربانان، همانا من یقینم و استواری دینم را نزد تو، به ودیعه و امانت میگذارم، و تو بهترین ودیعه پذیری، و خودت به ما امر فرمودی که امانت دار باشیم، پس این امانت مرا در هنگام حضور مرگ به من باز گردان.

ص: ۶۷

بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَبِعَلِيِّ وَوَلِيِّهِ وَإِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ
مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّهَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَيُّمَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي رَضِيْتُ بِهِمْ أَيُّمَهُ فَارْضِي لَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱).

۳- و از چیزهایی که نافع است برای عبور از این گردنه، مواظبت بر اوقات نمازهای واجب است.

و در حدیثی آمده است که: «در مشرق و مغرب عالم اهل بیته نیست مگر آنکه ملک الموت در هر شبانه روز در اوقات نماز،
پنج مرتبه به ایشان نظر می کند؛ اگر کسی را که می خواهد قبض روح کند، از کسانی باشد که مواظبت تلقین می کند به او
شهادتین را و از او ابلیس ملعون را دور کند.» (۲)

۴- و روایت شده که حضرت صادق علیه السلام برای شخصی نوشت که: «اگر می خواهی عمل تو به خوبی ختم شود، و رد
حالی که مشغول به افضل اعمال هستی تو را قبض روح کند، پس حق خدا را بزرگ شمار و

۱- راضی شدم به اینکه الله پروردگار من است و راضی شدم به حضرت محمد که درود خدا بر او و بر خاندان پاکش باد به
عنوان پیامبر خدا، و به اسلام، به عنوان دین بر حق، و به قرآن به عنوان کتاب الهی، و به کعبه به عنوان قبله، و به حضرت امیر
المومنین علی علیه السلام و به امام حسن و امام حسین و علی بی الحسین (امام سجاد) و محمد بن علی (امام باقر) و جعفر بی
محمد (امام صادق) و موسی بن جعفر (امام کاظم) و علی بن موسی (امام رضا) و محمد بی علی (امام جواد) و علی بن محمد
(امام هادی) و حسن بن علی (امام حسن عسگری) و حجت بن الحسن (امام زمان حضرت مهدی) علیه السلام به عنوان امامان
بر حق رضایت می دهم، بار خدایا من آنها را به عنوان پیشوایان خود برگزیدم، تو نیز مرا در پیشگاه آنها مرضی و مقبول فرما،
زیرا تو بر همه چیز قادر و توانایی...

۲- کافی، ج ۳، ص ۱۳۶.

ص: ۶۸

بپرهیز از آنکه نعمت های خدا را در معصیت های خدا صرف کنی، و مبادا مغرور شوی به حلم خدا از تو، و هر کس را که یافتی که ما را ذکر می کند یا ادعای مودت و دوستی ما را دارد او را گرامی بدار، حتی اگر او دروغ گفته باشد برای تو اشکالی ندارد، چون همانا تبت تو به تو نفع می رساند و دروغ او به او ضرر می زند.»(۱)

۵- همچنین برای عاقبت بخیر شدن و از شقاوت و بدبختی به سعادت رسیدن خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله سجاده را مفید دانسته اند: «یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاکِرِینَ...» (۲).

۶- و نیز خواندن دعای «تمجید» که در آخر کتاب مفاتیح الجنان بعد از ادعیه ساعات ذکر گردیده و ابتدای آن اینچنین است: «انت الله لا اله الا انت رب العالمین».

۷- خواندن نمازی که در یکشنبه ذی القعدة وارد شده و در مفاتیح الجنان در اعمال ماه ذی القعدة ذکر گردیده است.

۸- مداومت به این ذکر شریف: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (۳)

۹- مداومت به تسبیح حضرت زهرا علیه السلام (۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله).

۱۰- انگشتر عقیق در انگشت کردن، مخصوصاً اگر بر آن نقش «محمد نبی الله و علی ولی الله» باشد.

۱- عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۴.

۲- ای خدائی که یادش شرافت است برای یاد کنندگان او- مفاتیح الجنان با تصحیح تفکری صفحه ۹۶۴.

۳- بار پروردگارا! ما را پس از آنکه هدایت فرمودی به باطل میل مده و ما را از لطف خویش رحمتی عطا فرما زیرا که توئی بسیار بخشنده. سوره آل عمران، آیه ۸

ص: ۶۹

۱۱- خواندن سوره «قد افلح المومنون» در هر جمعه

۱۲- خواندن هفت مرتبه این ذکر شریف بعد از نماز صبح و نماز مغرب: «بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم»

۱۳- آنکه در شب بیست و دوم رجب، هشت رکعت نماز بخواند و در هر رکعت یک مرتبه حمد و هفت مرتبه «قل یا ایها الکافرون»؛ بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند.

۱۴- سید بن طاووس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس در شب ششم ماه شعبان چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید پنجاه مرتبه بخواند، حق تعالی روح او را بر سعادت قبض نماید و قبر او را وسیع گرداند. و از قبر خود بیرون آید در حالی که صورتش مثل ماه می درخشد و می گوید: «أشهد أن الا إله الا الله و أشهد أن مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» (۱) که این نماز مانند نماز حضرت امیر المومنین علیه السلام است که فضیلت بسیار دارد.

۳- حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیه السلام

روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که به چند روایات بسنده می کنیم:

ابن سنان در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «هیچ کس از دوستان ما که بغض دشمنان ما را دارد نمی میرد، مگر اینکه رسول الله، امیرالمومنین، امام حسن و امام حسین علیه السلام نزد او حاضر می شوند. پس او را دیده و بشارتش می دهند؛ اما اگر از دوستان ما نباشد آنان را با نار حتی

۱- اقبال الاعمال، ص ۲۰۴.

ص: ۷۰

و نگرانی می بیند.

و در روایات دیگر آمده است که امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام به حارث همدانی، هر کس بمیرد، مرا خواهد دید، مومن باشد یا منافق.» (۱)

در روایت دیگر آمده است که حارث همدانی گوید: «خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام رسیدم؛ حضرت سوال کردند:

-چه چیز باعث شد تا به اینجا بیایی؟

-محبت شما یا امیر المومنین

-ای حارث، آیا مرا دوست داری؟

-بله، به خدا قسم یا امیر المومنین

-«لو بلغت نفسك الحلقوم رأيتني حيث تحب» زمانی که جانم به گلو برسد، همان گونه که دوستم داری مرا خواهی دید.» (۲)

همچنین نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم به امیر المومنین حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«ای علی، دوستداران تو در سه موقع شادمان می شوند: هنگامی که جان آن ها خارج می شود و تو در آنجا آنان را تلقین می کنی؛ و هنگام وارد شدن بر خداوند که آنجا هم تو آنها را معرفی می کنی.» (۳)

۱-بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸

۲-بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۱

۳-بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۰

ص: ۷۱

همچنین امام صادق علیه السلام می فرمایند: «هنگامی که مومنی در حال احتضار است، ولی نمی تواند سخن بگوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او حاضر شده و به او مژده بهشت می دهد.» (۱)

و در روایت دیگر آمده است: «هنگامی که کافر در حال احتضار باشد رسول الله صلی و الله علیه و آله بالای سر او حاضر شده و به ملك الموت می فرماید: «این شخص، دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیتش بوده؛ پس بغض او را داشته باش و بر او سخت بگیر.» (۲)

و در آخر با حدیث شریفی از حضرت امام صادق علیه السلام این بخشی را به پایان می بریم:

راوی گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمودند:

«...به خدا قسم از شما قبول شود، و به خدا قسم شماها آمرزیده شوید. و بین شما و بین این که مورد غبطه واقع شوید و سرور و روشنایی چشم ببینید چیزی نیست، مگر آن که جان شما به حلقوم رسد.

پس فرمود: هنگامی که چنین شد و احتضار فرا رسید، حاضر شود پیش او رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی و امامان علیه السلام و جبرئیل و میکائیل و ملك الموت علیه السلام؛ پس جبرئیل نزدیک محتضر آید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کند: این شخص، شما اهل بیت را دوست می داشت، پس شما او را دوست داشته باشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ای جبرئیل، این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و اهل بیت او را، پس او را دوست داشته باش. پس جبرئیل

۱- محمد بی یعقوب کلینی؛ فروع کافی، ج ۳، ص ۱۹۲

۲- فروع کافی، ج ۳، ص ۱۳۲

ص: ۷۲

می گوید: ای ملک الموت این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و آل رسول او را، پس دوست بدار او را و با او مدارا کن.

پس ملک الموت نزدیک شود به محتضر و گوید: ای بنده خدا، آیا گرفتی آزادی خویش و برائت و امان خود را؟ و آیا در سایه پشتیبان های بزرگ در زندگانی دنیا قرار گرفتی؟ پس خداوند به او توفیق می دهد که بگوید: آری پس از آن ملک الموت گوید: چه چیز بود آن پشتیبان ها؟ جواب دهد: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید: راست گفتم، آنچه را که از آن می ترسیدی خداوند تو را از آن امان داد و به آنچه که آرزو داشتی رسیدی؛ بشارت باد تو را به رفاقت گذشتگان نیکو، رسول خدا و علی و امامان از اولاد او علیه السلام؛ پس جان او را با مدارا بگیرد؛ و کفن از بهشت برای او آورده و حنوط او مثل مشک خوشبو باشد. پس با آن کفن او را کفن کنند، و با آن حنوط، حنوط نمایند؛ پس از حُلّه های (لباس های) زرد بهشتی حُلّه ای به او بپوشانند. و وقتی که او را در قبر گذاشتند دری از درهای بهشت بر او باز شود که بر او از روح و ریحان بهشتی داخل شود. پس از آن، به او گفته شود: بخواب همچون عروس در رختخواب خود؛ بشارت باد تو را به روح و ریحان و نعمت های بهشت و پروردگاری که بر تو خشنماک نیست.» (۱)

و وقتی که زمان مرگ کافر می رسد، رسول خدا و علی و امامان علیه السلام و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیه السلام نزد او حاضر شوند. پس، جبرئیل نزدیک او آید و به رسول خدا گوید: «ای رسول خدا، همانا این شخص بغض

۱- علم الیقین، ج ۲، ص ۸۵۴ و ۸۵۶ فروع کافی، ج ۳، ص ۱۳۱

ص: ۷۳

شما اهل بیت را داشته، پس بغض داشته باش به او. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ای جبرئیل، این بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیت رسول او، پس بغض داشته باش به او. پس جبرئیل گوید: ای ملک الموت، این شخص به خدا و رسول او و اهل بیتش بغض داشته، پس بغض داشته باش به او و سخت بگیر به او. پس جبرئیل گوید: ای ملک الموت، این شخص به خدا و رسول او و اهل بیتش بغض داشته، پس بغض داشته باش به او و سخت بگیر بر او. پس ملک الموت نزدیک شود به او و می گوید: ای بنده خدا، آیا آزادی خود را گرفتی؟ براثت و امان خود را گرفتی و به نگهبان بزرگ در زندگانی دنیا تمسک جستی؟ می گوید: نه. پس ملک الموت به او می گوید: بشارت باد تو را ای دشمن خدا به غضب خداوند و عذاب و آتش او. اما آنچه را که آرزو داشتی، از دست رفت؛ و آنچه را که از آن می ترسیدی، بر تو فرود آمد. پس از آن، جانش را با سختی بسیار بیرون آورد؛ و به روح او سیصد شیطان را که آب دهن به روی وی افکنند بگمارد که اذیت شود از بوی آن. و وقتی او را در قبر نهند، باز شود به رویش دری از درهای آتش؛ که بر او از آن باد شعله ور آتشین می بارد»

تأثیر اعمال و صفات در لحظه مرگ

شیخ بهائی رحمه الله در «کشکول» ذکر نموده که زمان مُردن شخصی که صاحب ناز و نعمت بود فرا رسید، در حال احتضار به او کلمه شهادتین را تلقین می کردند، او در عوض، این شعر را می خواند:

یا ربّ قائله و قد تعبت***أین الطریق الی حمّام منجاب (۱)

و سبب خواندن این شعر به جای شهادتین آن بود که روزی زن

۱- کجا رفت زنی که از راه رفتن خسته شده بود و می پرسید راه حمام منجاب کجاست؟

ص: ۷۴

عقیفه (پاکدامن) زیبایی از منزل خود بیرون آمد که برود به حمام معروف منجاب، راه حمام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد، مردی را بر در منزلی دید از او پرسید که حمام منجاب کجا است؟ او اشاره کرد به منزل خود و گفت: حمام همینجاست. آن زن به تصور حمام وارد خانه آن مرد شد. مرد فوراً در را بست و خواست که با او زن زنا کند. آن زن بیچاره فهمید که گرفتار شده و چاره ای ندارد جز آنکه با تدبیر، خود را از دست او نجات دهد. ناچار کمال رغبت و سرور خود را به این کار اظهار کرد و گفت من چون بدنم کثیف و بدبو بود می خواستم به خاطر آن حمام بروم، خوب است که یک مقدار عطر و بوی خوش برایم بگیری تا من خود را برای تو خوشبو کنم، و قدری هم غذا حاضر کنی که با هم بخوریم، و زود بیایی که من مشتاق تو هستم.

آن مرد چون رغبت زیاد آن زن را به خود دید، مطمئن شد و او را در خانه تنها گذاشت و برای گرفتن عطر و خرید غذا از خانه بیرون رفت. چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت. زن از خانه فرار کرد و خود را از دست او نجات داد. چون مرد برگشت زن را ندید و جز حسرت چیزی عاید او نشد؛ اینک که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قصه آن روز را به شعر، بجای شهادتین می خواند! (۱) ای برادر! در این حکایت به دقت فکر کن، بین اراده یک گناه از این

۱- کشکول شیخ بهائی.

ص: ۷۵

مرد چگونه او را از اقرار به شهادت، وقت مردن منع کرد، با آنکه از او گناهی صادر نشده بود جز آنکه آن زن را داخل خانه خود نمود، و قصد زنا کرد، بدون آنکه عمل زنا را انجام دهد. و از این نحو حکایات بسیار است.

و بدان که شیخ کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند: «هر کس از یک قیراط زکات منع کند و ندهد. وقت مردن (مسلمان نمرده) خواه به مذهب یهود بمیرد یا نصاری.» (۱)

«قیراط» بیست و یک دینار است، و قریب به همین مضمون وارد شده در مورد کسی که مستطیع باشد و حجّ نرود تا وفات کند. (۲)

همچنین نقل شده که: بستگان محتضری از عارفی که نزد او بود، خواستند که او را تلقین کند. آن عارف این رباعی را به او تلقین کرد:

گر من گنه جمله جهان کردستم *** لطف تو امید است که گیرد دستم

گوئی که به وقت عجز دستت گیرم *** عاجز تر از این مخواه که اکنون هستم

حکایت مرگ شاگرد فضیل بن عیاض

نقل شده است که فضیل بن عیاض که یکی از مردان طریقت است شاگردی داشت که داناترین شاگردان او محسوب می شد؛ روزی

۱- کافی ج ۳، ص ۵۰۵.

۲- کافی ج ۴، ص ۲۶۸.

ص: ۷۶

مریض شد و زمان اختصار او فرا رسید. فُضیل به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرده به خواند سوره «یس». آن شاگرد محتضر گفت: این سوره را مخوان ای استاد؛ فضیل ساکت شد و به او گفت: بگو «لا اله الا الله»، گفت: نمی گویم چون من بیزارم از آن، و با همین حال مُرد فضیل از مشاهده این حال بسیار ناراحت شد و به منزل خود رفت و بیرون نیامد؛ تا اینکه او را در خواب دید که او را به سوی جهنم می کشند. از او پرسید که تو داناترین شاگردان من بودی، چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبت بد مردی؟

گفت: به خاطر سه چیز که در من بود:

«اول نَمّامی و سخن چینی کردن؛ دوم حسد بردن؛ سوم آنکه من بیماری داشتم و به طبیبی مراجعه کرده بودم و او به من گفته بود که هر سال یک قَدح شراب بخور، اگر نخوری این بیماری در تو باقی خواهد ماند. من نیز بر حسب سخن آن طبیب شراب می خوردم. به این سه چیز که در من بود عاقبت من بد شد و به آن حال مُردم» (۱).

شیخ کلینی رحمه الله از ابو بصیر روایت کرده که گفت: «امّ خالد معبدیه بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و من در خدمت آن حضرت بودم، آن زن عرض کرد: فدای شما شوم، قرقره و صداها در شکم من به وجود می آید و مرا می آزارد و طبیب های عراق مرا به آشامیدن نیبذ (که یک قسم از شراب است) با قاروت توصیه کرده اند، و من از خوردن آن پرهیز کرده ام چون می دانستم

۱- نیز روایاتی نزدیک به این مضمون وجود دارد که معصوم علیه السلام می فرماید خداوند شفا را در حرام قرار نداده است.

که شما از آن بدتان می آید، دوست داشتم که در مورد آن از خود شما سوال کنم؛ حضرت علیه السلام فرمودند: چه چیزی مانع شد تا آن نخوری؟ عرض کرد: من در دین خود قلابده طاعت و فرمانبری از شما را به گردن افکنده ام، تا روز قیامت بگویم: جعفر بی محمد علیه السلام مرا امر کرد و مرا نهی کرد. حضرت رو کردند به ابوبصیر و فرمودند: ای ابا محمد آیا گوش کردی به حرف این زن و سوال او؟ سپس به زن فرمودند: نه، به خدا اجازه نمی دهم تو را در خوردن حتی یک قطره از آن، زیرا از خوردن آن پشیمان خواهی شد، تا آن وقتی که جانت به اینجا برسد (و اشاره کردند به گلوی مبارکش) و این کلامشان را سه بار تکرار کردند سپس فرمودند: آیا فهمیدی؟» (۱)

کلام حضرت امیرالمومنین علیه السلام درباره حال مختصر

حضرت مولی الموحّدين امیر المومنین علی علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرمایند:

«...و لا یزدجر من الله بزاجر، و لا یتعظ منه بواعظ، و هو یری المأخوذین علی الغرّه حیث لا اقاله و لا رحعه کیف نزل بهم ما كانوا یجهلون، و جاءهم من فراق الدّنيا ما كانوا یأمنون، و قدموا من الاخره علی ما كانوا یوعدون؛ فغیر موصوف ما نزل بهم...» (۲)

امیرالمومنین علیه السلام در ابتدای این خطبه (که در بالا ذکر نشده) درباره توحید خداوند عزّ و جلّ و سپس درباره خلقت ملائکه و پس از آن درباره تمرد مردم از دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و میل آن ها به دنیای

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۰۷؛ و از طبع محمد عبده مصر، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳

ص: ۷۸

بی ارزش مطالبی بیان می فرمایند، و پس از آن می فرمایند:

«وَمَنْ عَشَقَ شَيْءًا عَشِيَ بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ».

کسی که عاشق چیزی شود، آن معشوق او را کور می کند و دل او را مریض می گرداند، بیابراین او با چشم ناسالمی (ناعادلانه) نگاه می کند.

تا می رسد به آنکه درباره این شخص کور دل و مریض القلب مطالبی را می فرمایند که ما عین آن عبارات شریفه را در بالا نقل کردیم که ترجمه اش اینست:

«و به خاطر خدا منع منع کننده ای را نپذیرفته و از کارهایی که می کند دست بر نمی دارد، و برای رضای خدا اندرز اندرز دهنده ای را نمی پذیرد؛ در حالی که می بینید افرادی را که به واسطه فریب دنیا غافلگیر و بازداشت شدند؛ چنان بازداشتی که نه می توانند کارهای خود را فسخ نموده و به هم زنند، و نه می توانند بازگشت نموده و مراجعت نمایند. چگونه در آستان زندگی آنان امری فرود آمد که آمدن آن را باور نداشتند و به تمام معنی جاهل بودند (یعنی علامت های مرگ و نشانه جان سپردن)، و فرا گرفت آنان را از فراق و وداع دنیا آنچه که از آن در ایمنی و امان بودند، و وارد شدند بر آخرت با ملاحظه و مشاهده آن با وعده هائی که داده شده بودند. پس آنچه وارد شد بر آن ها از شدائد و سختی های مرگ و عذاب های بعد از مرگ در وصف نمی گنجد....»

دو چیز ناگهان با هم در آن ها پدیدار گشت، یکی سکرات و بیهوشی مرگ و دیگری پشیمانی و حسرت از دست دادن فرصت و موقعیت تهیه زاد

و توشه سفر آخرت. و این سکرات به اندازه ای شدید بود که از ورود آن، اعضاء و جوارحشان سست شده و رنگ های سیما و بدن آن ها تغییر کرد. سپس مرگ لحظه به لحظه شروع کرد به زیاد شدن و پیکر آن ها را فرا گرفتن، پس بین او و گفتارش جدائی و بریدگی پیدا شد (یعنی زبان از کار افتاد ولی هنوز چشم و گوش از کار نیفتاده)؛ و تحقیقا که او در میان اهل خود می باشد و باد دیدگانش می بیند و با گوش هایش می شنود، عقلش نیز تمام و صحیح است و ادراکاتش بجا و به موقع است.

در این حال در عالمی از فکر فرو می رود که در چه چیزهائی عمر گرامی خود را به باد داده، و به چه چیزهائی روزگار پر بهای خود را به پایان رسانیده است. و بخاطر می آورد اموال خود را که چگونه انباشته، و در راه بدست آوردن آن دقت و تأمل نکرده و سرسری پنداشته، و آن ها را چه از راه هایی که حلال بودن آن روشن بوده و چه آن هایی که شبهه ناک بوده، از هر جا به دستش رسیده گرد آورده است.

آری، آثار و عواقب جمع این اموال برای جان او، لازم و غیر قابل جدا شدن گردیده؛ و در آستانه جدایی و فراق این اموال است. به خوبی درک می کند که این اموال را می گذارد تا برای دیگران باشد و بعد از مرگ او از آن استفاده کنند؛ و به وسیله آن در نعمت فرو روند و بهره ها گیرند، و بنابراین لذت بی دردسر آن اموال برای آنان است و بار گران و وزر و وبال آن بر عهده او، و چنان در زنجیره های گرویی آن اموال بسته شده است که خلاصی از آن محال به نظر می رسد.

در این حال به خاطر چیزهائی که به هنگام مرگ برایش به خوبی پدیدار

شده است، در برابر عمر از دست داده به شدت انگشت ندامت به دندان می‌گزد و نسبت به آنچه در ایام عمرش بدان رغبت داشت سخت بی‌اعتنا می‌گردد.

او تمتی می‌کند که ای کاش آن کسی که در وقت جمع‌آوری اموال به می‌غبطه برده و حسد می‌ورزید، صاحب آن اموال شده بود نه من.

مرگ نیز کم پیش‌تر می‌آید و در تصرف در بدن او قدمی فراتر می‌نهد تا جائی که بر گوش او هم غلبه می‌کند و گوشش به پیروی از زبانش که قدرت خود را از دست داده و از گفتار افتاده بود، از قدرت می‌افتد و شنوائی خود را از دست می‌دهد. و در این حال در میان اهل خود که اطراف او گرد آمده‌اند، نه به زبان می‌تواند سخنی بگوید و نه با گوش سخنی بشنود؛ ولی با چشمش که هنوز از کار نیفتاده است دائماً در چهره اطرافیان خود نگاه می‌کند و پیوسته دیدگان خود را به این طرف و آن طرف می‌گرداند؛ و آنچه را که آن‌ها می‌گویند، حرکت زبان‌های آن‌ها را با چشم می‌بیند ولی صدای آن‌ها را با گوش نمی‌شنود.

و مرگ پیوسته قدم جلوتر می‌گذارد و به او نزدیکتر می‌شود تا آنکه چشم او نیز بدنال گوشش بسته می‌شود، و جانش از کالبدش بیرون می‌رود، و بصورت مرداری در بین اهل خود در می‌آید.

به طوری که تمام اهل و نزدیکان او از او به وحشت افتند و از کنار او دور می‌شوند؛ و آن مرده بیچاره نیز نمی‌تواند با گریه خود به گریه آنان کمک دهد، و سخن یکی از آنان را که در سوگ او به ناله و فغان سخنانی را به او خطاب می‌نماید پاسخ گوید.

سپس جنازه او را بر می دارند و به سوی گوری که برای او می کنند برده، و او را در میان زمین به عملش می سپارند. و از او دور می شوند و از زیارت و دیدار او جدا می شوند.

تا زمانی که مدّت معین عمر دنیا که در کتاب قضای الهی نوشته شده سر آید، و امر خدا به مقدرات خود برسد، و آخرین از مخلوقات به اولین آن ها پیوندند، و امر خدا و فرمان او طبق اراده و مشیّت او برای تجدید آفرینش در قیامت برسد؛ در این حال آسمان ها را به حرکت درآورد و آنرا بشکافد...» ما خطبه را تا اینجا که در مورد احوال شخص محتضر در حال سكرات مرگ بود آوردیم؛ امیرالمومنین علیه السلام پس از این سخنانی راجع به کیفیت قیامت و پدید آمدن آن دارند که ما از نقل آن صرف نظر کردیم.

از اینجاست که آن حضرت پیوسته در خطبه های خود بیدار باش می دهند و امت را به این مواقع خطیر متوجه می نمایند.

(به نظر این حقیر همین یک خطبه برای کسی که به دنبال موعظه و نصیحت است کافی است تا در زندگی و اعمالش تجدید نظر و توبه کرده و خود را برای آخرت آماده نماید.)

(وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ)

«به حق زمان سختی های مرگ (که از شدت آن ها محتضر مانند فرد مست می شود) فرا رسید، آری این همان (مرگی) بود که از آن دوری می جستید.» (۱)

سکرات به معنی چیزهای مست کننده می باشد اما چرا درباره لحظه مردن انسان، انتخاب شده؟ جواب این است که حال انسان در لحظات آخر زندگی و هنگام جان دادن بر اثر شدت سختی ها چنان است که گویا مست و بی عقل شده است؛ به این دلیل از این واژه در قرآن کریم استفاده شده است؛ چنانکه درباره کیفیت احتضار گفته اند: «شدائد و

۱-سوره

ص: ۸۳

سختی ها از طرف به مختصر (کسی که در حال مرگ است) رو می آورد؛ از طرفی، شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام ها، از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آن ها با او و غم یتیمی و بی کس شدن بچه های خود، از طرف دیگر، غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آن ها کرده و به سعی زیاد، آن ها را تحصیل نموده، چه بسا شده که بسیاری از آن ها مال مردم بوده و به ظلم غصب آن ها را نپرداخته، و هم اکنون متوجه خرابی های کار خود شده که کار از کار گذشته، و راه جبران آن ها بسته شده؛ و از طرفی، هول ورود به دنیایی که غیر از این دنیا است و چشمش می بیند چیزهایی را که پیش از این نمی دید».

(فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (۱)

«آنگاه پرده را از جلو چشمانت می گشائیم و دیده ات چون تیغ (تیزبین و آگاه) خواهد شد.»

می بیند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت طهارت علیهم السّلام و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر شده اند، تا درباره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند، و از طرف دیگر ابلیس و اعوان و یاران او برای آنکه او را به شک اندازند جمع شده اند و می خواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی ایمان از دنیا برود، و از

۱-سوره ق، آیه ۲۲.

ص: ۸۴

طرفی هول آمدن ملک الموت، که به چه شکلی خواهد بود، و چگونه جان او را قبض خواهد نمود و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام درباره این لحظه فرمودند:

«فَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ فَغَيَّرَ مَوْصُوفٍ مَا نُزِلَ بِهِ.» (۱)

«پس سكرات مرگ بر او وارد می شود (و شدت آن سكرات به اندازه ای است) که قابل توصیف نیست.»
و این است معنی «سكرات مرگ».

(كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي * وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَ التَّفْتُّ السَّاقُ بِالسَّاقِ). (۲)

«هنگامی که جان ها به ترقوه (گلو) رسید و (از طرف حاضران نزد محتضر) گفته شد کیست که او را نجات دهد؟ و (محتضر با مشاهده اوضاع و احوال) می داند (که دیگر نسبت به دنیا) فراق و جدایی حاصل شده است و (در این حال) ساق های پا (از شدت سختی جان دادن) به هم پیچیده است.»

این آیه شریفه به دنیا طلبانی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند، هشدار می دهد که چنین چیزی ادامه پیدا نمی کند و به زودی مرگ گریبان شما را خواهد گرفت و به سوی خدا سوق داده می شوید. در این آیه شریفه عبارت (التفت الساق بالساق) از شدت سختی های فراوانی حکایت می کند که یکی پس از دیگری در هنگام مرگ بر

۱- نهج البلاغه بخشی از خطبه ۱۰۹.

۲- سوره قیامت، آیه ۷۵

ص: ۸۵

محتضر وارد می شوید.

از دیگر تعابیری که حاکی از حالات سخت برخی افراد به هنگام مرگ است، تعبیر «غمرات» می باشد قرآن کریم در مورد سختی جان دادن ظالمان می فرماید:

«وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوْا اَیْدِيَهُمْ اَخْرَجُوْا اَنْفُسَكُمْ الْیَوْمَ تَجْزُوْنَ عَذَابِ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ غَیْرِ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آیَاتِهِ تَسْتَكْبِرُوْنَ» (۱)

«کاش می دیدی هنگامی که ستمگران در سختی های مرگ قرار می گیرند؛ در حالی که فرشتگان برای قبض روح آن ها دست به کار شده اند (و به آنان گفته می شود) امروز با عذاب خوار و ذلیل کننده ای مجازات می شوید تا کیفر سخنان ناحق شما نسبت به خدا و همچنین استکبارتان در برابر آیات الهی باشد.»

واژه «غمرات» در این آیه شریفه، به معنای سختی های مرگ است که انسان را تحت پوشش خود قرار می دهد.

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از امام صادق علیه السلام که: «روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام دچار چشم درد شدند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به عیادت آن حضرت تشریف بردند و دیدند ایشان را که از شدت درد فریاد می زنند؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «این فریاد از جزع و بی تابی است یا از شدت درد؟»

۱-سوره انعام، آیه ۹۳

ص: ۸۶

-یا رسول الله، من هنوز دردی نکشیده ام که سخت تر از این درد باشد. (۱)

-یا علی، چون ملک الموت نازل شود به جهت قبض روح کافر، با خود سیخی از آتش بیاورد و روح او را با آن سیخ بیرون کشد، در آن حال آن کافر فریادی می زند جهنم!

وقتی حضرت امیرالمومنین علیه السلام این کلام را از رسول خدا شنیدند برخاستند، نشسته و فرمودند:

-یا رسول الله، حدیث را دوباره برایم بخوان، زیرا باعث شد که درد خودم را فراموش کنم... آیا از امت شما کسی به این نحو قبض روح می شود؟

-بلی! حاکمی که ظلم کند و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد و کسی که شهادت دروغ دهد.»

حضرت امیرالمومنین امام علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه درباره سكرات و سختی های انسان به هنگام قبض روح می فرماید:

«اجتمعت علیه سكره الموت و حسره الفوت ففترت لها أطرافهم و تغیرت لها ألوانهم ثم ازداد الموت فيهم و لوجا فحیل بین أحدهم و بین منطقه و إن ه لبین أهله ينظر ببصره و يسمع بأذنه على صحه من عقله و بقاء من لبه يفكر فيم أفنى عمره و فيم ذهب دهره و يتذكر أموالا جمعها أغمض في مطالبها و أخذها من مصرحاتها و مشتباتها قد لزمته نبعات جمعها» (۲)

«سكرات مرگ و حسرت از دست دادن فرصت ها بر آنان (دنیا طلبان) هجوم آورد پس بدن هایشان سست گشت و رنگشان تغییر کرد؛ سپس

۱- یعنی فریادی بسیار دردناک و بلند.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

ص: ۸۷

مرگ آرام آرام در آن ها نفوذ کرده همه وجودشان را گرفت؛ پس بین هر یک از آن ها با کلامش حایل گشته و فاصله انداخت (و او را از تکلم بازداشت) و او در بین خانواده خود با دیدگانش می بیند و با گوشش می شنود؛ در حالی که عقلش نیز سالم است و به خوبی تعقل می کند، فکر می کند که عمرش را در کجا تباه کرده و روزگارش را چگونه از بین برده است اموالی را که جمع کرده به خاطر می آورد ثروت هایی که در جمع کردن آن ها چشم بر هم گذاشته از طرق مختلف، حلال، حرام و شبه ناک جمع کرده است و هم اکنون تبعات آن را باید متحمل شود...»

البته برای مومنینی که پاداش آن ها از همین دنیا شروع می شود بر عکس است یعنی سكرات آن ها و مستی هنگام مرگ آن ها از شدت خوشی و نعمت هاست.

برخی روایات هم گویای این مطلب هستند که انسان به هنگام جان دادن با مال و فرزندان و عمل خود سخن می گوید و از آن ها می پرسد که تا کجا کمک کار و همراه او می باشند. این نکته از شدت حال محتضر در آن لحظه حساس حکایت می کند.

سويد بی غفله در روایتی از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل می کند: «در آخرین روز ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت مال و فرزند و عمل آدمی برای او به صورت انسانی تبدیل می شوند؛ پس او به مالش می گوید: به خدا قسم من به تو حریص و بخیل بودم (و کاملاً- از تو مراقبت می کردم) هم اکنون عازم مسافرتی بس طولانی هستم؛ آیا مرا یاری می کنی؟
مال جواب

می دهد: تو فقط کفن خود را از من می توانی برداری، پس بردار؛ سپس رو به فرزندانش کرده می گوید: به خدا قسم شما را همیشه دوست می داشتم و حامی و مدافعتان بودم. هم اکنون چه چیزی از من نزد شماست؟ (برای من چه می کنید؟) آن ها پاسخ می دهند: ما تو را به قبرت سپرده و پنهانت می کنیم؛ آن گاه به عملش توجه کرده، می گوید: به خدا قسم من رغبتی به تو نداشتم و همانا تو بر من سنگین بودی، پس چه چیزی نزد توست (که به وسیله آن مرا یاری نموده، نجاتم دهی؟) عمل در پاسخ گوید: من هم در قبر و هم روز نشر، همنشین تو خواهم بود تا هنگامی که من و تو (باهم) بر پروردگارت عرضه شویم؛ سپس حضرت فرمودند: اگر این شخص ولی خدا باشد، خوشبوترین و زیباروترین شخص که دارای لباس های فاخری است، نزد او خواهد آمد و به وی می گوید: تو را به روح و ریحان و بهشت نعمت ها بشارت باد، و خیر مقدم به او گوید: (محتضر) از او سوال می کند: تو کیستی؟ پاسخ می دهد: من عمل صالح توأم که از دنیا به بهشت کوچ خواهم کرد».

تأثیر وابستگی به دنیا در سهولت و سختی مرگ

وقتی حضرت عزرائیل علیه السلام برای قبض روح بنده مومن می آید و او را به عِلّت انس و علاقه به فرزندان و بستگان و خویشان، در حرکت به آن عالم سنگین می بیند و مومن در پذیرش مرگ، قدری شک و تأمل دارد، آن ملک مقرب به نزد پروردگار بر می گردد و عِلّت تائی مرد مومن را عرض می کند؛ خطاب می رسد: بر کف دستت بنویس «بسم الله الرحمن الرحیم» و نشانش بده.

عزرائیل بر کف دست راست خود می نویسد، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و آن را به مومن نشان می دهد که ناگاه مومن خود را در عالم دیگر در بحیوحات بهشت می بیند، و کیفیت حرکت و مرگ خود را ادراک نمی کند این حال مومن است.

اما پناه به خدا از سکرات مرگ و سختی جان کندن کافر؛ یک عمر در جهت خلاف با علم حیات گام برداشته و برای زینت های دنیا عمر خود را تباه کرده، برای جاه و مقام، ساعات و دقائق عمر خود را هدر داده است و پروردگار رحیم و رووف را فراموش نموده؛ و هم اکنون که لحظه جان دادن اوست. هر یک از این تعلقات مانند زنجیری آهنین دل او را به خود بسته اند و او را به سوی خود می کشند؛ هزاران تعلق با هزاران زنجیر، که نمی گذارند به آسانی کوچ کند.

اگر تمام ذرات و سلول های پیکرش را ریش ریش کنند باز حاضر نمی شود به اختیار برود، اینجاست که خطاب (خُذُوهُ فَعُلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ) او را در می یابد و وحشت زده او را به عالم تاریک و غربت می برند.

اختلاف قبض ارواح بر حسب اختلاف ایمان و عمل

افراد مومن دارای درجات مختلفند؛ آن هایی که ایمانشان ضعیف است، ملائکه ای که آن ها را قبض روح می نمایند از فرشتگان ضعیف هستند که فقط در هنگام قبض روح می توانند بر آن مومن غلبه کنند و روح او را قبض کنند و ببرند؛ افرادی که ایمانشان قوی تر است،

دیگر آن ملائکه ضعیف قدرت قبض روح آن‌ها را نداشته و ملائکه قوی تر لازم است تا بتواند بر ارواح آنان غلبه کرده و آن‌ها را بر باینند. همچنین بر هر دسته از مومنین، هر چه ایمانشان قوی تر گردد و روحشان عالی تر شود، ملائکه قوی تری بر آن‌ها غلبه و حکومت می‌کنند، تا ایمان مومن به سر حدی برسد که دیگر ملائکه‌ای که برای قبض روح مردم عادی گمارده شده‌اند، قدرت بر قبض روح او را نداشته باشند؛ در اینجا خود حضرت عزرائیل علیه السلام که از فرشتگان مقرب است قبض روح می‌کند و بدون واسطه آن فرشتگان متصدی ربودن ارواح آن‌ها می‌گردد.

حال باید دید چرا قبض روحی که برای افراد صورت می‌گیرد مختلف است؟ چرا قبض روح مردم مومن با مردم کافر، مردم شایسته و نیکوکار با مردم زشت کردار تفاوت دارد؟

چرا ملک قبض روح کننده برای مومن به صورت زیبا و برای کافر به صورت زشت در می‌آید؟ چرا برای قبض روح مردم پاکدل به یک صورت؛ پیامبران به صورت بسیار عالی و خلاصه برای انواع و اصناف مردم به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود؟

ملک الموت و اعوان او از فرشتگان دیگر ماهیت‌های مختلفی ندارند تا هر وقت بخواهند در قالب یک ماهیت بوجود آید؛ بلکه چون از موجودات ملکوتی و مجرد هستند، عیناً مانند آئینه صاف و روشن هستند یعنی در مقابل روح هر شخص محتضری واقع شوند عکس

کمالات یا زشتی های او در آن ها پیدا می شود، و لذا شخصی که در حال جان دادن است، صورت ملکوتی و صفات و اخلاق خود را چه نیکو باشد و چه ناپسند، در صورت و جمال آن ها مشاهده می کند؛ و در واقع حسن و جمال، یا قُبْح و زشتی نفس ناطقه خود را در آن ها می بیند.

مومنین در صفات و کمالات مختلف هستند؛ در بعضی حال عبادت غالب است، در بعضی جود و سخاوت، در بعضی علم و معرفت، در بعضی ایثار و شجاعت، در بعضی عطف و مودت، و در بعضی صلابت و حمیت؛ لذا جمال ملکوتی ملک قبض روح آنان مختلف و به اشکال زیبای متفاوت است، و در برخی که محبت خدا شدت دارد صورت ملکوتی آن ملک بسیار جذّاب و دلرباست.

از همین نقطه نظر، تشکّل و تصوّر ملائکه قبض ارواح برای آن ها متفاوت، و در عین آنکه همه زیبا هستند، از نظر کیفیت و چگونگی زیبایی، برای هر مومن به اشکال و صورت های مختلفی ظاهر می شوند. و طبق همین قاعده افراد خبیث از کافران و منافقان، در صفات و ملکات متفاوتند؛ در بعضی حال انکار و جحود غالب است، در بعضی عناد و ستیزگی، در بعضی بخل، در بعضی سنگدلی و خشونت، در بعضی تکبر، و در بعضی فرعونیت و استبداد؛ لذا نفس ملکوتی آنان نیز متفاوت و به اشکال زشت و نازیبای متفاوت است؛ و در بعضی که عناد و استکبار با خدا در آن ها شدید است صورت ملکوتی بسیار

زشت و وحشتناک و دلخراش است.

البته این صورت ملکوتی در انسان هست، در همین دنیا هم در باطن انسان هست و بواسطه اعمال نیکو یا اعمال زشت، بواسطه ایمان یا کفر تغییر پیدا می کند و ممکن است از صورتی بصورت دیگر تبدیل شود.

ولی آنچه تغییر و تبدیل پیدا می کند در همین دنیا است که خانه عمل است نه خانه حساب. در لحظه مردن دیگر تغییر نیست، و نتیجه و خلاصه این تغییر و تبدیل ها در زندگی و حیات، همان صورت ملکوتی انسان در لحظه مرگ است.

ملای رومی در «مثنوی» خود این حقیقت را بیان کرده است:

مرگ هر یک ای پسر، هم رنگ اوست***آینه صافی یقین هم رنگ روست

پیش ترک آئینه را خوش رنگی است***پیش رنگی آینه هم زنگی است

ای که می ترسی ز مرگ اندر فرار***ز خود ترسانی ای جان، هوشدار

زشت روی تست نی رخسار مرگ***جان تو همچون درخت و مرگ، برگ

از تو رستست ار نکویست ار بد است***ناخوش و خوش هم ضمیراز خود است(۱)

۱- مثنوی «طبع میرخانی، ج ۳، ص ۲۸۸ و ۲۸۹

ص: ۹۳

خداوند متعال در سوره واقعه مردم را از نظر ایمان به سه دسته تقسیم می فرماید: ۱-مقربین، ۲-اصحاب یمین و ۳-اصحاب شمال اولین دسته مقربین هستند که از دنیا و آخرت عبور کرده (۱) و به مقام قرب پروردگار خود رسیده و در حرم امن و امان الهی آرمیده اند. جای آن ها در بهشت نعیم است و غذای آنان روح و ریحان. نسیم های جان پرور از ناحیه حرم الهی بر آنان می وزد، و بوی عطر و ریحان حرم انس و لقای حضرت معبود، مشام آن ها را عطر آگین و در پرتوهای لطف الهی سرمست می دارد.

دوم، اصحاب یمین هستند که مانند مقربین نتوانسته اند به آن درجه بالا از مدارج و معارج قرب فائز گردند ولی مردم صالح العمل و خوش کرداری بوده اند که عالم غرور نتوانسته است آن ها را در کام ضلالت و گمراهی فرو برد. و به نام اصحاب یمین یعنی اصحاب ناحیه راست که کنایه از سعادت و نجات است نامیده شده اند.

آن ها عمر خود را در دنیا به صدق و امانت گذرانیده و دل های خود را به زنگار شرک، آلوده نکرده اند. و طبق ادراکات عقلی و فطری و شرعی خود رفتار کرده، با صفا و محبت خدا عالم غرور را ترک گفته اند؛ پس آن ها وارد در اسم سلام پروردگار خود شده اند.

سوم، اصحاب شمال هستند که در سوره واقعه از آن ها تعبیر به

۱-اعمالی که مقربین در دنیا انجام می دهند نه به خاطر ترس از جهنم و نه به خاطر رسیدن به نعمت های بهشتی است بلکه فقط به خاطر رضای پروردگار می باشد؛ بنابراین خداوند هم قرب و نزدیکی خودش را اجر و مزد آنها در دنیا و آخرت قرار می دهد و هیچ کس به جز آنها نمی تواند طعم این قرب و رضای پروردگار را، حتی در وصف و خیال تصور کند. - برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تفسیر سوره واقعه

مکذبین (دروغگویان) و ضالین (گمراهان) شده است. آن‌ها افرادی هستند که مست عالم غرور شده و عمر خود را به استکبار و خودستانی گذرانیده و از معنویات و حقائق به کنار افتاده، اوقات خود را به تکذیب انبیاء و اولیای خدا علیه السلام و تکذیب مبدأ و معاد و سرسری پنداشتن جهان هستی گذرانده اند.

با توجه به این تقسیم بندی ایمانی مردم در قرآن کریم، «ملک الموت» برای خوبان و صالحان به بهترین شکل‌ها و برای مشرکان و کسانی که در عمرشان عمل خیری انجام نداده اند، به بدترین شکل ظاهر می‌شود. برای کسانی که عمل نیک و شایسته انجام می‌دهند، حضرت عزرائیل علیه السلام مانند طبعی می‌شود که جسم مریض مومن را شفا می‌دهد. و به آن درجه و مکانی که خداوند در قرآن به آن بشارت داده هدایت می‌کند. طبق احادیث و روایات معصومین علیه السلام شکل ملک الموت نسبت به محتضر فرق می‌کند. لذا دیده می‌شود که بعضی از افراد در حال جان‌کندن، داد و فریاد می‌کنند، زن و بچه هایش را صدا می‌زنند، مرتب دست و پا را به شدت تکان می‌دهند و چنگ می‌اندازند، تا خلاصی یابند. ولی افسوس! که راه فراری نیست. و بعضی‌ها نیز در بهترین وجه و در آرامش، به اطرافیان خود وصیت می‌کنند و بعد جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند.

حضرت ابراهیم علیه السلام از حضرت عزرائیل علیه السلام تقاضا کرد که شکل و هیئتش را هنگام قبض روح کافر ببیند. عزرائیل عرض کرد: طاقت

نداری! فرمود: میل دارم بینم. عزرائیل خودش را به آن هیبت نشان داد. و ابراهیم علیه السلام دید مردی است سیاه که موهای بدن اش ایستاده، بدبو، با لباسی سیاه و از دهان و بینی اش شراره آتش و دود خارج می شود و... حضرت ابراهیم علیه السلام از شدت ترس غش کردند. پس از به حال آمدن فرمودند: اگر کافر به جز دیدن تو هیچ عذابی نداشته باشد، برای او بس است (۱)

حضرت عزرائیل علیه السلام طیب حاذق

ظاهراً از جناب علامه حلی رحمه الله است که نوشت: «عصری به قبرستان شهر حلّه برای فاتحه اهل قبور رفتم، اسم نا آشنایی بر قبری مشاهده کردم. معلوم بود که اهل حلّه نیست، چون اسم آن غیر عربی بود و اهل علم. آرزو می کردم او را می شناختم. دعا کردم خدایا! صاحب این قبر را به من بشناسان.

شب در عالم رویا سید جلیل القدری را دیدم، که منور است و با نشاط گفت: من صاحب همان قبرم که برایم فاتحه خواندی از شما متشکرم. علامه پرسید شما کیستید؟ گفت: من ایرانی هستم و برای تحصیل علوم دینی به حلّه آمدم. پس از مدتی که در فلان مدرسه بودم مریض شدم، بعد طوری شد که از شدت مریضی دیگر از حجره هم نتوانستم بیرون بیایم. حالم خیلی بد شده بود و در آن حال درد بدن مرا می آزرده. ناگهان بوی خوشی به مشامم رسید، صورت زیبا و دل ربایی دیدم که دلم آرام گرفت، احوالم را پرسید، گفتم: از سر تا پایم ناراحت است.

۱-بحار الانوار، ج ۳ باب ملک الموت

ص: ۹۶

گفت: میل داری طیب ماهری برای تو بیاورم که راحت شوی. گفتم: چه احسانی از این بهتر و محبتی از این بالاتر؛ طولی نکشید یک نفر دیگر آمد، زیبا، معطر، با مهر و محبت، احوالم را پرسید و گفت کجایت درد می کند؟ گفتم: از نوک پا تا مغز سرم. دستش را روی پایم گذاشت و بالا می آورد، گفتم: تا این جا خوب شد. همین طور بالا می آورد و من می گفتم تا این جا خوب شدم. تا دستش را از سرم گذراند، دیدم خودم کناری هستم و بدنم کف اطاق افتاده است. در همین حال یکی از طلاب مدرسه وارد شد و دست به بدن من گذاشت، و گفت: وای! سید مرد. دیدم بدنم را حرکت دادند، و بردند در غسل خانه و بعد کفنم کردند، آن لحظه ای که می خواستند مرا وارد قبر کنند، صورت زیبایی نخستین را دیدم، اول از ترس قبر وحشت کردم، ولی با آمدن آن صورت، دل خوش شدم. پرسید: می دانی من کیستم؟ گفتم: نه. گفت: من عمل صالح و خوب تو هستم. آن طیب هم ملک الموت جناب حضرت عزرائیل علیه السلام بود که روح را از جسمت جدا کرد، و رفت. اما من همیشه با تو هستم.»

حضرت عزرائیل علیه السلام و نحوه گرفتن جان افراد

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «به ملک الموت گفته شد، چگونه روح ها را در یک لحظه می گیری در حالی که بعضی از آن ها در مغرب و بعضی دیگر در مشرق هستند؟

گفت: آن ها را می خوانم و جوابم می دهند و بعد گفت: همانا دنیا در دست من همانند سکه ای در دست شماهاست هر طور که می خواهم آن را

روایت است که چون هنگام مرگ بنده، فرا برسد ملک الموت بر او ظاهر شود و به او می گوید که از عمر تو ساعتی بیش نمانده پس لحظه ای از آن زمان واپس نگذرد، در آن وقت برای بنده اندوه و حسرت و تأسفی عظیم پدیدار می شود و حتی اگر تمام دنیا از آن او باشد و بدهد که در عوض ساعتی دیگر به عمرش بیفزاید تا در آن کوتاهی و تقصیر خود را جبران نماید، از او قبول نمی شود.

و نیز روایت است که چون پرده از جلوی چشم بنده بردارند و به مرگ خود یقین کند به ملک الموت گوید: مرا یک روز دیگر مهلت ده تا به درگاه پروردگارم عذر خواهم و توبه کنم، و برای خود توشه شایسته ای بردارم.

ملک الموت گوید: روزهای بسیاری برباد دادی دیگر روزی برای تو نمانده است.

گوید: یک ساعت مهلت بده.

گوید: ساعت ها را از دست دادی دیگر وقتی نداری، و در آن وقت در توبه بر او بسته می گردد و روحش به تلاطم می آید و نفس هایش به شماره می افتد، و جام انده و نومیدی از تدارک و تلافی فرو می برد و حسرت و ندامت بر عمر ضایع شده خود می خورد، و اصل ایمانش بر اثر صدمه این ترس ها و دهشت ها در آشفتگی و اضطراب می افتد،

و در این هنگام جانش در می رود. پس اگر حکم خداوند بر او به نیکی و سعادت رفته باشد روح او با توحید از دنیا بیرون می رود و این سرانجام نیک است، و اگر حکم به شقاوت وی شده باشد، روح او با شک و اضطراب از دنیا می رود و این است پایان و سرانجام بد. (۱)

کیفیت قبض روح کافر

این آیه شریفه درباره قبض روح کافر است که:

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَاقُوتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) (۲)

«ای پیغمبر! کاش می دیدی آن وقتی که مردم ظالم و ستمگر را می خواهند قبض روح کنند ناله و فریاد آن ها بالا می رود که از چنگال مرگ فرار کنند، ولی ابداً گریزگاهی برای آنان نیست، و از مکان نزدیک ارواح آن ها را فرشتگان مرگ می ربایند.»

مراد از مکان نزدیک در این آیه کریمه همان باطن انسان است که فرشتگان از آنجا برای ربودن حقیقت و جان تصرف می کنند.

این باطن به شخص محض به اندازه ای نزدیک است که از اعضای پیکر او بلکه از حواس او مانند حس بینایی و شنوایی و لامسه نزدیکتر است. و این موضوع شاید با اندکی توجه روشن شود.

فرض کنید شما که اینجا نشسته اید، افکاری دارید و نیت هائی در دل خود می گذرانید؛ آیا رفیق پهلوی دست شما از آن ها خبر دارد؟ آیا

۱- علم اخلاق اسلامی، ج ۳، ص ۷۹

۲- آیه ۵۱ سوره سبأ

بدون ابراز و اظهار شما خودش می تواند از باطن شما با خبر شود؟ الان در ذهن خود فرض کنید که اینجا خانه کعبه است، و شما غسل کنید و مشغول طواف شوید و بعد از هفت بار چرخیدن دور خانه خدا، نماز طواف را در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام بخوانید و سپس در کناری نشسته و خانه را تماشا کنید چون نظر به خانه خدا ثواب دارد. بعد از اینکه این کارها را در ذهن خود انجام دادید بدون آنکه دست و پای شما حرکتی کند و بدون آنکه حتی بدن شما مختصر تکانی بخورد حتی بدون آنکه مختصر کمکی از نیروی چشم و گوش خود در دیدن این مناظر و شنیدن صدای ازدحام و غوغای مردم در اطراف کعبه گرفته باشید، از رفیق پهلوی خود پرسید: آقا من چه کردم؟ در پاسخ می گوید: هیچ نکرده ای. شما می گوئید: من در قوای متصوّره و عالم خیال خود طواف کردم نماز خواندم و مدّتی به خانه خدا نظاره کردم.

در پاسخ می گوید: من که از باطن شما خبر ندارم؛ چشم من این بدن شما را می بیند، و این بدن ابداً حرکتی نکرده و کاری انجام نداد. در حال احتضار هم که ملک الموت انسان را قبض روح می کند، کیفیت گرفتن جان، این چنین است.

فرض کنید خوابیده اید، خواب های وحشتناکی دیده اید که اثرش در روان شما تا چند روز ظاهر بوده، یا خواب های شادی دیده اید که اثرش تا مدّتی نیز در روان شما ظاهر شده است، و به اندازه ای این

خواب‌ها عجیب بوده که ممکن است اثر بعضی از آن‌ها در طول مدت عمر شما موثر باشد؛ ولی اگر از رفیق خود که پهلوی بستر شما بیدار بوده، پرسید: من چه خواب دیدم؟ می‌گوید: من نمی‌دانم.

می‌گوید: من چنین و چنان در خواب دیدم، چگونه تو نمیدانی؟

می‌گوید: من که از درون تو با خبر نیستم.

عالم مرگ و حالات احتضار و مشاهدات شخص محتضر از این قبیل است.

سرورها و وحشت‌هایی که انسان در حال جان‌دادن دارد، دیگری اطلاع پیدا نمی‌کند؛ ترس‌ها و گشایش‌ها و سایر کیفیات ادراکات محتضر نیز چنین است.

همچنین درباره آنان آمده است که: (فَنزُلُ مِنْ حَمِيمٍ) (۱)

«نزل» به معنای غذائی است که برای مهمان آماده می‌کنند، و «حمیم» به معنای فلز ذوب شده است؛ یعنی جایگاه آن‌ها ورود و پیوستن در آتش افروخته شده است و نوشیدنی آن‌ها فلز ذوب شده می‌باشد.

چگونگی قبض روح مومن

در کتاب «معانی الاخبار» از محمد بن قاسم مفسّر از احمد بن حسن حسینی از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام روایت شده که فرمودند: «پدرم حضرت امام علی بن محمد النقی علیه السلام به عبادت یکی از اصحابش که در بستر بیماری افتاده بود تشریف آوردند، دیدند آن مرد گریه می‌کند و از ترس مرگ

۱- آیه ۹۳ سوره واقعه

ص: ۱۰۱

در جزع و فرع است.

حضرت فرمودند: ای بنده خدا! تو از مرگ در هراس و گریه ای برای آنکه معنای مردن را نمیدانی.

و سپس فرمود: من از تو سوالی می کنم جواب مرا بگو!

اگر فرضاً تمام بدن تو را چرک و کثافت فرا گیرد و از بسیاری این چرک ها و کثافات و پلیدی هائی که بر تو نشسته در رنج و آزار باشی، و در عین حال جوشهای چرکین و دمل هایی در بدن تو پدیدار شود و مرض چرب و سودای خشک پیکر تو را فرا گیرد، و بدانی اگر در حمام بروی و تمام این ها را بشوئی تمام این مرض ها و کثافات از بین می رود و بدن تو پاک و پاکیزه می شود، آیا دوست داری که به حمام بروی و شستشویی بنمائی و تمام این چرک ها و آفات را از خود دور کنی؟ یا آنکه رفتن به حمام را ناپسند داری و حاضر نیستی بدانجا گامی نهی، و با تمام این آفات و مریضی ها صبر می کنی و می سازی؟

مریض عرض کرد: یا بن رسول الله! دوست دارم به حمام بروم و تمام این آلودگی ها و پلیدی ها را بزدايم.

حضرت فرمودند: مرگ برای انسان مومن در حکم همین حمام و تطهیر و شستشو است. آنچه از گناهانی که انجام دادی و به واسطه طول مرض و سایر امور هنوز از بین نرفته و باقی است، بواسطه مرگ تمام آن ها از بین می رود و از بدی ها و گناهان پاک و پاکیزه بیرون می آیی.

ای مرد! بدان که چون بر مرگ وارد شوی و از این دریچه عبور نمایی،

ص: ۱۰۲

از هر گونه اندوه و غصّه و آزار و رنجی نجات خواهی یافت، و در دامان هر گونه سرور و فرح و انبساطی قرار خواهی گرفت.

در این حال چنان این سخنان در آن مریض اثر کرد که دلش آرام گرفت و از طپش ایستاد، و با نهایت خرسندی و نشاط چشمان خود را فرو بست و جان به جان آفرین تسلیم نمود و رحلت کرد.»^(۱)

و نیز در کتاب «معانی الاخبار» با همین سند روایت می کند مرحوم صدوق از حضرت امام علی النقی علیه السلام که فرمودند: «از پدرم حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام سوال شد که چرا این مسلمانان از مرگ ناراحتند و آنرا ناپسند دارند؟»

حضرت فرمودند: «چون به حقیقت مرگ جاهلند، به همین دلیل از مرگ بدشان می آید. اگر آن ها مرگ را بشناسند و از اولیای خدا باشند بسیار مرگ را دوست می دارند، چون می دانند که آخرت برای آن ها بهتر از دنیاست.»

سپس حضرت به شخص سوال کننده فرمود: «ای بنده خدا! چرا کودک و آدم دیوانه از خوردن داروئی که برای صحت و عافیت بدن او مفید است خودداری می کند و از استعمال دوائی که درد و رنج او را بر طرف می کند اجتناب می ورزد؟»

عرض کرد: «چون مریض دیوانه و کودک به منافع و خواص دارو جهل دارند.» حضرت فرمودند: «سوگند به آن خدائی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به راستی بر مقام پیامبری برگزید، فایده مرگ برای کسی که خود را مستعدّ و آماده مردن ۹۰

ص: ۱۰۳

کند بیشتر است از منفعت این دارو برای این شخص مریض. مردم اگر بدانند که به واسطه مرگ چه نعمت های بزرگی را در می یابند، حتماً مرگ را دوست می دارند بیشتر از علاقه شخص عاقلی که با احتیاط داروی از بین برنده آفت و مریضی را می خورد»^(۱)

و نیز در کتاب «معانی الاخبار» از محمد بن قاسم مفسّر جرجانی از أحمد بن حسن حسینی از حسن بن علی ناصری از پدرش از حضرت محمد بن علی الجواد علیه السلام روایت می کند که:

«از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال شد که: مرگ چیست؟

حضرت فرمودند: «مرگ برای مومن مانند کندن لباس های چرکین گندیده، و مانند باز کردن گل ها و بندهای سنگین، و تبدیل کردن آن هاست به فاخرترین لباس ها و با پاکیزه ترین و مطبوع ترین بوها، و سوار شدن بر بهترین و راهورترین مرکب ها و وارد شدن در شایسته ترین منزل ها.

و مرگ از برای کافر مانند کندن لباس های فاخر و انتقال از منزل مألوف و مأنوس خود، و تبدیل کردن آن هاست به چرکین ترین لباس ها و خشن ترین آن ها و به وحشتناک ترین منزل ها و شدیدترین عذاب ها.»^(۲)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ایشان از امام سجاد علیه السلام، نقل شده که فرمودند:

«قال الله عزّ جلّ: ما من شيء أتردد عن قبض روح المومن بكرة الموت وأنا أكره مساءً ته؛ فإذا حضره أجله الذی لا یوخر فیه، بعثت إليه بریحانین ۸۹

ص: ۱۰۴

۱- معانی الاخبار ص ۲۹۰ و ص ۲۸۹

۲- معانی الاخبار ص ۲۹۰ و ص ۲۸۹

من الجَنَّة تَسْمَى إِحْدَاهُمَا الْمَسْخِيهَ وَ الْآخِرَى الْمَسْنِيهَ؛ فَأَمَّا الْمَسْخِيهَ فَتَسْخِيهٌ عَن مَّا لَهُ وَ أَمَّا الْمَسْنِيهَ فَتَسْنِيهٌ أَمْرُ الدُّنْيَا»

«خداوند عزّ و جلّ می فرماید: من در هیچ امری در تردید و درنگ نکردم مانند درنگ کردن و تردیدی که در قبض روح مؤمن کردم؛ چون آن مؤمن از مرگ کراهت داشت و من هم کراهت داشتم به او ناراحتی برسانم پس زمانی که اجل حتمی آن مؤمن رسید، من دو شاخه گل معطر از بهشت برای او فرستادم، یکی از آن ها مسخیه نام داشت و دیگری منسیه.

أَمَّا الْمَسْخِيهَ، پَسِ اُو رَا نَسْبَتَ بَه مَالِش بِي اَعْتِنَا نَمُودَه اَز هَمَه اَنهَا مِي كِذَارِد؛ وَ اَمَّا الْمَسْنِيهَ، پَسِ اُو رَا اَز تَمَام اُمُور وَ شُؤُونِ دُنْيَا بَه فَرَامُوشِي وَ نَسِيَان مِي اِنْدَازِد. (۱)

سکرات مرگ، تصفیه و پاک شدن از گناهان

در کتاب «معانی الاخبار» مرحوم صدوق روایت می کند از محمد بن القاسم الجرجانی از أحمد بن الحسن الحسينی از حضرت حسن بن علی از پدرش از حضرت علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای عیادت مردی که در سکرات مرگ غوطه ور شده و دیگر قادر بر پاسخ کسانی که با او تکلم می کردند نبود، وارد شدند.

اطرافیان به آن حضرت عرض کردند: یا بن رسول الله! دوست داریم کیفیت مرگ و کیفیت احوال این محتضر را که مصاحب ماست

ص: ۱۰۵

بدانیم! حضرت فرمودند: «مرگ مانند دستگاه تصفیه است، و مؤمنین را از گناهانی که نموده اند تصفیه و پاک می کند؛ به طوریکه آخرین دردی که آن ها تحمل می کنند، کفّاره آخرین ورز و گناهی است که در آن ها باقی مانده است. و کافران را تصفیه می کند از حسناتی که در دنیا أحياناً انجام داده اند؛ به طوری که آخرین لذّت و راحتی که در دنیا به آن ها می رسد، پاداش و جزای آخرین کار نیکی است که به جای آورده اند.

و امّا حال این رفیقان که در سكرات است اینست که مانند کسی که گناهان او را در غربال ریخته و غربال کرده باشند، از گناه بیرون آمده است و از گناهان و ورز و وبال آن ها تصفیه شده است، و پاک و پاکیزه شده، مثل لباس چرکینی را که بشویند و از چرک ها پاکیزه گردد. و الان صلاحیت پیدا کرده که با ما اهل بیت رسول خدا در سرای جاودان ابدی معاشر و همنشین باشد.»

سخت جان دادن مؤمن و راحت جان دادن کافر؟

سؤال: اگر کافران و بی ایمانان با سختی قبض روح می شوند، پس چرا در برخی موارد شاهد آسان جان دادن آنان هستیم و بالعکس بعضی از مؤمنان به سختی جان می دهند؟

به امام صادق علیه السلام عرض شد: چگونه است که بعضی از کافران به راحتی قبض روح می شوند؟ در حال سخن گفتن و خبر دادن و خندیدن (ناگهان) خاموش می شوند؟ در بین مؤمنان و هم از کافران کسانی هستند که به هنگام سكرات موت سختی هایی را تحمل

می کنند؟

حضرت در پاسخ فرمودند:

«در مواردی که مؤمن به راحتی جان می دهد به سبب آن است که پاداش او به زودی (و در همین دنیا) آغاز شده است و در مواردی که به سختی جان می دهد، به دلیل آن است که از گناهانش پاک شود (سختی جان دادن، کفاره گناهانش خواهد بود) تا در آخرت پاک و منزّه از گناهان محشور گردد، در حالی که مستحق پاداش ابدی است و هیچ مانعی در برابر او نخواهد بود؛ اما در مواردی که کافر به آسانی قبض روح می شود به جهت این است که همین آسان جان دادن پاداش کارهای نیکی باشد که در دنیا انجام داده تا به هنگام ورود به آخرت هیچ چیزی به همراه نداشته باشد. مگر آن چه را که به سبب آن مستحق عذاب الهی است، و کافرانی که به سختی جان می دهند، بدان سبب است که (در همین جهان) عذاب الهی برایشان شروع شده، در حالی که نیکی هایشان از بین رفته است. این ها به جهت عدالت خداست که ظلم نمی کند.»^(۱)

در روایتی دیگر آن حضرت در پاسخ به محمد بن مسلم که از ایشان درباره گناه کاران سؤال کرده بود، فرمودند:

«ممکن است خدای تبارک و تعالی در همین جهان بدن او را بیمار کند تا کفاره گناهانش باشد؛ ممکن است رزق و روزی را بر او تنگ بگیرد و اگر این هم کفاره گناهانش نشود، هنگام مرگ، بر او سخت گیری نماید تا بدون ۵۳

ص: ۱۰۷

گناه بر خدا وارد گشته داخل بهشت گردد.»

ایمان در حال سكرات مرگ بی فایده است

اصل وجود انسان، قابلیت حرکت به سوی سعادت و یا توقف در ویرانه شقاوت و بدبختی را داراست؛ در نتیجه بهشت و جهنمی که خداوند آفریده، برای انسانی است که دارای اراده و اختیار بوده و بتواند استعداد خود را برای رسیدن به کمال خود به فعلیت در آورد؛ یا به اختیار خود آن را در مرداب شهوات و اوهام فرو برده و خراب و ضایع نماید.

بنابراین، تا زمانی که انسان اختیار دارد، راه توبه و بازگشت هم دارد و ایمان او مؤثر است و اعمال او صحیح است؛ ولی همینکه راه اختیار بسته شد و انسان خود را در انتخاب یک طرفه مضطرّ و مجبور دید، دیگر در آن وقت تکلیف ساقط شده و ایمانی که می آورد نتیجه بخش نبوده و برای کمال نفس انسان اثر مثبتی ندارد.

انسان در تمام طول مدت عمر خود، اختیار دارد ایمان بیاورد یا نیاورد، اعمال صالح انجام دهد یا ندهد، درجاتی را طی کند و بسوی کارهای نیکو و بهشت گام بردارد یا در درکات جهل خود را محبوس و غرائز و صفات حیوانی متوقف و در جهنم جاودان بماند.

ولی در ساعت آخر عمر که در سكرات مرگ غوطه می خورد(۱)

ص: ۱۰۸

۱- آن ساعت آخرین ساعت از ساعت های دنیا و اولین ساعت از ساعت های آخرت است، و در آن وقت است که پرده از جلوی چشمان انسان برداشته شده و حقائق را با دیدگان ملکوتی خود می فهمد.

اختیار از انسان سلب شده و دیگر ایمان او به خدا و پیامبران و روز پاداش، فایده ای نخواهد داشت؛ چون آن ایمان اضطراری و اجباری است و از روی اختیار نیست، پس توبه و بازگشت به خدا نیز قابل قبول نیست.

خداوند متعال در آیه ۱۵۸ از سوره انعام می فرماید:

(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضَ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضَ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلْ إِنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ)

چرا مردم ایمان نمی آورند و چرا عمل صالح انجام نمی دهند؟ با اینکه الان دارای اختیار و اراده هستند.

آیا آن ها در انتظارند که فرشتگان از آسمان بیایند تا ایمان بیاورند، یا آنکه خدای تو بسوی آنان بیاید، یا اینکه بعضی از آیات غضب و علامات قهر خدا بر آن ها ظاهر شود و سپس ایمان بیاورند؟!

در آن روزی که بعضی از آیات قهر و عذاب خدا از عالم غیب پدیدار گردد، دیگر ایمان آوردن برای کسانی که ایمان نیاورده اند یا با ایمان خود عمل خیری انجام نداده اند، فایده ای نخواهد داشت.

زیرا آن ایمان صوری و اضطراری است؛ آن ایمان بعد از پایان زمان دنیا و زندگی با اختیار است، آن ایمان بعد از نابودی بدن و در هم کوبیده شدن غرائز و فقدان اراده است.

آری، این مردم ایمان نمی آورند تا از عالم غیب چیزی را مشاهده

نمایند؛ و در آن وقت هم که مشاهده می کنند دیگر آن ایمان فائده ای ندارد؛ (قُلْ اِنْتَظِرُوا اِنَّا مُتَنظِرُونَ). ای پیامبر به آن ها بگو: شما منتظر باشید، ما هم منتظر خواهیم بود.

شما ایمان نیاورید و عمل صالح بجای نیاورید، و منتظر باشید که از عالم غیب چیزهایی را ببینید.

ما هم در انتظاریم تا آن زمانی که لحظه مرگ شما برسد و شما از عالم غیب چیزهایی ببینید، و در آن زمان است که خواهید فهمید ایمان به درد می خورد و دستی از شما می گیرد یا نه.

چیزهایی که باعث آسانی سکرات مرگ می شوند

و اما بعضی از کارهایی که باعث آسانی سکرات مرگ و سختی های جان کندن می شوند در روایات اهل بیت علیهم السلام ذکر شده که تعدادی از آنها به شرح زیر است:

۱- شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «هر کس بخواهد حق تعالی سکرات مرگ را بر او آسان کند، باید صله ارحام(۱) خود را به جای آورد، و به پدر و مادر خود نیکی و احسان کند و هرگاه چنین کند، خداوند دشواری های مرگ را بر او آسان کند، و در زندگی خود هرگز دچار فقر نگردد.»(۲)

و روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام وفات

ص: ۱۱۰

۱- دیدار با خویشان و بستگان

۲- امالی شیخ طوسی، ص ۴۳۲.

جوانی نزد او حاضر شده و به او فرمودند، بگو: «لا اله الا الله»

آن جوان زبانش بسته شده بود و نمی توانست بگوید؛ هرچه حضرت تلقین را برای او تکرار می کردند او نمی توانست بگوید؛

زنی بالای سر آن جوان بود؛ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رو به آن زن کرده و فرمودند:

- آیا این جوان مادر دارد؟

- بله، من مادر او هستم.

- آیا تو بر او خشمناکی؟

- بلی و الآن شش سال است که با او سخن نگفته ام.

- اینک از او راضی شو.

- آن زن گفت: «برای رضای خدا از او راضی شدم یا رسول الله»

و چون این کلمه را که نشانه رضایت او از پسرش بود گفت، زبان آن جوان باز شد.

حضرت به جوان فرمودند، بگو: «لا اله الا الله»؛ جوان گفت: «لا اله الا الله» حضرت فرمودند: «چه می بینی؟» عرض کرد: «می بینم مرد سیاه زشت روئی با جامه های چرک و بدبو و گندیده، نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته». حضرت فرمودند،

بگو: «يا من يقبل اليسير و يعفو عن الكثير اقبل مني اليسير و اعف عني الكثير انك انت الغفور الرحيم. (۱)»

جوان آن کلمات را گفت. آن وقت حضرت به او فرمودند: «نگاهی.»

ص: ۱۱۱

۱- ای خدائی که عمل کم و اندک را می پذیری، و از گناهان بسیار در می گذاری، عمل اندک مرا بپذیر و از گناهان بزرگ و بسیار من در گذر، همانا تو آمرزنده و مهربانی.

کن چه می بینی؟ جوان گفت: «می بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوشبو با جامه های خوب نزد من آمده و آن سیاه پشت کرده و می خواهد برود»؛ حضرت فرمودند: «این کلمات را دوباره بگو.» او دوباره کلمات را تکرار کرد، حضرت فرمودند: «چه می بینی؟» عرض کرد: «دیگر آن سیاه را نمی بینم، و آن شخص نیکو روی نزد من است، پس در همین حال جوان وفات کرد!» (۱)

خوب باید در این حدیث تأمل کرد، و دید که اثر از عقوق والدین (۲) تا چه اندازه زیاد است که این جوان با آنکه از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شمرده می شد و کسی مثل پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت او آمده و بر بالین او نشست و خود آن جناب کلمه شهادتین را به او تلقین فرمود، نتوانست آن را بر زبان آورد مگر وقتی که مادرش از او راضی شد. آن وقت زبانش باز شد و کلمه شهادت را بر زبان آورد.

۲- دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایتی است که: «هر کس به برادر خود لباسی زمستانی یا تابستانی بپوشاند، حق است بر خداوند تعالی که او را بپوشاند از جامه های بهشت، و آسان کند بر او از سکرات مرگ و قبر او را وسیع و بزرگ گرداند.» (۳)

۳- و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که: «هر کس به برادر (مومن) خود حلوائی (شیرینی) بخوراند، حق تعالی تلخی مرگ را از او از ۰۴

ص: ۱۱۲

۱- کافی، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲- عاق والدین بمعنی نارضایتی پدر و مادر است که باعث مشکلات فراوانی در دنیا و آخرت می گردد.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۰۴

او برطرف فرماید.

۴- و خواندن سوره های «یس»، و «صافات» و «کلمات فرج»^(۱) در کنار محتضر از جمله چیزهایی است که برای آسان جان دادن او مفید و نافع است.

۵- و شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: «هر کس یک روز از آخر ماه رجب را روزه بگیرد، حق تعالی او را از شدت سکرات مرگ و از هول و ترس بعد از مرگ و از عذاب قبر ایمن گرداند.»^(۲)

۶- و بدان که برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از ماه رجب، ثواب زیادی نقل شده؛ از جمله آنکه ملک الموت به صورت جوانی با لباسی خوب با قدحی از شراب بهشتی می آید و هنگام قبض روح او حاضر می شود، و آن شراب را به او می نوشاند تا سکرات مرگ بر او آسان شود.

۷- و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایتی است که: «در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز بجای آور، در هر رکعت حمد یک مرتبه، توحید سه مرتبه و سوره های فلق و ناس را بخواند و بعد از اتمام، ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیحات اربعه بخواند، حق تعالی او را در سایه عرش جای دهد و به او ثواب روزه دار ماه رمضان را عطا کند و برای او ملائکه استغفار کنند تا نمازش تمام شود، و جان دادن و فشار قبر را بر او آسان کند و از دنیا بیرون ۳۱

ص: ۱۱۳

۱- کلمات فرج این است: «لا- إله الا- الله الحليم الكريم، لا- إله الا- الله العلي العظيم سبحان الله رب السماوات السبع و رب الارضين السبع و ما فيهنّ و ما بينهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظيم و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين؛

۲- امالی شیخ صدوق، مجلس چهارم، حدیث ۳۱

نمی رود تا جای خود را در بهشت ببیند، و حق تعالی او را از فرع اکبر (۱) ایمن گرداند.» (۲)

۸- و شیخ کفعمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: «هرکس روزی ده مرتبه این دعا را بخواند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامزد و او را از سكرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشکرهای او محفوظ گردد و دینش ادا شود، و هم و غمّش زایل گردد» و دعا این است:

أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ، وَ لِكُلِّ أَعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ لِكُلِّ ضَيْقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ، وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. (۳)

من آماده کرده ام برای هر هول و هراسی کلمه طیبه «لا اله الا الله» (خدایی ۹).

ص: ۱۱۴

۱- در روایت آمده روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ تبوک باز می گشتند، عمر و بن مسعد یکر به استقبال حضرت آمدند، حضرت به او فرمودند ای عمرو: اسلام را بپذیر، تا خدا تو را از فرع اکبر امین دارد. عرض کرد فرع اکبر چیست؟ من از فرع اکبر نمی ترسم. حضرت فرمود: اینطور که تو تصور می کنی نیست، در آن روز به مردم صیحه ای می زنند که از ترس آن مرده ای نیست مگر اینکه از هراس آن بر می خیزد و زنده می شود، و زنده ای نیست مگر اینکه از ترس جان می دهد، مگر آنها که خدا بخواهد در آنها تأثیر نگذارد، سپس بانگ دیگری می زنند و از وحشت آن همگی از خاک بر می خیزند، و به یک صف محشور می شوند، آسمان شکافته می شود و زمین در هم کوبیده شود و کوهها خرد شده و فرو می ریزند و شعله های آتش همچون کوه زبانه می کشد، در آن هنگام جنبنده ای نیست مگر اینکه قلبش کنده شود و بیاد دینش بیفتد و به خود مشغول گردد مگر آنان را که خدا بخواهد (که مصون و محفوظ بمانند)، ای عمرو! در آن روز تو کجا خواهی بود؟ عمرو عرض کرد یا رسول الله امر عظیمی می شنوم، در این هنگام ایمان آورد و گروهی از کسانی که با او بودند نیز ایمان آوردند، و بسوی قوم خویش باز گشتند.

۲- مصباح کفعمی، ص ۶۹۴.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۷۹.

جز خدای یکتا نیست) را، و برای هر هم و غمی «ما شاء الله» (هر چه خدا بخواهد) را، و برای هر نعمتی «الحمد لله»، و برای هر راحتی و آسانی شکر و سپاس از خدا را، و برای هر چه مایه تعجب من بگردد «سبحان الله» را، و برای هر گناهی «استغفر الله» و برای هر مصیبتی اینکه بگویم «انا لله و انا الیه راجعون» (همانا ما از خدائیم و بسوی خدا باز می گردیم) و برای هر تنگی و ضیقی «حسبی الله» را (یعنی بگویم خدا مرا کافی است)، و برای هر قضا و قدری «توکلت علی الله» (بر خدا توکل می کنم) را، و برای مقابله با هر دشمنی «اعتصمت بالله» را (یعنی در مقابل او به ریسمان خدا چنگ می زنم)، و برای هر طاعت و معصیتی اینکه بگویم «لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم» (هیچ توان و قدرتی نیست بجز قدرت و توان خداوند والای بزرگ).

۹- و بدان که برای هفتاد مرتبه گفتن این ذکر شریف، فضیلت عظیم ذکر شده است از جمله آنکه وقت مردن او را مژده و بشارت می دهند و آن ذکر این است: «یا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَ یا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَ یا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ یا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» (۱)

۱۰- شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «از قرائت سوره اذا زلزلت ملول و خسته نشوید، زیرا که هر کس این سوره را در نوافل (نمازهای نافله) خود بخواند، حق تعالی هرگز او را به زلزله مبتلا نکند و با زلزله و صاعقه و به آفتی از آفات دنیا مبتلا نشود تا بمیرد، و در وقت مردن او ملکی کریم از پیش حق تعالی بر او نازل شود و نزد سر او بنشیند».

ص: ۱۱۵

۱- ای شنواترین شنوندگان، و ای بیناترین بینندگان، و ای سریع ترین محاسبه کنندگان، و ای قاطع ترین حکم کنندگان، بحار، ج ۸۲، ص ۶۴.

و بگوید: ای ملک الموت، رفیق و مدارا کن به این ولیّ خدا؛ زیرا که او مرا بسیار یاد می کرد.»(۱) ۶.

ص: ۱۱۶

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۲۶.

زهري از امام سجاده عليه السلام نقل مي كند كه ايشان فرمودند: «سخت ترين اوقات انسان سه وقت است؛ (اول) زماني كه فرشته مرگ را ملاقات مي كند؛ (دوم) آن ساعتی كه برانگيخته مي شود؛ (سوم) آن هنگامي كه در پيشگاه عدل

الهی می ایستد و (در انتظار عدل الهی به سر می برد) یا به سوی بهشت و یا به طرف جهنم روان خواهد شد.»(۱)

کسانی که در دنیا فقط به ظاهر آن توجه می کنند و ابداً به باطن آن کاری ندارند، و با خدا رابطه و ارتباطی ندارند، سرسری و بدون حساب و مسئولیت و بدون تعهد زندگی می کنند، پیوسته محبت دنیا در دل آن ها رو به فزونی می رود تا به جایی که گویی هیچ محبوبی و مقصودی غیر از آن نمی پندارند.

طبیعتاً مُردن برای این افراد بسیار سخت است. چون در طول زندگی تمام فکر و ذکرش امور دنیایی از مال و جاه بوده، برای اولاد رنج برده و متحمل مشکلات شده، سرمایه ای گرد آورده و بدان اعتماد کرده، در سرما و گرما ایام و ساعات عمر خود را برای بدست آوردن این امور مصرف نموده است؛ خلاصه تمان دوران عمر خود را که منطبق است بر قطعات زمان از سال ها و ماه ها و روزها و ساعت ها و دقیقه ها و لحظه ها، برای بدست آوردن این چیزها مصرف کرده است.

بنابراین به هریک از آن ها قهراً محبت پیدا نموده است و هریک از آن ها مانند زنجیری دل و خواست او را به خود می بندد؛ حالا می خواهد از دنیا برود، دل خود را متصل به هزاران زنجیر می بیند که از هر طرف او را به این امور دوخته است. ۱۹.

ص: ۱۱۸

اموال او هریک دل او را به سوی خود می کشند؛ دوستان و آشنایان دل او را به سمت خود می کشند، اولاد و زن و خویشان به سمت خود می کشند، آرزوهای دراز که در خیال خود پرورانده دل او را به سمت خود می کشند؛ و این شخص باید برود، حرکت کند، بار سفر آخرتش را ببندد، و وداع کند! و دیگر هیچ رجوع و بازگشتی نیست، دیگر حتی برای یک لحظه روی این عالم را نمی بیند، و تمام این اندوخته ها و محبوب ها و مقصودها به خاک فراموشی سپرده می شوند.

حتی به بدن خود عشق می ورزید و برای خراش پوست دستش هم به طیب متوسل می شد و هم اکنون باید تمام بدنش را در خاک ببیند که طعمه ماران و موران زمین شده، و محلّ و مدفن او جای آمد و شد خزندگان زیر زمین شده است. و توده های سنگین خاک بر روی پیکر او انباشته گردد و خود در میان آن تبدیل به خاک و خاکستر شود. همه این ها را در مقابل دیدگان خود مجسم می بیند.

از طرفی هم چون براساس وجدان و عقل حرکت نکرده، نه راه آخرت را روشن کرده و نه از علوم باطنی که موجبات تجرّد نفس می باشند چیزی اندوخته است که هم اکنون به درد او بخورند.

در مقام عبودیت خدا نبوده و سر به سجده تسلیم و خاکساری در مقابل خالق همه موجودات نگذارده؛ ایثار نکرده، دستگیری از بیچارگان و درماندگان ننموده، و با اعمال صالحه جان خود را به حیات آن عالم زنده نکرده، و برای تاریکی ها و عقبات و کوره راه های

آن جهان چراغی روشن نکرده است.

و هم اکنون با این حال و کیفیت می خواهد از دنیا برود! با این مشکلاتی که از هر سو به او روی آورده و او را احاطه نموده؛ حیرت زده، و با ندامت و حسرتی که تمام وجود او را احاطه کرده، می خواهد کوچ کند. بانگ رحیل زده شده و باید برود و دیگر وقت جبران کردن، نیست.

مخصوصاً اگر به این امور فانی دنیا با رنج و زحمت رسیده باشد و آن ها را با زحمت زیاد به دست آورده باشد، که در این صورت علاقه به آن ها بیشتر بوده و در نتیجه دل کندن از آن ها مشکلتر است. با این خصوصیات اگر به کسی بگویند: یک سال دیگر می میری یا مثلاً ده سال دیگر می میری، دنیا در چشم او تاریک می شود؛ گویی تمام عذاب ها را بر او وارد کرده اند و کوه ها را بر سر او خراب می نمایند.

بیشتر مردم دنیا از فرا رسیدن مرگ نگرانند؛ ترس از مرگ پدیده هول انگیز روانی است و موجب نگرانی، اضطراب و ناراحتی افراد می شوند و اگر آدمی بخواهد راحت و آسوده خاطر و شاد زندگی کند، باید ترس و نگرانی از مرگ او روح و روان او زدوده شود تا از این دلهره و اضطراب که زندگی را به کامش تلخ می کند، آزاد شود.

علل ترس از مرگ

اشاره

ترس از مرگ می تواند علتهای مختلفی داشته باشد اما مهمترین و معمولترین علل ترس از مرگ عبارتند از:

ص: ۱۲۰

- ۱- «ترس از نابود شدن» ۲- «ترس از پرونده اعمال» ۳- «عدم شناخت جایی که انسان بعد از مرگ به آن انتقال می یابد» ۴- «انس به دنیا» ۵- «ترس اولیاء خدا از مواجهه با خداوند»

۱- ترس از نابود شدن

انسان همیشه از «عدم» گریزان است. علت ترس برخی از افراد از مرگ این است که آن ها مرگ را «نیستی» می انگارند و اعتقاد قلبی به معاد ندارند و به همین دلیل دوست دارند که همیشه در دنیا زنده بمانند.

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ (۱)

«و آنان (یهودیان) را مسلماً حریص ترین مردم نسبت به زندگی و حتی حریص تر از کسانی که شرک می ورزند خواهی یافت. هر کدامشان دوست دارند هزار سال زنده باشند.»

۲- ترس از پرونده سیاه اعمال

عده ای از مردم هم بر خلاف دسته سابق به مبدأ و معاد اعتقاد دارند و مسلمانانند ولی به سبب پرونده سیاه اعمالشان از مرگ وحشت دارند. قرآن کریم درباره این افراد می فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ لَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ
وَ اللَّهُ عَلِيمٌ

ص: ۱۲۱

۱- سوره بقره، آیه ۹۶

«بگو اگر در نزد خدا، دار آخرت فقط به شما اختصاص دارد و نه به دیگران، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید؛ اما آن ها به سبب کارهایی که قبلاً انجام داده اند، هیچ گاه آن را آرزو نمی کنند، و خداوند به حال ستمگران آگاه است.»
در آیه بالا علت ترس از مرگ این افراد صراحتاً گناهان آن ها ذکر شده است.

در روایتی امام باقر علیه السلام می فرمایند: «شخصی از محضر پیامبر علیه السلام سؤال کرد که چرا من مرگ را دوست ندارم؟ حضرت فرمودند: آیا تو مالی داری؟ عرض کرد: بله. فرمودند: آیا از پیش (در راه خدا) فرستاده ای؟ عرض کرد: نه. حضرت فرمودند: به همین جهت است که مرگ را دوست نداری»

در واقع ترس این افراد از مرگ که می دانند در دادگاه عادلانه ای محاکمه خواهند شد از بدحسابی و دغل بودن و دزدی خودشان است نه از محاسبه خداوند.

۳- علاقه به دنیا

بیشتر سختی مرگ و جان کندن در علاقه به دنیا و لذت های آن است. و آن چند بخش است: از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام، از طرف دیگر، گریستن اهل و عیال و فرزندان و وداع با آن ها و غم دوری و یتیمی و بی کس شدن بچه هایره

ص: ۱۲۲

خود، از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آن ها کرده و با سختی زیاد، آن ها را جمع کرده.

به طور کلی هرچه انسان برای چیزی بیشتر زحمت بکشد، علاقه اش به آن بیشتر خواهد شد؛ و طبیعتاً رها کردن و جدا شدن از آن مشکلتر خواهد بود.

۴- عدم شناخت و آمادگی برای جایی که به آنجا منتقل می شویم

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «مردی به سوی ابوذر رحمه الله آمد. پس به او گفت: «ای ابوذر، چرا ما از مرگ کراهت داریم.» او گفت: «برای اینکه شما دنیایتان را آباد کردید و آخرتتان را خراب نمودید، پس کراهت دارید که از جای آباد به جای خراب و ویرانه منتقل شوید.»

آن مرد دوباره به ابوذر گفت: «وارد شدن ما بر خداوند متعال را چگونه می بینی؟» ابوذر رحمه الله گفت: «اگر نیکوکار باشد مثل کسی که دور از خانواده اش بوده و نزد آن ها بازگشته است. و اما اگر بدکار بوده باشد، مانند بنده گریزانی است که او را نزد صاحبش بر می گردانند.»

آن مرد دوباره سؤال کرد: «پس چگونه می بینی حال ما را نزد خدا؟» «ابوذر رحمه الله فرمود: «اعمل خود را بر قرآن عرضه کنی (با قرآن بسنجید) همانا خداوند می فرماید: «همانا نیکویان در نعمت ها هستند، و همانا بدان در جهنمند» آن مرد گفت: «پس کجاست رحمت خدا؟» و ابوذر گفت: «رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران»

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: «مردی به ابوذر رحمه الله در نامه ای نوشت که ای اباذر، هدیه ای برای من از علم بفرست.» پس به او نوشت: «همانا علم بسیار است؛ ولی اگر می توانی بدی نکنی به کسی که دوستش داری، بکن» دوباره آن مرد نوشت: «آیا دیده ای کسی را که به کسی علاقه دارد و به او بدی می کند؟» ابوذر رحمه الله در جواب او گفت: «آری، نفس تو دوست ترین افراد به توست. پس وقتی که تو عصیان و نافرمانی خدا را بکنی، بدی کرده ای به سوی او.»!

۵- ترس اولیای خدا از مرگ

و اما یک نوع ترس دیگر از مرگ وجود دارد که با انواع دیگر تفاوت دارد و آن ترس مؤمنان کامل و اولیای خدا از مرگ است و حال آنان این چنین است که اگرچه از مرگ نمی ترسند اما خوف آن ها از عظمت حق تعالی و بزرگی جلالت آن ذات مقدس است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند:

«فَإِنَّ هَوْلَ الْمُطَّلَعِ؟» پس چگونه است وحشت کسی که آگاه می شود. (۱)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب نوزدهم وحشت و ترس عظیمی داشتند؛ با آنکه این سخن حضرت در مورد مرگ بسیار معروف است که: «به خدا سوگند، پسر ابوطالب به مرگ مأنوس تر است از بیچه شیر خوار به پستان مادرش.» که آن ترس از عظمت حضرت حق جل و اعلا بود زمانی که می خواستند به حضرت حق جل و اعلا وارد شوند؛

ص: ۱۲۴

باطن مؤمن از ظاهرش بهتر، و باطن کافر از ظاهرش آلوده تر است.

مؤمن آرزوی لقای خدا را دارد؛ زیرا می بیند نتیجه زحمات تمام عمرش در این راه، در عالم هستی ضایع و باطل نشده، و هم اکنون که می خواهد پا از این دنیا بیرون گذارد، نتیجه زحماتش، در مقابل دیدگانش مهیا و آماده است. مزد و ثواب، اجر و پاداش، بهشت و رضوان، لقاء حضرت محبوب، همه و همه حاضرند و آنچه در دنیا برای او مخفی بوده در اینجا آشکار شده است.

و همین پرده و حجاب تن که تا اندازه ای ولو ناچیز، مانع از رسیدن به بالاترین مراتب تجرّد بود با مرگ از بین می رود و خود را در آغوش خوشبختی و کامیابی و محو جلوه جمال حضرت ازلی می بیند، و در آن لقاء و وصل بی پایان و سرمد به سر می برد؛ لذا آن را همانند شب زفاف و عروسی و شب وصال می داند. حافظ گوید:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد*** زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود*** عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

صبح امید که شد معتکف پرده غیب*** گو برون آی که کار شب تار آخر شد

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل*** نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

مؤمن مشتاق مرگ است و کافر گریزان از آن

کسی که از راه حقّ قدمی فراتر ننهد و کردار و صفاتش را بر مبنای حقّ و امر حقّ تطبیق نموده و پشت به ظواهر این دنیا نموده و از آن رخت بر بسته و میل و رغبت خود را به سوی سرای جاوید و ابدیت نموده و عاشق لقای خدا بوده است، این شخص طبیعتاً عاشق مرگ است؛ چون محبّ خداست، هر روز آرزو می کند که لباس بدن را ترک کرده و لباس نورانی تجرّد را بر تن کند؛ بلکه پیوسته می کوشد تا هر روز یک درجه از وابستگی اش به این دنیا کم گردد و یک درجه به ادراک معانی و حقیقت نزدیک تر شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی فرمودند:

«موتوا قبل أن تموتوا» «بمیرید قبل از اینکه شما را بمیرانند»

یعنی قبل از اینکه زمان فوت و قبض روح شما فرا رسد خود را برای مردن آماده کنید، مانند مسافری که بار و اساس سفر خود را آماده کرده و هر زمان که وقت مسافرت فرا رسد بدون هیچ نگرانی عازم سفر می گردد. اینچنین شخصی همیشه مشتاق مرگ بوده و برای آن لحظه شماری می کند.

آن کسی که عمل صالح انجام داده، به حقوق دیگران تجاوز ننموده و از مقام عبودیت و بندگی خدا منحرف نشده، طبعاً با خدا ربط و آشنائی پیدا نموده است و این ربط و آشنائی موجب گرایش و انس به لقاء و دیدار اوست؛ و چون مرگ تنها راه رسیدن به لقاء و

دیدار است پس باید عاشق مرگ باشد، چون عاشق محبوب، عاشق راهی است که او را به محبوب می رساند.

و آن کسی که به عالم غرور دل می بندد و عالم هستی را فقط از دریچه چشم شهوت و غضب و استعمار و حکومت های ناروا ملاحظه می کند، از خدا دور شده و سر تسلیم در مقام عبودیت او فرود نیاورده؛ او عاشق دنیا است و مشتاق جمع آوری مال و ثروت؛ و لذا عاشق هر راهی است که او را به معشوقش برساند. او عاشق حیات و زندگی عالم غرور است نه ابدیت و سرمدیت.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

(قل يا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ* وَلَا يَتَمَنَّوْنَ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ)(۱)

«ای پیغمبر بگو، ای مردمانی که یهودی شده اید! اگر چنین می پندارید که شما فقط اولیای خدا هستید نه سایر مردم، پس تمنی و آرزوی مرگ کنید، اگر راست می گوئید! و ابداً چنین تمنایی نخواهند نمود بعَلَّتْ گناهان و تجاوزاتی که نموده اند و به خود و دیگران ستم نموده اند؛ و خداوند به ظالمین داناست.»

طبیعتاً اینچنین شخصی که تمام هم و غم خود را دنیا قرار داده و به آخرت ایمان ندارد و هیچ عمل صالحی پیش نفرستاده از مرگه

ص: ۱۲۷

و ورود به عالم معنا گریزان و ترسان خواهد بود و مرگ در ذائقه او بدترین چیزها و وحشتناک ترین امور است.

ص: ۱۲۸

مهیا شدن برای سفر آخرت

جناده ابن ابی امیه که یکی از دوستان حضرت امام حسن علیه السلام است حکایت می کند:

«هنگامی که حضرت را مسموم کرده بودند در آخرین لحظات عمر شریفش به حضور ایشان شرفیاب شدم؛ دیدم جلوی آن حضرت طشتی نهاده اند کنار بستر آن حضرت نشستم پس از لحظه ای دیدم که خون به همراه پاره های جگر استفراغ می نماید. افسوس خوردم و با حالت غم و اندوه گفتم چرا خودتان را معالجه و درمان نمی کنید.

حضرت به سختی لب به سخن گشود و فرمود ای بنده خدا مگر می شود مرگ را معالجه کرد؟

گفتم: (انا لله و انا الیه راجعون) همه ما از سوی خدا آمده ایم و به سوی

او باز خواهیم گشت.

پس از آن حضرت متوجه من گردید و فرمود به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما عهد بست که دوازده نفر مسئولیت ولایت و امامت امت را به دوش خواهند گرفت که همگی از فرزندان امام علی و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام می باشند و هر یک به وسیله زهر مسموم و یا به وسیله شمشیر کشته خواهند شد.

عرضه داشتم «یا بن رسول الله» چنانچه ممکن باشد مرا موعظه و نصیحتی بفرمایید که برایم سودمند باشد.

امام فرمودند: «مهیا باش برای سفری که در پیش داری و زاد و توشه مورد نیازت را فراهم ساز. آگاه باش تو دنیا را می طلبی ولی غافل از اینکه مرگ هر لحظه به دنبال توست. توجه داشته باش تو بیش از سهمیه و قوت خود از دنیا بهره ای نمی بری و هرچه زحمت بکشی برای دیگران ذخیره خواهی کرد؛ آگاه باش آنچه از دنیا به دست می آوری اگر حلال باشد باید محاسبه شود و اگر حرام باشد عقاب و عذاب دارد و چنانچه از راه مشکوک و شبهه ناک باشد مؤاخذه می گردی.

پس سعی کن دنیا را همچون مرداری بدانی که فقط به مقدار نیاز و ضرورت از آن بهره گیری؛ و برای امور دنیویت طوری برنامه ریزی کن که گویی یک زندگی جاوید و همیشگی داری و برای آخرت خویش به گونه ای باش مثل آنکه همین فردا خواهی مرد و از دنیا خواهی رفت؛ و بدان که عزت و سعادت هر فردی در گرو پیروی از دستورات خدا و معصیت نکردن است.

ص: ۱۳۰

پس از آن نفس حضرت قطع شد و همه حاضران گریستند.»^(۱)

توبه قبل از مرگ

یکی از نعمت های بزرگی که خداوند متعال به بندگانش ارزانی داشته، توبه و بازگشت است. خداوند این توفیق و فرصت را به انسان داده که اگر خطا و گناهی مرتکب شد، بتواند جبران کند از کرده های خویش پشیمان شده و با آب توبه آلودگی های وجودش را بزدايد. لذا توبه کننده باید از اعمال وجود، نسبت به گذشته تاریک خود ابراز شرمساری و ندامت نماید و از پیشگاه الهی عذر بخواهد و برای آینده نیز خویشتن را به اطاعت حضرت حق ملزم و متعهد سازد.

اگر این حالت روحانی در بستر مرگ به انسان دست دهد، و چند روز یا چند ساعت یا چند دقیقه و حتی چند لحظه پیش از آن که از مرز دار تکلیف بگذرد و فرشته مرگ را ببیند به توبه ای این چنین موفق گردد از گناهان گذشته پاک می شود و با قلبی سالم و نورانی به پیشگاه الهی شرفیاب می گردد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص ضرورت توبه قبل از مرگ فرموده اند: «توبوا الی ربکم من قبل ان تموتوا» «قبل از این که شما را بمیرانند به سوی خدا توبه نمایید»^(۲)

و در حدیث دیگری آماده است که:

«خداوند متعال به رسولش فرمود کسی که یک سال پیش از مرگش توبه

ص: ۱۳۱

۱- داستانهای شگفت انگیزی از مرگ صفحه ۲۱۸

۲- شهاب الاخبار ص ۳۲۱

کند، توبه او را پذیرفته می شود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یک سال زیاد است؛ پس خداوند متعال فرمود: اگر یک ماه پیش از آن که بمیرد توبه نماید، توبه اش پذیرفته می شود. باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یک ماه زیاد است. خداوند متعال فرمود: هر کس یک هفته پیش از مرگ توبه کند، توبه اش مقبول درگاه خداوند است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز هم عرض کردند: یک هفته زیاد است؛ خداوند متعال فرمود: هر کس یک روزه به مرگش مانده توبه کند، توبه اش در پیشگاه الهی مورد قبول واقع می شود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یک روز هم زیاد است؛ پس خداوند متعال فرمود: هر کس پیش از آن که ملک الموت را مشاهده کند و به عیان او ببیند توبه کند، توبه اش را می پذیرم.»^(۱)

اما توبه نیز شرایط و نشانه هایی دارد؛ به حکایت زیر توجه کنید: روزی شخصی در حضور حضرت علی علیه السلام بدون توجه لازم گفت: «استغفرالله»؛ امام فرمودند: «مادرت بر تو بگریه» سپس فرمودند: «میدانی معنای استغفار چیست؟ استغفار درجه والا- مقامان است و دارای شش معناست^(۲): اول، پشیمانی از آنچه گذشت. دوم، تصمیم بر عدم بازگشت. سوم، پرداختن حقوق مردم، چنانکه خدا را پاک دیدار کنی که چیزی به عهده تو نباشد. چهارم، تمام واجبات ضایع ساخته را به جا آوری. پنجم، گوشتی که از حرام بر اندامت روییده با اندوه فراوان آب کنی چنان که پوست به استخوان چسبیده و گوشت تازه بروید. ششم، رنج طاعت را به تن بچشانی، چنان کههد.

ص: ۱۳۲

۱- مشکوه الانوار، ص ۱۱۰، و اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲- برای تحقق آن باید این کارها را انجام داد.

شیرینی گناه را به او چشانده بودی؛ پس آنگاه بگویی «استغفرالله» (۱).

بنا بر روایات انسان باید کفنش را در زمان حیات خویش تهیه کند و هر از چند گاهی به آن نگاه کند که امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس که کفن خویش را تهیه و آماده کند و در خانه اش داشته باشد از غافلان محسوب نمی گردد».

همچنین فرموده اند: «هر کس کفن خویش را تهیه و آماده کند هر وقت که به آن نگاه می کند برایش اجر و مزد و ثواب نوشته می شود.»

توصیه هایی درباره کفن

مستحب است انسان در زمان حیات خوی از پاکترین و ظاهرترین اموال خویش که هم حلال باشد و هم خمس و زکات آن پرداخت شده باشد کفن خویش را تهیه کند؛ آن هم از بهترین و گران قیمت ترین پارچه ها زیرا که مرده ها در روز قیامت به کفن خویش افتخار می کنند.

دیگر اینکه آن کفن را با آب فرات بشوید و بدهد با تربت سیدالشهدا علیه السلام روی آن سوره یاسین و دعای جوشن کبیر و ... را بنویسند. همچنین روی هر قطعه کفن بنویسد:

«فلان (۲) یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ مُحمداً رسول الله صلی

ص: ۱۳۳

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷- ترجمه استاد دشتی صفحه ۵۲۳

۲- به جای فلان نام خودش را بنویسد.

الله عليه و آله و آن علیاً امیرالمومنین والائمة من ولده».

و یک یک امامان را ذکر کند سپس بنویسد «ائمة الهدی الابرار» و پس آن بنویسد «و ان البعث و الثواب و العقاب الحق».

و در صورت امکان این کفن را در نجف و کربلا تهیه نماید و به ضریح حضرات معصومین علیهم السلام بمالد و تبرک نماید.

و اگر برایش ممکن نیست پارچه سفید بخرد و بدهد این نوشته ها را برایش بنویسند یا از کفنه‌های آماده در کربلا و نجف که روی آنها سوره یاسین و دعای جوشن کبیر و اسامی ائمه و ... با تربت حضرت سیدالشهدا نوشته شده بخرد و در حرم اهل بیت علیهم السلام و ضرایح مطهر ایشان تبرک کند.

و مستحب است کفن علاوه بر لنگ و پیراهن و سرتاسری دارای خرقه جهت بستن سینه و پارچه ای به طول حدود دو متر و عرض حدود نیم متر برای بستن رانهای میت از باسن تا روی زانو در زن و مرد و عمامه در مردان جهت بستن دور سر میت و تحت الحنکهای آن تا روی سینه و مقنعه برای خانمها باشد.

بهتر است کفن و قطعات آن سفید و از پنبه باشد و همچنین سرتاسری دو تا و یا حتی سه تا باشد مخصوصاً برای خانمها بهتر است و مستحب است یکی از سرتاسریها بُردِ یمنی احمر (قرمز) باشد و با یک عدد بُردِ یمنی پس از گذاشتن میت در قبر به رویش بکشند

مستحب است انسان کف خویش را تهیه و آماده کن و هر از چند گاهی آنها را باز کند و نگاه نماید و به یاد مرگ و قبر و قیامت بیفتد

ص: ۱۳۴

و کسی خیال نکند که انسان با تهیه کفن خواهد مرد چه بسا خیلی ها کفن تهیه کردند و سالیان زیادی عمر کردند و خیلی ها کفن تهیه نکردند و در چشم به هم زدنی مردند. (۱)

تهیه مقدمات مرگ توسط آیت الله مرعشی نجفی

آیت الله مرعشی نجفی از زمان حیاتشان چیزهایی را برای زمان مرگشان در نظر گرفته بودند که به پسرشان اینگونه سفارش کردند:

سفارش می کنم او را به اینکه کیسه ای که در آن خاک مراقده طاهرین علیهم السلام و اولاد آنان و قبور اصحاب و بزرگان جمع آوری نموده ام برای تیمن و تبرک با من دفن نماید، و مقداری از آن را هم محاذی صورتم بریزند.

سفارش می کنم او را به اینکه لباس سیاهی که در ماه های محرم و صفر می پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبت های آل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با من دفن شود.

و سفارش می کنم او را به سجاده ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به جا آورده ام با من دفن شود.

و سفارش می کنم به تسبیحی از تربت امام حسین علیه السلام که با آن در سحرها به عدد آن استغفار کرده ام با من دفن شود.

و سفارش می کنم به دستمالی که اشکهای زیادی در رثای جدم حسین مظلوم و اهل بیت مکرم او علیهم السلام ریخته و صورت خود را با آن

ص: ۱۳۵

پاک می کردم بر روی سینه در کفم بگذارند.

و سفارش می کنم او را که دو عقیق را پس از انجام مراسم غسل در زیر زبانه بگذارند.

و سفارش می کنم او را که قرآن کوچکی را که به او سپرده ام به هنگام دفن در دست راست من بگذارد.

و سفارش می کنم او را که قوطی حلبی محتوی آب زمزم را سوراخ کرده به هنگام دفن در قبر بپاشند...^(۱)

نوشتن وصیت نامه

از جمله کارهایی که انسان باید پیش از مرگ انجام دهد نوشتن وصیت نامه می باشد.^(۲) امام خمینی رحمه الله در رساله عملیه خود می فرماید: «وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، با بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیم و سرپرست معین کند و کسی را که به او وصیت می کنند «وصی» می گویند.»

همچنین ذکر این نکته در اینجا خوب است که اگر انسان کار خیری را در خودش در زمان حیاتش انجام دهد بسیار برایش بهتر است از زمانی که پس از مرگش بازماندگانش طبق وصیت انجام دهند؛ چنانچه می گویند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فردی وصیت کرد که پس

ص: ۱۳۶

۱- بخشی از وصیت نامه فقیه اهل بیت آیت الله مرعشی نجفی - داستانهای شگفت انگیزی از مرگ ص ۱۸۳

۲- درباره وصیت نکاتی در فصل دوم ذکر گردید که برای تکمیل در اینجا نیز چند نکته اضافه می گردد.

از مرگش مقدار زیادی خرما صدقه بدهند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر دو دانه خرما در زمان حیات، در دهان یتیمی می گذاشت بهتر بود از این همه خرما که پس از مرگ از طرفش دادند.

با توجه به اهمیت این موضوع در زیر به چند بند از «احکام وصیت» از رساله توضیح المسائل امام خمینی رحمه الله اشاره می شود(۱):

- اگر (بازماندگان) نوشته ای به امضا یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهمند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته باید مطابق آن عمل کنند.

- وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند؛ و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد و اگر خودش نمی تواند بدهد یا موقع بدهی او نرسیده باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می پردازند وصیت کردن لازم نیست.

- کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بدهد و اگر نمی تواند چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید باید وصیت کند؛ همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

- کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر نماز و روزه قضا.

ص: ۱۳۷

۱- هر کس باید به رساله توضیح المسائل مرجع تقلید خودش مراجعه کند.

دارد باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون اینکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد باز هم واجب است وصیت نماید. و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که گفته شد بر پسر بزرگش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به جا آورند.

- کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن حقشان از بین می رود باید به آنها اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معلوم نماید؛ ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود یا خودشان ضایع می شوند باید برای آنها قیم امینی معین نماید.

- اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند بعد بگوید به او ندهند، وصیت باطل می شود و اگر وصیت خود را تغییر دهد مثلاً قیمی برای بچه های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل کنند.

- اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلاً خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهد، بفروشد یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید وصیت باطل می شود.

- اگر مصرفی را که میت معین کرده از ثلث (یک سوم) مال او

بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری بکنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه دادند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست؛ و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند هم صحیح است.

- اگر مصرفی را که میت معین کرده از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

ص: ۱۳۹

قبض روح حضرت آدم علیه السلام

حضرت آدم علیه السلام ۹۳۰ سال عمر کرد و تا زنده بود چهل هزار اولاد از فرزند و نوه و نبیره پیدا کرد، و نسل او همگی از حضرت شیث علیه السلام بوده اند. در هنگام مرگ همه اولاد خود را جمع کرد، و وصیت نمود: ای فرزندانم بهترین اولاد من هِبَةُ اللَّهِ شیث است که من مأمورم او را وصی خود گردانم، لذا آنچه از اسماء به من تعلیم شده به او می آموزم تا به شریعت من حکم کند...

آدم علیه السلام به شیث وصیت کرد که چون از دنیا رفتم، مرا غسل بده و کفن کن و نماز بگذار و مرا در قبر قرار ده، و خود نیز نسبت به فرزندانم چنین وصیت نما، تا هر که فاضلتر باشد بر تو نماز گزارد،

و همچنان وصیت کن تا پیامبر آخر الزمان.

و در تاریخ آمده است که چون آدم علیه السلام به حال احتضار افتاد، ملک الموت آمد. آدم گفت: خدایا شهادت می دهم به وحدانیت تو و گواهی می دهم که من بنده تو و خلیفه تو در روی زمین هستم که به احسان خود ابتدا نمودی، و ملائکه را به سجده من امر کردی، و به من جمیع اسماء را تعلیم کردی، و مرا در بهشت خود جای دادی، و آنگاه برای اقامت روی زمین فرستادی.

در این هنگام جبرئیل کفن آدم را با حنوط از بهشت آورد، و با هفتاد هزار فرشته حاضر شدند تا بر جنازه آدم نماز گزارند. (۱)

قبض روح حضرت ابراهیم علیه السلام

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمودند: چون خداوند اراده فرمود پیامبرش حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را قبض روح کند، ملک الموت را به سوی او فرستاد. ملک الموت چون به ابراهیم علیه السلام رسید، عرض کرد: «السلام علیک یا ابراهیم»

ابراهیم گفت: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، أَدَاعٍ، أَمْ نَاعٍ؟»

«بر تو سلام باد ای فرشته مرگ؛ آیا آمده ای مرا به سوی پروردگارم بخوانی که به اختیار اجابت کنم، یا آن که خبر مرگ مرا آورده ای و باید به اجبار شربت مرگ را بنوشم؟»

ص: ۱۴۱

عزرائیل گفت: ای ابراهیم آمده ام تو را به اختیار به سوی خدایت ببرم، پس دعوت خدایت را اجابت کن و تسلیم مرگ باش که خدایت تو را به سوی خود خوانده است.

ابراهیم گفت: آیا دیده ای دوست و یار مهربانی، یار مهربان خود را بمیراند؟

چگونه خداوند حاضر می شود خلیلش را که ابراهیم است بکشد؟

عزرائیل به سوی بارگاه الهی بازگشت و در مقابل او قرار گرفت و در بین دو دست جلال و جمال در مقام اطاعت و تسلیم درنگ کرد، و سپس عرضه داشت: ای پروردگار من، شنیدی آنچه را که یار مهربان و خلیت ابراهیم گفت؟

خداند جل جلاله به ملک الموت خطاب کرد: ای عزرائیل به سوی ابراهیم رهسپار شو و به او بگو: آیا هیچ دیده ای که یار مهربانی از ملاقات و دیدار یار و محبوبش گریزان باشد و از برخورد با او ناخرسند گردد؟ بلکه حبیب دوست دارد محبوب خود را ملاقات کند. (۱)

قبض روح حضرت موسی علیه السلام

از عمر حضرت موسی علیه السلام ۲۴۰ سال می گذشت، روزی عزرائیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای هم سخن خدا

موسی جواب او را داد و پرسید: تو کیستی؟

ص: ۱۴۲

- من فرشته مرگم.

- برای چه به این جا آمده ای؟

- آمده ام تا روحت را قبض کنم.

- روحم را از کجای بدنم خارج می سازی؟

- از دهانت.

- از دهانم؟ با این که من با همین دهان با خدا سخن گفته ام؟

- از پاهایت.

- از پاهایم؟، با این که با همین پاها به کوه طور (برای مناجات)

رفته ام؟

- از چشمانت.

- از چشمانم؟، با این که همواره چشم هایم را به سوی امید پروردگار می دوختم؟

- از گوش هایت.

- از گوش هایم؟ با اینکه سخن خداوند متعال را با گوش هایم شنیده ام؟ خداوند به عزرائیل وحی کرد: روح موسی را قبض نکن تا هر وقت که خودش بخواهد.

عزرائیل از آنجا رفت و موسی سال ها گذشت زندگی کرد، تا این که روزی «یوشع بن نون» را طلبید و وصیت های خود را به او نمود. سپس یک روز که تنها در کوه طور عبور می کرد، مردی را دید که مشغول کندن قبر است، نزد او رفت و گفت: آیا می خواهی تو را کمک

ص: ۱۴۳

کنم؟ او گفت: آری؛ موسی او را کمک کرد. وقتی کار کندن قبر تمام شد، موسی وارد قبر گردید و در میان آن خوابید تا بیند اندازه لحد قبر، درست است یا نه، در همان لحظه خداوند پرده را از جلوی چشم او برداشت. موسی مقام خود را در بهشت دید. عرض کرد: خدایا روحم را بسوی خود ببر. همان دم عزرائیل روح او را قبض کرد و همان قبر را مرقد موسی علیه السلام قرار داده و آن را پوشاند. آن مرد قبر کن عزرائیل علیه السلام بود که به آن صورت درآمده بود.

در این وقت منادی حق در آسمان با صدای بلندی گفت: «مات موسی کلیم الله، فَأَيُّ نَفْسٍ لَا تَمُوتُ؟» «موسی که کلیم الله بود (با خداوند سخن می گفت)، مُرد پس چه کسی است که نمی میرد؟»

البته، مطابق برخی روایات، قبر حضرت موسی علیه السلام در کوه طور واقع در نجف، و یا در سرزمین سینا است. (۱)

قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام

حضرت سلیمان علیه السلام حدود ۵۱۰ سال عمر کرد. او وقتی از مرگ خود خبردار شد، فرزند بزرگ خود رجعم را طلبید و وصیت خود را به او کرد، و بر حفظ و حراست دین و دولتش ترغیب نمود.

آنگاه سلیمان بر قصر دارالاماره خود که از قصرهای بی نظیر دنیا بود، بالا رفت و در کنار تخت سلیمانی ایستاد، و تکیه بر عصای

ص: ۱۴۴

خویش زد، اندکی به اطراف نگریست که عزرائیل در همان حال او را قبض روح نمود.

از طرفی چون دستور داده بود کسی نزد او نرود تا مدتی استراحت کند، هیچ کس در قصر او نرفت. سلیمان روزها بر عصای خود تکیه زده بود در حالی که جان به جان آفرین تسلیم کرده بود. مردم که او را بدین وضع می دیدند که نه غذا می خورد و نه حتی از جایش تکان می خورد از سطوت و هیبت او می ترسیدند، و به خدمات و کارهای خود مشغول بودند.

تا آنکه خداوند خواست حال او را بر مردم معلوم گرداند، لذا موریانه ای را از زیر زمین مأمور گردانید تا عصای او را خورد و شکست و جسد بی جان سلیمان علیه السلام روی زمین افتاد. (۱)

قبض روح حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

امیرمؤمنان علیه السلام درباره احتضار و قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید مردی اجازه خواست تا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسد، من بیرون رفتم و به او گفتم چه می خواهی؟ گفت: می خواهم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنم. گفتم: نمی توانی، حاجت چیست؟ آن مرد گفت: چاره ای نیست جز این که بر او وارد شوم.

امیرمؤمنان علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و برای او اجازه خواست،

ص: ۱۴۵

آن حضرت اجازه داد، آن مرد وارد شد و بر بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و سپس عرضه کرد: سلام بر تو ای رسول خدا. حضرت پاسخ دادند: سلام بر تو؛ حاجت چیست؟ گفت: من فرستاده خدا به سوی تو هستم، فرمود: تو کدام یک از آن هایی؟ عرض کرد: من ملک الموت هستم که پروردگارت مرا به سوی تو فرستاده و به تو سلام می رساند. او تو را میان لقای خود و بازگشت به دنیا محیر کرده است. حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مرا مهلت بده تا جبرئیل علیه السلام فرود آید، بر من سلام کند و من بر او سلام و با او مشورت نمایم.

فرشته مرگ از نزد پیامبر بیرون رفت، جبرئیل در هوا او را ملاقات کرد و به او گفت: ای فرشته مرگ آیا روح محمد را قبض کردی؟ گفت: نه، ای جبرئیل او از من خواست که وی را قبض روح نکنم تا آنگاه تو بر او فرود آیی و بر او سلام کنی، و او تو را سلام و با تو مشورت کند. جبرئیل گفت: ای فرشته مرگ آیا نمی بینی برای روح محمد درهای آسمان گشوده شده است و آیا نمی بینی حوریان محمد خود را آرایش داده اند؟

سپس جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و عرض کرد: سلام بر تو ای احمد، سلام بر تو ای محمد، سلام بر تو ای ابوالقاسم.

حضرت فرمودند: و سلام بر تو ای حبیب من جبرئیل، فرشته مرگ اجازه خواست تا بر من وارد شود، به او اجازه دادم؛ پس از آن خواست تا قبض روحم کند، از او خواستم تا آمدن تو به من مهلت

دهد. جبرئیل عرض کرد: ای محمد پروردگارت مشتاق تو است و فرشته مرگ پیش از تو از هیچ کس اجازه قبض روح نخواسته و پس از تو نیز از کسی اجازه نخواهد خواست.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای جبرئیل فرشته مرگ مرا از سوی پروردگار مخیر کرده که دیدار او را اختیار کنم یا به دنیا باز گردم. ای حبیب من نظر تو چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد لقای پروردگار بهتر است (و لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى، و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (۱)

پیامبر فرمودند: آری لقای پروردگار برایم بهتر است. ای حبیب من جبرئیل همین جا باش تا فرشته مرگ بیاید.

ساعتی بعد فرشته مرگ وارد شد و عرض کرد: سلام بر تو ای محمد؛ حضرت فرمودند: و سلام بر تو ای فرشته مرگ چه می خواهی بکنی؟ گفت: می خواهم تو را قبض روح کنم، حضرت فرمودند: آنچه را بدان مأموری اجرا کن. جبرئیل گفت: ای محمد این آخرین روز فرود آمدن من به دنیا است؛ (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای حبیب من جبرئیل نزدیک من بیا، جبرئیل علیه السلام نزدیک ایشان رفت و در سمت راست او قرار گرفت و میکائیل علیه السلام در سمت چپ او بود و در همین حال فرشته مرگ روح قدس او را قبض می کرد. جبرئیل گفت: اید.

ص: ۱۴۷

۱- سوره ضحی، آیات ۴ و ۵.

۲- احتمالاً منظور فرود آمدن به جهت آوردن وحی می باشد.

فرشته مرگ شتاب کن تا به سوی پروردگار عروج کنم و باز گردم. فرشته مرگ گفت: روح او به جایی منتقل شده که قادر به بازگردانیدن آن نیستم. در این موقع جبرئیل گفت: ای محمد این آخرین فرود من به دنیا است چه در آن حاجتی جز تو نداشتم و هم اکنون به آسمان بالا می روم و دیگر تا ابد به زمین فرود نخواهم آمد.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: ای برادرم نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است. علی علیه السلام به آن حضرت نزدیک شد به حدی که در زیر روانداز او قرار گرفت؛ سپس پیامبر دهانش را بر گوش علی گذاشت و مدتی دراز با او آهسته سخن گفت، تا آنگاه که روح پاکش از قفس تن رهایی یافت. (۱)

قبض روح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از ضربه ای که ابن ملجم (لعنت الله علیه) به فرق مبارک امیرالمؤمنان علیه السلام زد، ایشان دو روز در بستر مرگ قرار داشتند. روز آخر وصیت های خود را به فرزندان خویش نمود. و مدت کوتاهی بیهوش شدند. چون به هوش آمدند، فرمودند: اینک رسول خدا، حمزه و برادرم جعفر علیهم السلام به نزد من آمدند و گفتند: بشتاب؛ ما مشتاق و منتظر توایم. پس دیده های مبارک خود را گردانید و با چشم مادی خود نظر کرد و فرمود: همه را به خدا می سپارم، خدا همه را به راه

ص: ۱۴۸

۱- محجه البیضا، ج ۸، ص ۲۷۹- در کتب دیگر نیز داستان وفات (یا شهادت) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اندکی تفاوت آمده است.

حق و راست هدایت کند و از شرّ دشمنان حفظ نماید، خدا خلیفه من است بر شما، و خدا بس است برای خلافت و نصرت. آنگاه فرمود: سلام بر شما ای فرشتگان خدا سپس فرمودند: «لِمِثْلِ هَذَا، فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»

«از برای این مقام و منزلت باید عمل کنند عمل کنندگان، به درستی که خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است.»

پس پیشانی مبارکشان در عرق نشست و چشم های مبارکشان را بر هم گذاشت و دست و پای را به جانب قبله کشیده و فرمودند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» این را گفته و با بال شهادت به ملاقات حضرت حق شتافتند. (۱)

قبض روح حضرت زهرا علیها السلام

راویان سنی و شیعه از «سلمی» همسر ابورافع نقل کرده اند که گفت: من در ساعات آخر عمر فاطمه علیها السلام از او پرستاری می کردم، یک روز حال او خوب شد و بیماریش آرام گردید، امیر مؤمنان علی علیه السلام برای بعضی کارها از خانه بیرون رفت فاطمه علیها السلام به من فرمودند: مقداری آب بیاور تا غسل کنم و بدنم را شستشو دهم، آب آوردم و کمک کردم، فاطمه علیها السلام برخاستند و غسل نیکویی انجام دادند. لباسش را عوض کرده، سپس به من فرمودند: بستر مرا در وسط خانه پهن کن، ۳۲

ص: ۱۴۹

سپس رو به قبله بر آن بستر خوابیده و به من فرمودند: من امروز از دنیا می روم، من خودم را شسته ام، هیچ کس روی مرا باز نکند، سپس دستش را روی سرشان گذاشته و از دنیا رحلت فرمودند.

اسماء بنت عمیس می گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام به احتضار افتادند، به من فرمودند: هنگامی که جبرئیل علیه السلام در ساعت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد حضرت آمد مقداری کافور از بهشت آورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را سه قسمت کرد، یک قسمت آن را برای خود برداشت و یک قسمت آن را برای علی علیه السلام و یک قسمت آن را برای من گذاشت.

آنگاه به من فرمود: ای اسماء آن کافور باقی مانده را که در فلان جا است بیاور و کنار سرم بگذار، این را گفتند و جامه شان را به سر کشیده و فرمودند: اندکی صبر کن و در انتظار من باش، سپس مرا صدا بزن، اگر جواب تو را ندادم بدان که به پدرم ملحق شده ام. اسماء اندکی صبر کرد، سپس فاطمه علیها السلام را صدا زد، جوابی نشنید، صدا زد:

«یا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، یا بِنْتَ أَكْرَمَ مَنْ حَمَلَتْهُ النِّسَاءُ، یا بِنْتَ خَيْرَ مَنْ وَطَأَ الْحِصَى، یا بِنْتَ مَنْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»

«ای دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ای دختر بهترین انسان ها ای دختر برترین کسی که بر روی زمین راه رفت، ای دختر کسی که در شب معراج به جایگاه خاص قدرت الهی رسید.»

باز جوابی نشنید، اسماء روپوش را کنار زد، ناگاه دریافت که فاطمه

علیها السلام به لقاء الله پیوسته است، خود را به روی فاطمه علیها السلام انداخت و او را بوسید و عرض کرد: ای فاطمه وقتی که به حضور پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدی سلام مرا به او برسان. (۱)

برافروخته شدن سیمای سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا

و نیز در کتاب «معانی الاخبار» شیخ صدوق رحمه الله روایت می کند از مفسّر از أحمد بن الحسن الحسینی از حسن بن علی الثاقبی از پدرش از حضرت اَبی جعفر جواد علیه السلام از پدرانِش علیهم السلام از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که:

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: چون در روز عاشورا کار بر حسین بن علی بن اَبی طالب علیه السلام بسیار سخت، بعضی از افرادی که با آن حضرت بودند، چون بر آن حضرت نظر کردند، دیدند که آن حضرت در حالات به خلاف آن هاست؛ چون حال آن ها چنین بود که هرچه امر شدّت می یافت رنگ ها از چهره ها متغیّر می شد و بندها به لرزش در می آمد و دل ها به طپش می افتاد.

ولیکن حال و خصوصیت سیدالشهداء علیه السلام و بعضی از اطرافیان آن حضرت که با او بودند چنین بود که رنگ های صورت هایشان می درخشید و اعضایشان آرام می گرفت و نفس ها در سینه ها آرامش بیشتری می یافت.

ص: ۱۵۱

۱- بیت الاحزان، تالیف محدث قمی، ترجمه اشتهاردی، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

در این حال بعضی به یکدیگر می گفتند: ببینید! گویی این مرد ابداً باکی از مرگ ندارد.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن ها فرمودند: ای فرزندان، عزیزان و بزرگواران! قدری آرام بگیرید، صبر و تحمل پیشه کنید! چون مرگ نیست مگر پلی که عبور می دهد شما را از گرفتاری ها و شدائد به سوی بهشت های وسیع و نعمت های جاودانی.

کدامیک از شما مکروه و ناپسند دارید که از زندانی به قصر مجللی انتقال یابید؟

آری، مرگ برای دشمنان شما نیست مگر مانند کسی که از قصری به سوی زندان و شکنجه انتقال یابد. همانا پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: حَقّاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و مرگ پلی است که این ها را به سوی بهشت و آن ها را به سوی جهنم انتقال می دهد، نه من دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است.»

قبض روح بلال

بلال صحابی و مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین شصت تا هفتاد سال عمر کرد. روزی دچار ضعف شدیدی شد و در منزل به استراحت پرداخت، رفته رفته ضعف و سستی او شدت یافت و بیماری بر او مستولی شد. سینه اش به سختی بالا و پایین می رفت. همسرش به پرستاری او مشغول بود و از این پیش آمد بی نهایت نگران و ناراحت بود.

ص: ۱۵۲

بلال چشمش را گشود و پرسید: چه می کنی؟ فراق و جدایی نزدیک شد. گویا کسانی را می دید، انسان هایی با فضیلت که او را دوست می دارند و او هم به آن ها ارادت می ورزد. این محمّد و یاران او هستند که او را دعوت می کنند که به آن ها بپیوندد.

تبسمی بر لبانش نقش بست، یک مرتبه آهی کشید، چشمانش را روی هم گزارد و سرش را روی سینه اش خواباند. همسرش صورت او را برگرداند، ناگهان آه جان سوزی کشید و گفت واخزناه. (۱)

بلال نفس های آخرش را می کشید، مشتاق زیارت و درک لقای حق بود، لذا با شادی و سرور گفت: وافرحتاه. (۲)

چون بلال از ضعف شد همچون هلال*** رنگ مرگ افتاد بر روی بلال

جفت او دیدش بگفتار: وا حرب*** پس بلالش گفت: نی نی و اطرب

تا کنون اندر حرم بودم ز زیست*** تو چه می دانی مرگ چه عیش است، چیست

گفت جفت: امشب غریبی می روی*** از دیار خویش غایب می شوی

گفت: نی نی بلکه امشب جان منار

ص: ۱۵۳

۱- چه حزن انگیز و مصیبت بار

۲- چه شادمان کننده و شمع بار

می رسد خوش از غریبی در وطن

گفت: ای جان و دلم وا حسرتا*** گفت: نی نی جان من وا دولتا

گفت: آن رویت کجا بینیم ما*** گفت: اندر حلقه خاص خدا

حاج مؤمن و ملاقات او با یکی از مردان خدا

مردی بود از اهل شیراز به نام حاج مؤمن که بسیار مرد روشن دل، با ایمان و با تقوایی بود؛ که مطالب بسیار مفیدی هم نقل می رد و از بعضی ها هم پنهان می نمود. از جمله می گفت: یکی از ائمه جماعت شیراز روزی به من گفت: بیا با هم برویم به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، و یک ماشین دربست اجاره کرد؛ چند نفر از تجار هم همراه او بودند. حرکت نموده به شهر قم رسیدیم و در آنجا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام توقف کردیم و برای من حالات عجیبی پیدا می شد و ادراک بسیاری از حقائق را می نمودم. یک روز عصر در صحن مطهر آن حضرت به یک شخص بزرگی برخورد کردم که وعده هایی به من داد.

حرکت کردیم به طرف تهران و سپس به طرف مشهد مقدس. از نیشابور که گذشتیم دیدیم که مردی به صورت عامی در کنار جاده به طرف مشهد می رود و با او یک کوله پشتی بود. اهل ماشین گفتند این مرد را سوار کنیم ثواب دارد، ماشین هم جا داشت.

ص: ۱۵۴

ماشین توقّف کرده چند نفر پیاده شدند و از جمله آنان من بودم، و آن مرد را به درون ماشین دعوت کردیم. قبول نمی کرد، تا بالاخره پس از اصرار زیاد حاضر شد سوار شود به شرط آنکه پهلوی من بنشیند و هرچه بگوید من مخالفت نکنم.

سوار شد و پهلوی من نشست، و در تمام راه برای من صحبت می کرد و از بسیاری از وقایع خبر می داد و حالات مرا یکایک تا آخر عمر گفت. و من از اندرزهای او بسیار لذّت می بردم و برخورد با چنین شخصی را از مواهب بزرگ پروردگار و ضیافت حضرت رضا علیه السلام دانستم. تا کم کم رسیدم به قدمگاه و به موضعی که شاگرد شوفرها از مسافران «گنبدنما» می گرفتند.

همه پیاده شدیم. موقع غذا بود، من خواستم بروم و با رفقای خود که از شیراز آمده ایم و تابحال سر یک سفره بودیم غذا بخورم. گفت: آنجا مرو! بیا با هم غذا بخوریم. من خجالت کشیدم که دست از رفقای شیرازی که تا به حال مرتباً با آن ها غذا می خوردیم بردارم و ترک رفاقت نمایم، ولی چون قول داده بودم که از حرف های او سرپیچی نکنم به ناچار موافقت نموده، با آن مرد در گوشه ای رفتیم و نشستیم.

از خورجین خود دستمالی بیرون آورد، باز کرده گویا نان تازه در آن بود با کشمش سبز که در آن دستمال بود، شروع به خوردن کردیم و سیر شدیم؛ بسیار لذّت بخش و گوارا بود.

در این حال گفت: حال اگر می خواهی به رفقای خود سری بزنی و

تفقدی بنمائی عیب ندارد. من برخاستم و به سراغ آن ها رفتم و دیدم در کاسه ای که مشترکاً از آن می خوردند خون است و کثافات، و این ها لقمه برمی دارند و می خوردند و دست و دهان آن ها نیز آلوده شده و خود اصلاً نمی دانند چه می کنند؛ و با چه مزه ای غذا می خوردند. هیچ نگفتم، چرا که مأمور به سکوت در همه احوال بودم.

به نزد آن مرد باز گشتم. گفت: بنشین، دیدی رفقاییت چه می خوردند؟ تو هم از شیراز تا اینجا غذایت از همین چیزها بود و نمی دانستی؛ غذای حرام و مشتبّه چنین است. از غذاهای قهوه خانه ها مخور؛ غذای بازار کراهت دارد.

گفتم: إن شاء الله تعالی؛ پناه می برم به خدا.

گفت: حاج مؤمن! وقت مرگ من رسیده، من از این تپه می روم بالا. و آنجا می میرم. این دستمال بسته را بگیر، در آن پول است، صرف غسل و کفن و دفن من کن. و هر جا را که آقای سید هاشم صلاح بداند همانجا دفن کنید. آقای سید هاشم همان امام جماعت شیرازی بود که در معیت او به مشهد آمده بودند.

گفتم: ای وای! تو می خواهی بمیری؟! گفت: ساکت باش! من می میرم و این را به کسی مگو.

سپس رو به مرقد مطهر حضرت ایستاد و سلام عرض کرد و گریه بسیار کرد و گفت: تا اینجا به پابوس آمدم ولی سعادت بیش از این نبود که به کنار مرقد مطهرت مشرف شوم.

ار تپه بالا رفت و من حیرت زده و مدهوش بودم، گوئی زنجیر فکر و اختیار از کفم بیرون رفته بود.

به بالای تپه رفتم، دیدم به پشت خوابیده و پا رو به قبله دراز کرده و با لبخند جان داده است؛ گوئی هزار سال است که مرده است.

از تپه پائین آمدم و به سراغ حضرت آقا سید هاشم و بقیه رفقا رفتم و داستان را گفتم. خیلی تأسّف خوردند و مرا مؤاخذه کردند که چرا به ما نگفتی و ما را از این واقعه مطلع نمودی؟

گفتم: خودش دستور داده بود، و اگر می دانستم که بعد از مردنش نیز راضی نیست، حالا هم نمی گفتم.

راننده ماشین و شاگرد و حضرت آقا و سایر همراهان همه تأسّف خوردند، و همه با هم به بالای تپه آمدیم و جنازه او را پائین آورده و در داخل ماشین قرار دادیم و به سمت مشهد رهسپار شدیم.

حضرت آقا می فرمود: حقّاً این مرد یکی از اولیای خدا بود که خدا شرف صحبتش را نصیب تو کرد، و باید جنازه اش به احترام دفن شود. وارد مشهد مقدّس شدیم. حضرت آقا مستقیماً به نزد یکی از علمای آنجا رفت و او را از این واقعه مطلع کرد. او با جماعت بسیاری برای تجهیز و تکفین آمدند؛ او را غسل داده و کفن نموده و بر او نماز خواندند و در گوشه ای از صحن مطهر دفن کردند، و من مخارج را از دستمال می دادم. چون از دفن فارغ شدیم، پول دستمال نیز تمام شد نه یک شاهی کم و نه زیاد، و مجموع پول آن دستمال دوازده تومان بود.

حکیم هیدجی و مرگ اختیاری مرد عامی

می گویند مرحوم هیدجی مردی حکیم و عارف و منزّه از رویّه اهل غرور، و اهل مراقبه نفس بوده، ضمیری صاف و دلی روشن و فکری عالی داشته است. ولی منکر مرگ اختیاری بوده است و این درجه و کمال را برای مردم محال می پنداشته است، و در بحث با شاگردان خود جداً انکار می نموده و ردّ می کرده است.

یک شب در حجره خود بعد از بجا آوردن فریضه عشاء رو به قبله مشغول تعقیب بوده است که ناگهان پیرمردی دهاتی وارد شده، سلام کرد و عصایش را در گوشه ای نهاد و گفت: جناب آخوند! تو چکار داری به این کارها؟ هیدجی گفت: چه کارها؟ پیرمرد گفت: مرگ اختیاری و انکار آن؛ این حرف ها به شما چه مربوط است؟

هیدجی گفت: این وظیفه ماست؛ بحث و نقد و تحلیل کار ماست. درس می دهیم، مطالعات داریم، روی این کارها زحمت کشیده ایم؛ سر خود نمی گوئیم!

پیرمرد گفت: مرگ اختیاری را قبول نداری؟! هیدجی گفت: نه.

پیرمرد در مقابل دیدگان او پای خود را به قبله کشیده و به پشت خوابید و گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون» و از دنیا رحلت کرد؛ گوئی هزار سال است که مرده است.

حکیم هیدجی مضطرب شد. خدایا این چه بلایی بود که امشب بر سر ما آمد؟ حکومت ما را چه می کند؟ می گویند مردی را در حجره

بردید، غریب بود و او را کشتید و سم دادید یا خفه کردید.

در حالی که از خود بی خود بودم، دویدم و طلباب را خبر کردم، آن‌ها به حجره آمدند و همه متحیر و از این حادثه نگران شدند. بالاخره بنا شد خادم مدرسه تابوتی بیاورد و شبانه او را به فضای شبستان مدرسه ببرند تا فردا او را غسل داده و کفن و دفن کنند، که ناگاه پیرمرد از جا برخاست و نشست و گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم»، و سپس رو به هیدجی کرده و لبخندی زد و گفت: حالا- باور کردی؟ هیدجی گفت: آری باور کردم، به خدا باور کردم؛ اما تو امشب پدر مرا در آوردی. جان مرا گرفتی!

پیرمرد گفت: آقا جان! تنها به درس خواندن نیست؛ عبادت نیمه شب هم لازم دارد، تعجید هم می‌خواهد، چه می‌خواهد... فقط تنها بخوانید و بنویسید و بگوئید و بس، مطلب به این تمام می‌شود؟!

از همان شب حکیم هیدجی رویه خود را تغییر می‌دهد، نیمی از ساعات خود را برای مطالعه کردن و نوشتن و تدریس کردن قرار می‌دهد و نیمی را برای تفکر و ذکر و عبادت خدای جلّ و عزّ. شب‌ها از بستر خواب پهلوی تهی می‌کند و خلاصه امر به جائی میرسد که باید برسد. دلش به نور خدا منور و سرش از غیر او منزّه، و در هر حال انس و الفت با خدای خود داشته است. و از دیوان شعر فارسی و ترکی او می‌توان حالات او را دریافت. حاشیه‌ای بر شرح منظومه سبزواری دارد که بسیار مفید است.

در آخر دیوانش وصیت نامه او را چاپ نموده اند. بسیار شیرین و جالب است. پس از حمد خدا و شهادت و تقسیم اثاثیه و کتاب های خود می گوید: «از رفقا تقاضا دارم و وقتی مردم عمامه مرا روی عماری نگذارند، های و هوی لازم نیست، و برای مجلس ختم من موی دماغ کسی نشوند زیرا که عمر من ختم شده است و عمل من خاتمه یافته است. دوستان من خوش باشند زیرا من از زندان طبیعت خلاص و به سوی مطلوب خود میروم و عمر جاودان می یابم. و اگر دوستان از مفارقت ناراحتند این شاء الله خواهند آمد و همدیگر را در آنجا زیارت می کنیم. دوست داشتم پولی داشتم و به رفقا می دادم که در شب رحلت من مجلس سوری تهیّه کرده و سروری فراهم آورند، زیرا که آن شب، شب وصال من است.»

مرحوم رفیق شفیق آقای سید مهدی رحمه الله به من وعده میهمانی و ضیافت داده این شاء الله به وعده خود وفا خواهد نمود.

تمام طلب مدرسه منیریه می گفتند که: مرحوم هیدجی هنگام شب همه طلب را جمع کرد و نصیحت و اندرز می داد و به اخلاق دعوت می نمود، و بسیار شوخی و خنده می نمود، و ما در تعجب بودیم که این مرد که شب ها پیوسته در عبادت بود چرا امشب اینقدر مزاح می کند و با عبارات نصیحت آمیز ما را مشغول می دارد؛ و ابداً از حقیقت امر خبر نداشتیم.

هیدجی نماز صبح خود را در اوّل فجر صادق خواند و سپس در

حجره خود آرמיד. پس از ساعتی حجره را باز کردند دیدند رو به قبله خوابیده و رحلت نموده است. رحمت خدا بر او باد.

فرا رسیدن اجل و شفاعت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام

یکی از بنندگان شایسته خدا که از اهل علم سامرا بوده و سپس در کاظمین و بعد در تهران سکونت داشت نقل می کند که: در ایامی که در سامرا بودم سخت به مرض حصبه مبتلا شدم و هرچه اطبا در آنجا مداوا نمودند، مفید واقع نشد.

مادرم با برادرانم مرا از سامرا به کاظمین برای معالجه آوردند، و در کاظمین نزدیک به صحن مطهر یک اطاق در مسافرخانه تهیه و در آنجا به معالجه من پرداختند؛ مؤثر واقع نشد و من بیهوش افتاده بودم.

از معالجه اطبای کاظمین که مأیوس شدند یک روز به بغداد رفته و یک طبیب سنی مذهب را برای من به کاظمین آوردند.

همین که نزدیک بستر من آمد و می خواست مشغول معاینه گردد من در اطاق احساس سنگینی کردم، و بی اختیار چشم خود را باز کردم دیدم خوکی بر سر من آمده است؛ بی اختیار آب دهان خود را به صورتش پرتاب کردم. گفت: چه می کنی، چه می کنی؟ من دکترم، من دکترم!

من صورت خود را به دیوار کردم و او مشغول معاینه شد و دستوراتی داد و نسخه ای نوشته و رفت.

نسخه را تهیه کرده و به تمام دستورات او عمل کردند ابتدا مؤثر واقع نشد؛ و من لحظات آخر عمر خود را می گذراندم.

تا آنکه دیدم حضرت عزرائیل علیه السلام وارد شد با لباس سفید و بسیار زیبا و خوشرو و خوش منظره و خوش قیافه. پس از آن پنج تن (حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام) به ترتیب وارد شدند و همه نشستند و به من تسکین دادند، و من مشغول صحبت کردن با آن ها شدم و آن ها نیز با هم مشغول گفتگو بودند.

در این حال که من به صورت ظاهر بیهوش افتاده بودم، دیدم مادرم پریشان شده و از پله های مسافرخانه بالا رفت روی بام، و رو کرد به گنبد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و عرض کرد:

یا موسی بن جعفر! من به خاطر شما بچه ام را اینجا آوردم، شما راضی هستید بچه ام را اینجا دفن کنند و من تنها برگردم؟
حاشا و کلاً! حاشا و کلاً! (البته این مناظر را این آقای مریض با چشم دل و ملکوتی خود می دیده است نه با چشم سر؛ آن ها بهم بسته و بدن افتاده و عازم ارتحال است) همینکه مادرم با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشغول تکلم بود دیدم آن حضرت به اطاق ما تشریف آوردند و به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: خواهش می کنم تقاضای مادر این سید را بپذیرید!

ص: ۱۶۲

حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رو کردند به عزرائیل و فرمودند: برو تا زمانی که خداوند مقرر فرماید؛ خداوند بواسطه تو مثل مادرش عمر او را تمديد کرده است. ما هم ميرويم ان شاء الله براي موقع ديگر.

مادرم از پله ها پائين آمد و من نشستم، و آنقدر از دست مادر عصباني بودم که حدّ نداشت. و به مادر مي گفتم: چرا اين کار را کردی؟ من داشتم با أميرالمؤمنين عليه السلام مي رفتم، با پيغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مي رفتم، با حضرت فاطمه عليها السلام و حسنين عليهم السلام مي رفتم؛ تو آمدي جلو ما را گرفتي و نگذاشتي که ما حرکت کنيم.

زنی که نمی خواست به دنیا برگردد

از یکی از مؤمنین نقل شده که: ما از نجف اشرف عیال اختیار کردیم و سپس در فصل تابستان برای زیارت و ملاقات خویشاوندان عازم ایران شدیم، و پس از زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام به وطن خود که شهری است در نزدیکی های مشهد رهسپار گردیدیم.

آب و هوای آنجا به عیال ما نساخت و مریض شد و روز بروز مرضش شدت گرفت؛ و هرچه معالجه کردیم سودمند نیفتاد و مشرف به مرگ شد. و من در بالین او بودم، و بسیار پریشان شدم و با خود گفتم الان است که عیال من فوت کند؛ و من باید تنها به نجف برگردم و در پیش پدر و مادرش خجل و شرمنده گردم، و به من بگویند دختر نوعروس ما را بردی و در آنجا دفن کردی و خودت برگشتی.

حال اضطراب و تشویش عجیبی در من پیدا شد. فوراً آمدم در اطاق مجاور ایستادم و دو رکعت نماز خواندم و توسل به حضرت امام زمان علیه السلام پیدا کردم و عرض کردم: یا ولیّ الله! زن مرا شفا دهید، ای کارخانه خدا! این امر از دست شما ساخته است؛ و با نهایت تضرّع و التجاء متوسل شدم.

آدم در اطاق عیالم، دیدم نشسته و مشغول گریه کردن است و زار زار می گرید. تا چشمش به من افتاد گفت: چرا مانع شدی؟ چرا مانع شدی؟ چرا نگذاشتی؟ من نفهمیدم چه می گوید، و تصوّر کردم که صحبت عادی می کند و حالش سخت است.

بعد که قدری آب به او دادیم و غذا به دهانش گذاردیم قضیه خود را برای من نقل کرد و گفت: عزرائیل علیه السلام برای قبض روح من با لباسی سفید که بسیار زیبا و آراسته بود، آمده بود. به من لبخندی زده و گفت: حاضر به آمدن هستی؟ گفتم: آری.

بعداً امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و با من بسیار ملاطفت و مهربانی کردند و بمن گفتند: من می خواهم بروم نجف، می خواهی با هم برویم به نجف؟ گفتم: بلی دوست دارم با شما به نجف بروم.

من برخاستم لباس خود را پوشیدم و آماده شدم که با آن حضرت به نجف اشرف برویم، همین که خواستم از اطاق با آن حضرت خارج شوم دیدم که حضرت امام زمان علیه السلام آمدند و تو هم دامان امام زمان علیه السلام را گرفته ای.

حضرت امام زمان علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: این بنده به ما متوسل شده، حاجتش را برآورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را پائین انداخته و به عزرائیل فرمودند: به تقاضای مرد مؤمن که متوسل به فرزند ما شده است برو؛ باشد تا موقع معین. و امیرالمؤمنین علیه السلام از من خداحافظی کردند و رفتند. چرا نگذاشتی من بروم؟

در روایات زیادی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالین شخص محتضر در سكرات موت حاضر می شوند، و اگر مؤمن و دارای ولایت باشد او را با خود به بهشت می برند.

ای که گفתי فمن یمت یرنی*** جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من*** مردمی تا بینمی رویت

امیرالمؤمنین علیه السلام با چشم ملکوتی و گوش ملکوتی و دل ملکوتی انسان تماس می گیرند و او را با خود به ملاء اعلی می برند.

به به از این ملاقات و زیارت برای مؤمن؛ حقاً چقدر شادی آفرین است.

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حور العین*** اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

ز تاب آتش دوری شدم غرق غرق چون گل*** بیارای باد شبگیری، نسیمی زان عرق چینم

اگر بر جای من گیری گزیند دوست، حاکم اوست

حرامم باد اگر من جای بجای دوست بگزینم

صبح الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز*** که غوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم(۱)

محمود غزنوی در سكرات مرگ

گویند محمود غزنوی عاشق جواهر بود در مدت سه روزی که در بستر بیماری و سكرات مرگ گرفتار بود امر کرد جواهراتی که از خزائن هند و غیر آن جمع آوری کرده بیاورند. صندوق ها را برایش باز می کردند و هر دانه از آن ها را می نگریست سخت می گریست و آه حسرت می کشید عاقبت با دلی پر حسرت شربت تلخ مرگ را نوشید و شگفت آن که در همان حال هم حاضر نشد مقداری از آن ها را بین مستحقان تقسیم کند.

مردی که در حال سجده قبض روح شد

ملك الموت برای قبض روح بنده صالحی با او ملاقات نمود، آن مؤمن سلام کرد، وی پاسخ سلام او را داده و به او گفت: مرا با تو حاجتی است که باید آن را در گوش تو بگویم.

- بگو.

- من فرشته مرگ هستم.

ص: ۱۶۶

- مرحبا بر تو که مدت غیبت تو بر من طولانی شده است، (یعنی خیلی منتظرت بودم) به خدا سوگند، غایبی در روی زمین نیست که من لقای او را از دیدار تو بیشتر دوست بدارم.

- حاجتی داری بگو

- حاجتی ندارم که نزد من بزرگتر و محبوبتر از لقای پروردگار باشد.

- هر حالتی را که می خواهی در آن قبض روح شوی انتخاب کن

- بر این امر توانایی داری؟

- آری

- پس به من اجازه بده تا وضو گیرم و دو رکعت نماز گزارم، سپس در حالی که به سجده رفته ام جانم را بگیر ملک الموت چنین کرد و در حال سجود روح او را قبض نمود. (۱)

توبه یک جوان یهودی قبل از مرگ

امام باقر علیه السلام می فرمایند: پسری یهودی، خیلی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب می شد، حضرت کارهای سبک و بدون زحمت را به او ارجاع می داد، و چه بسا او را دنبال کارهای خویش می فرستاد، و گاهی توسط او نامه ای به ایل و تبارش می نوشت. چند روزی نیامد. حضرت احوال او را پرسید، شخصی گفت: فکر کنم به خاطر بیماری

ص: ۱۶۷

مهلکی که به آن دچار شده امروز و فردا بیشتر مهلت زنده بودن نداشته باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از یارانش به عیادتش رفت. از کرامات حبیب خدا این بود که با کسی حرف نمی زد مگر این که طرف جواب القاسم» حضرت فرمودند: به وحدانیت خدا شهادت بده جوان چشم به پدر دوخت و از ترس پدر چیزی نگفت. حضرت دوباره شهادت به حق را تلقین او کردند، باز با نگاه به پدر سکوت کرد. بار سوم فرمودند: شهادت را بگو باز جوانک به پدرش خیره شد حضرت فرمود: میل داری بگو میل نداری نگو.

جوان به وحدانیت خدا اقرار کرد و به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داد و سپس مرد. حضرت به پدرش فرمود: کاری به این جنازه نداشته باش؛ آنگاه به اصحاب فرمود: او را غسل داده و کفن کنید، سپس نزد من بیاورید تا بر او نماز بگذارم و چون از خانه خارج شدند مرتب می گفتند: خدا را شکر که به دست من یک انسان از آتش جهنم نجات پیدا کرد. (۱)

مردی که آسان اهل بهشت شد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از یارانش از مدینه خارج شدند. هوا

ص: ۱۶۸

به شدت گرم بود.

حضرت فرمودند: در مقابل خود چه می بینید؟

- جز یک شبح چیزی به نظر ما نمی رسد.

- مردی است بیابانی، مقصدش مدینه است، در حدود شش روز آب و نان نیافته است.

شتر سوار نزدیک شد، حضرت به او فرمود:

- کجا می روی؟

- مدینه

- برای چه؟

- از شخصی که به رسالت مبعوث شده، زیاد شنیده ام؛ عاشق زیارت او هستم، می خواهم تا جمال دلارایش را نظاره کنم.

- آن کسی که به دنبالش هستی، منم؛ آیا حاضری از بت پرستی دست برداری؟

- آری.

حضرت شهادتین را به او تلقین کردند، و چون شهادتین را گفت از حال رفت، به طوری که نزدیک بود از شتر به زمین افتد. آن گاه فرمودند: آرام او را روی شتر به زمین بگذارید، چون وی را خوابانند، فرمود: آب تهیه کنید تا غسلش دهیم؛ زیرا از دنیا رفت. پس از مراسم غسل و کفن، همان جا قبری آماده کردند، چون وی را دفن نمودند،

ص: ۱۶۹

حضرت فرمود: چه آسان و بی رنج و زحمت به بهشت رفت. (۱)

اشک حسرت مرد ثروت اندوز، هنگام مرگ

مردی از قوم بنی اسرائیل مالی جمع کرده بود، هنگامی که در آستانه مرگ قرار گرفت به فرزندانش گفت: اموالم را از نظرم بگذرانید. آن ها اموال بسیاری اعم از اسب و شتر و برده و جز این ها را از معرض دید او گذراندند. هنگامی که به آن ها نظر کرد اشک حسرت ریخت. ملک الموت وقتی دید می گرید گفت: چه چیزی تو را به گریه در آورده است؟ سوگند به آن که این اموال را به تو داده از خانه ات بیرون نخواهم رفت جز آن که میان جان و تنت جدایی بیندازم.

گفت: پس مهلت بده تا این اموال را پخش کنم.

عزرائیل گفت: هیهات، مهلت از تو بریده شده است، چرا پیش از فرا رسیدن اجل این کار را نکردی؟ سپس جان او را گرفت. (۲)

ظالمی که هنگام قبض روح حسرت می خورد

یکی از ظالمان بنی اسرائیل در خانه خود نشسته و با برخی از آشنایانش خلوت کرده بود، در این میان نگاهش به شخصی افتاد که در خانه اش وارد شد. بی تاب و خشمگین از جا برخاست و به او گفت: تو کیستی و چه کسی تو را به خانه من راه داده است؟ گفت:

ص: ۱۷۰

۱- همان، ص ۱۸۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۶۷

اما آن که مرا وارد خانه کرده مالک آن است، و من کسی هستم که حجاب مانع من نیست، از پادشاهان اجازه نمی گیرم و از سطوت و قدرت آن ها بیم و ترس ندارم، و هیچ ظالم و شیطان شریری نمی تواند مرا از کار باز دارد.

آن ظالم در حالی که لرزه بر اندامش افتاده بود خود را به جلو انداخت و با فروتنی و خاری، سر بلند کرد و گفت: تو فرشته مرگی؟

- آری

- آیا ممکن است مرا مهلت دهی تا با کسانم عهده تازه کنم؟

- هیهات، وقت تو تمام شده و نفس هایت پایان یافته و ساعاتت به پایان رسیده و راه تأخیر نیست.

- مرا به کجا خواهی برد؟

- به سوی عملی که از پیش فرستاده ای، و به جایی که پیش از این آماده ساخته ای.

- من کار نیکی برای آینده نکرده ام، و جای خوبی برای خود نساخته ام.

- پس تو را به سوی آتش سوزانی می برم که پوست سرت را می کند. سپس جان او را گرفت و او در میان آشنایانش به زمین افتاد. برخی فریاد می کشیدند و برخی می گریستند.

مرگ فرعون

وقتی که فرعون و لشگریانش به دنبال حضرت موسی علیه السلام و

ص: ۱۷۱

پیروانش حرکت می کردند که آن ها را گرفته و همه را از دم تیغ کین بگذرانند.

حضرت موسی علیه السلام به کنار رود نیل رسید، راه فرار هم نداشت، زیرا از اطراف، لشگریان او را احاطه کرده بودند و فقط به جلو راه داشت، آن هم رودخانه بود. حضرت موسی علیه السلام و پیروان او به آب زدند، آب شکافته شد، نیمی از آن این طرف و نیمی آن طرف بالا آمد و گِل های کف رودخانه خشک شد.

حضرت موسی علیه السلام و تمام پیروان او وارد نیل شدند که فرعون و لشگریانش رسیدند. دیدند که موسی علیه السلام و پیروانش در رودخانه و در حال عبورند؛ گفتند: عجیب نیست، ما هم می رویم و آن ها را دستگیر می کنیم. همین که وارد رودخانه شدند آب بسته شد.

فرعون چون زمانی غرق شدنش فرا رسید، گفت: ایمان آوردم به این که خدایی نیست جز همان کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم.

جبرئیل مقداری از لجن ته دریا برداشت و بر دهان او زد و گفت: «حالا- ایمان می آوری، در حالی که گناهان را قبلاً به جا آوردی و در روی زمین از مفسدین بودی؟» (۱)

امروز ما جان تو را گرفته و با خود می بریم به آنجا که محل و مقرر فعلیت و نتیجه اعمال از پیش فرستاده توست، و بین بر سر

تو چه ۹۱

ص: ۱۷۲

خواهد آمد، ولی بدنت را از آب بیرون می اندازیم و در کنار ساحل قرار می دهیم که مردم بیابند و ببینند که بدن متعفن و گندیده تو چگونه به ذلت و پستی دچار شده است و نگویند که از میان دریا فرعون جزء رجال الغیب شده یا به آسمان رفته است. (۱)

مرد جاهلی که هنگام جان دادن بهشتی شد

معاویه بن وهب می گوید: یک سال با کاروانی به سوی مکه برای انجام حج حرکت کردیم، پیرمردی خدا پرست و اهل عبادت همراه ما بود، ولی شیعه نبود (چون اطلاعی از آن نداشت) و نماز خود را در مسیر راه می خواند، او در یکی از جاهایی که توقف کرده بودیم بیمار شد. من به برادر زاده اش که در آنجا بود گفتم: کاش مذهب شیعه را به عمویت در این لحظات آخر عمر پیشنهاد می کردی، شاید خدا او را نجات دهد.

همه همراهان گفتند: بگذارید آن پیرمرد به حال خود بمیرد؛ زیرا همین حال که دارد خوب است ولی برادر زاده اش تاب نیاورد؛ سرانجام به پیرمرد گفت: عمو جان مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز عده کمی، مرتد و گمراه شدند، علی بن ابیطالب علیه السلام همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطاعتش لازم بود، و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حق ولایت از آن او بود.

ص: ۱۷۳

آن پیرمرد نفسی کشید و فریاد زد: «من هم بر همین عقیده هستم» و همان دم جان داد. پس از چند روز به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، یکی از همراهان به نام علی بن سری، ماجرای لحظات آخر عمر آن پیرمرد را به عرض آن حضرت رسانید. امام صادق علیه السلام فرمودند: «هُوَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» او از اهل بهشت است.

علی بن سری عرض کرد: آن شخص جز در آن ساعت آخر عمر، اطلاعی از مذهب تشیع نداشت. (پس چطور اهل بهشت است؟) امام علیه السلام فرمودند: «از او چیز دیگری می خواهید؟ سوگند به خدا، او وارد بهشت شد.»^(۱)

احتضار سید حمیری

حسین بن عون گوید: نزد سید بن محمد حمیری برای عیادت او در همان مرضی که با آن از دنیا رحلت نمود، رفتم؛ دیدم در حال جان دادن است و جمعیتی از همسایگانش که همه عثمانی مذهب بودند دور تا دور او جمع شده بودند.

سید حمیری بسیار زیبا و جمیل بود، پیشانی باز و گشاده و گردن

ص: ۱۷۴

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۰- شاید در ابتدای امر اینگونه به فکر انسان خطور کند که اینکه چطور میشود شخصی تمام عمر مسلمان زندگی می کند اما موقع جان دادن مسلمان نمی میرد و یا بالعکس کسی که عمری را با مذهب نا حق زیسته و در لحظه مرگ با مذهب حق تشیع مشرف می شود، مانند این حکایت. آیا این با عدل خداوند منافات ندارد؟ در جواب باید گفت که هر دوی این افراد به خاطر اعمال و کردار خودشان است که این قابلیت را پیدا کرده اند که بر مذهب حق یا ناحق از دنیا بروند و خداوند نه با کسی خویشاوندی دارد و نه به کسی ظلم میکند. برای مثال کسی که با نیت پاک و انسانی کارهای خوبی را انجام می دهد خداوند متعال زمینه را برای هدایتش مهیا می کند حال شخص می خواهد مذهب حق را بپذیرد یا نه.

زیبا و بلند داشت. در آن حال یک نقطه سیاه مانند مرکب سیاه بر صورتش پیدا شد، و کم کم رو به زیادی گذاشت و تمام صفحه صورت را سیاه کرد.

شیعیانی که در آنجا بودند بسیار محزون و ناراحت شدند، ولی عثمانی مذهببان خرسند و خوشحال گردیدند، و شروع کردند به شماتت و سرزنش شیعیان.

مدت بسیار کوتاهی گذشت که در همان جایی که در مرتبه اول نقطه سیاه ظاهر شده بود یک نقطه سفید نورانی و درخشان پدیدار گشت، و پیوسته رو به فزونی رفت و نمو کرد تا آن که تمام صورتش سفید شد و درخشید.

سید حمیری لبان خود را به تبسم ملیحانه گشود؛ و با حال سرور و شادی، لبخند زنان این شعر را سرود:

كذب الزاعمون ان عليا لن ينجي محبه من هتات*** قدروربي دخلت جنه عدن و عفالى الاله عن سيئات

فابشروا اليوم اولياء على و تولوا على حتى الممات*** ثم من بعده تولوا بنيه واحدا بعد واحد بالصفات

«دروغ می گویند کسانی که گمان می کنند علی بن ابیطالب علیه السلام دوستان خود را از گرفتاری ها و سختی ها نجات نمی دهد.

آری، سوگند به خدا چنین است، من داخل بهشت عدن شدم و پروردگارم از همه گناهانم در گذشت.

پس دوستاناران و محبان علی علیه السلام را بشارت دهید که تا وقت مردن تحت ولایت او باشند.

و از علی علیه السلام گذشته فرزندان او را یک به یک با صفات خاصه آن ها که از لوازم امامت است، ولی خود بگیرند.»

پس از سرودن این اشعار بلافاصله گفت:

«أشهدُ أن لا إلهَ إلا اللهُ حقاً، أشهدُ أن محمداً رسولَ اللهِ حقاً حقاً، أشهدُ أن علياً أميرَ المؤمنينَ حقاً حقاً، أشهدُ أن لا إلهَ إلا اللهُ.»

و سپس چشمان خود را روی هم گذارد و روح به اندازه ای آسان از قالب او بیرون رفت که گویی فتیله روشنی خاموش شده یا دانه ریگی افتاده است. (۱)

شیخ عبدالکریم حائری و شفاعت امام حسین علیه السلام

آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، در موقع احتضار برای مرحوم آیه الله حاج آقا مصطفی اراکی نقل کردند: «در آن هنگام که در کربلا بودم و به درس و بحث اشتغال داشتم، شبی که شب سه شنبه بود در عالم خواب دیدم، شخصی به من گفت: ای شیخ عبدالکریم کارهایت را انجام بده که سه روز دیگر خواهی مرد.

از خواب بیدار شدم و حیران به خود گفتم: البته خواب است،

ص: ۱۷۶

ممکن است تعبیر نداشته باشد.

روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم، تا این که آنچه در عالم خواب دیده بودم از خاطرم رفت، روز پنجشنبه که تعطیل بود، با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم، در آنجا قدری گردش و مباحثه علمی نمودیم تا ظهر شد، ناهار را همان جا صرف کردیم. پس از ناهار ساعتی خوابیدیم؛ در همین هنگام لرزه شدیدی مرا گرفت، رفقا در آنجا عبا و رو انداز داشتند و روی من انداختند، ولی من همچنان در میان آتش تب افتاده بود، حس کردم که حال بسیار وخیم است.

به رفقا گفتم: زودتر مرا به خانه برسانید، آن ها وسیله ای فراهم کرده، زود مرا به شهر کربلا آورده و به خانه رسانند، در خانه بی حال و حس در بستر افتاده بودم. حالم خیلی دگرگون شد و در این میان به یاد خواب سه شب پیش افتادم، علائم مرگ را مشاهده کردم و با در نظر گرفتن خوابی که دیده بودم، احساس کردم که پایان عمرم نزدیک شده است.

در این هنگام، ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند، و به همدیگر نگاه می کردند و می گفتند: اجل این مرد رسیده، مشغول قبض روحش گردیم. در این هنگام با قلبی صاف و خالص به ساحت مقدس امام حسین علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: ای حسین عزیز، دستم خالی است؛ کاری نکرده ام و برای خود

ص: ۱۷۷

توشه ای فراهم ننموده ام، شما را به حق مادرتان حضرت زهرا علیها السلام از من شفاعت کنید، که خدا مرگ مرا تأخیر اندازد، تا خود را برای سفر آخرت آماده سازم.

بلافاصله دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می خواستند روح را قبض کنند، آمد و به آن ها گفت: حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: شیخ عبدالکریم به ما متوسل شده، و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم تا عمرش را به تأخیر اندازد، خداوند نیز شفاعت ما را پذیرفت؛ بنابراین روح او را قبض نکنید.

در این وقت آن دو نفر به هم نگاهی کردند و به آن شخص گفتند: سمعاً و طاعتاً، آنگاه دیدم آن دو نفر و فرستاده امام علیه السلام به سوی آسمان پرواز کردند. بعد از این ماجرا، احساس سلامتی و عافیت کردم، صدای گریه و زاری بستگان را شنیدم که به سر و صورت می زدند، آهسته دستم را حرکت دادم و چشمم را گشودم، دیدم که چشمم را بسته اند و رویم روپوشی انداخته اند؛ خواستم پاهایم را بگشایم متوجه شدم که انگشت بزرگ پایم را بسته اند؛ دستم را برای برداشتن چیزی بلند کردم، شنیدم می گویند: آرام شوید، گریه نکنید که بدن حرکت دارد.

همه آرام شدند، رواندازی که رویم انداخته بودند، برداشتند، چشمم را باز کردند و بند پایم را باز کردند.

با دست به دهانم اشاره کردم که به من آب دهید، آب به دهانم

ریختند، کم کم از جا برخاستم و نشستم، تا پانزده روز ضعف و کسالت داشتم و بحمد الله به طور کلی خوب شدم، و این موهبت به برکت و لطف مولایم امام حسین علیه السلام بود؛ آری به خدا سوگند که اینگونه بود.

گفتگوی حضرت سلمان علیه السلام با مرده ای در قبر

اصبغ ابن نباته در یک روایت طولانی نقل می کند که خلاصه آن چنین است: زمانی که حضرت سلمان علیه السلام از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام والی مدائن بود، روزی مریض بود (که با همان مریضی هم از دنیا رفت) و به زیارت اهل قبور آمد و بر آن ها سلام کرد و بعد از سه بار مرده ای از داخل قبل جواب او را داد. سلمان به او گفت: ای مرده آیا از اهل بهشت هستی یا از اهل جهنم؟

گفت: از آن هایی هستم که عنایت الهی شامل حال شده و از اهل بهشت هستم.

سلمان از چگونگی مرگ او سؤال کرد و از حالش در دنیا پرسید که چگونه زندگی کرده است. گفت: در دنیا در خیر و خوبی بوده ام و همیشه کارهای خیر انجام می دادم، واجباتم را به جا می آورم، قرآن می خواندم و در نیکی کردن به پدر و مادر حریص بوده و علاقه زیادی به آن داشتم؛ از گناهان دوری می جستم و از ستمکاران دوری می کردم و در شب و روز به خاطر ترس از سؤال در پی طلب روزی

ص: ۱۷۹

حلال بودم و در کمال خوشی و شادی زندگی می کردم تا اینکه مریض شدم و چند روزی در بستر بیماری افتادم و مرگم نزدیک شد، پس در آن هنگام شخصی بزرگ و با قیافه ای ترسناک ما بین زمین و آسمان در مقابلم ایستاد اشاره به چشم هایم کرد، آن ها کور شدند. اشاره به گوش هایم کرد. آن ها کر گردیدند و به زبانم اشاره نمود لال شدم که دیگر نه می شنیدم و نه می دیدم در آن هنگام اهل خانواده و خویشانم گریه می کردند و خیر من به برادران و همسایه ها می رسید در آن هنگام به آن شخص گفتم تو کیستی که مرا از مال و خانواده و فرزندانم جدا کرده ای؟

گفت: من ملک الموت هستم، آمده ام که تو را از دنیا به آخرت ببرم که مدت عمر تو به سر آمده است. (۱)

گفتگوی جمجمه با حضرت علی علیه السلام

ابو رواحه انصاری از مغربی روایت می کند با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که قصد جنگ با معاویه را داشت همراه بودم. در کنار فرات جمجمه ای را که برای سال های خیلی قبل بود را دید و آن را صدا زد و آن جمجمه جوابش را داد و آن را در میان دست هایش گرفت و جمجمه با کلامی فصیح حرف زد و سپس امر فرمود که برگرد و او نیز به مکان خود برگشت. چون از جنگ نهروان فارغ شدیم جمجمه

ص: ۱۸۰

پوسیده ای را دیدیم که حضرت فرمود: آن را بیاورید پس با عصایش آن را حرکت داده و فرمود: به ما بگو که کیستی؟ آیا فقیر بوده ای؟ آیا ثروتمند ظالم و شقاوتمند بوده ای؟ آیا پادشاهی سعادتمند بوده ای؟ یا رعیتی بیش نبوده ای؟

آن مجمه با زبانی فصیح گفت: ای امیرالمؤمنین سلام و درود بر تو باد من پرویز بن هرمز پادشاه پادشاهان بودم که ظلم و ستم می کردم و تمام شرق و غرب را مالک شدم هزار شهر را در دنیا گرفتم و هزار پادشاه را به قتل رساندم.

ای امیرالمؤمنین من آن کسی هستم که پنجاه شهر را بنا کردم و بکارت پانصد دختر را پاره نمودم و هزار بنده ترکی و هزار بنده ارمنی و هزار بنده رومی و بنده سیاه را خریدم و با هفتاد هزار دختر پادشاهان ازدواج کردم. هیچ ملکی در روی زمین باقی نماند مگر آنکه آن را تحت تصرف خویش در آوردم و بر اهل آن ها ظلم و ستم کردم، وقتی ملک الموت به نزد من آمد به من گفت: ای ظالم ای ستمکار با حق مخالفت کردی؟ تمام اعضايم به لرزه در آمد. چون ملک الموت روحم را گرفت اهل زمین از ظلم من آرامش یافتند، ولی من در آتش جهنم تا ابد معذب هستم.

خداوند هفتاد هزار هزار نگهبان به من گمارده که در دست هر یک آن ها گرزهایی از آتش جهنم است که اگر بر کوه های زمین آن را بزنند خاکستر شده و منهدم می گردند. و هر وقت یکی از آن ها

با آن گرز به من ضربه ای می زند آتش در وجودم شعله ور می گردد و می سوزم و خاکستر می شوم، پس خداوند متعال دوباره مرا زنده می گرداند به خاطر ظلم و ستم هایم بر بندگانش، تا ابد عذاب می نماید. همچنین خداوند متعال به هر موی بدنم ماری بر من گمارده که مرا می گزد و عقرب هایی بر من مأمور کرده که نیشم می زنند و تمام آن ها را مانند افراد زنده در دنیا احساس می کنم. این مارها و عقرب ها به من می گویند: این همه عذاب جزای ظلم هایی است که بر بندگان داشته ای. سپس آن جمجمه ساکت شد و همه لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام از شنیدن سخنان آن جمجمه گریه کرده و بر سر و صورت زدند. (۱)

دلسوزی ملک الموت

آورده اند که روزی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و عزرائیل علیه السلام به زیارت ایشان آمد. حضرت از وی پرسید که ای برادر چندین هزار سال است که تو مشغول این شغلی و چندین هزار خلق را از جان جدا کردی و چندین هزار فرزند را یتیم کردی، آیا تا به حال دلت برای کسی سوخته؟

عزرائیل علیه السلام گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این مدّت دلم برای دو نفر سوخته است: روزی کشتی ای در دریا از تلاطم امواج دریا و شدّت امواج آب شکست و اهل کشتی غرق شدند. زن حامله ای بر روی

ص: ۱۸۲

تخته پاره ای مانده بود، گاهی از پایین آمدن موج دریا دلش می ریخت و گاهی از طوفان سهمگین، در این میان فرزندی که در رحم مادرش پنهان بود روی به عالم ظهور نهاد. وقتی چشم مادر به جمال پسر افتاد که آب دریا طراوت از رخ زیبای او می گرفت. خواست که از شراب خانه پستان شربتی بیاورد و پیش مهمان تازه رسیده ببرد به من فرمان رسید که جان آن زن را بگیر و کودک را در میان موج دریا تنها بگذار. چون جان آن زن را قبض کردم، دلم برای آن کودک سوخت؛ بیچاره در صدمات امواج دریای بی کران درمانده بود.

دیگر بر شداد عاد رحم آمد که سال ها به دنبال آن بود که باغی بسازد و بهشتی پردازد و جمله اموال عالم در آن صرف کند که داستان پردازان بگویند: باغش خوشه از مروارید و مشک؛ و سنگ ریزه از جواهر نفیس و درخت از مرجان و شاخ از زمرد و آب از عرق و خاک از خون ناف آهوران چینی. بخارش بخور بیز، بادش عبیر آمیز.

چون آن بستان با آن توصیف تمام شد، خواست که در آن بستان رود و از نظاره به آن بهشت لذت برد، چون به در بستان رسید و قصد آن کرد که از اسب پایین آید، پای راست از رکاب بیرون کرد و هنوز پای چپ در رکاب بود که فرمان رسید که جان این ملعون را بگیر و آن بی دین را از پشت اسب بر زمین آر.

چون جان او قبض کردم، دلم برایش سوخت که بیچاره عمری امید داشت و درست وقتی که آرزویش بر آورده شد، چشمش بر آن

نیفتاد. در همین گفتگو بود که جبرئیل امین علیه السلام نازل شد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدایت سلام می رساند، می فرماید که به عزت و جلال من که شداد عاد همان طفل بود که در آن دریای بی کران بی مادر پیرواندمش و از امواج دریای بی کران نگاهش داشتم و به ملک و پادشاهی رسانیدم تا در مقابل من ایستاد و نعمت مرا کفران کرد و علم خویشتن بینی برافراشت. پس او را به آتش عذاب گرفتار کردم تا عاقلان بفهمند که ما کافران را مهلت می دهیم، اما رها نمی کنیم. (۱)

حضرت داوود علیه السلام و جوان ژولیده

امام باقر علیه السلام می فرمایند: روزی حضرت داوود علیه السلام نشسته بود و جوانی ژولیده نیز که بسیار به نزد آن حضرت می آمد حضور داشت و مدت طولانی در آنجا نشست، در این هنگام عزرائیل علیه السلام آمده و بر داوود سلام کرد و به آن جوان نگاه تندی کرد. داوود علیه السلام گفت: نگاه تندی به این جوان کردی؟

عزرائیل: بله مأمور شده ام که بعد از هفت روز جان او را در همین مکان بگیرم.

دل داوود علیه السلام به حال آن جوان سوخت و فرمود: ای جوان آیا ازدواج کرده ای؟

جوان: تا به حال ازدواج نکرده ام

ص: ۱۸۴

۱- شرح و تفسیر مثنوی محمد تقی جعری، ج ۱۴، ص ۶۰۲.

داوود: به نزد فلان شخص بنی اسرائیل که آدم باشخصیتی است برو و به او بگو که داوود می گوید دختری را به عقد من در بیاور و همین امشب نیز به نزد آن دختر برو و نفقه اش را هم بر عهده بگیر و تا هفت روز نزد زنت باش و در روز هفتم در همین جا نزد من حاضر باش.

آن جوان رفت و پیام داوود را به آن شخص رساند. او نیز دخترش را به عقد آن جوان در آورد. بعد از ازدواج، جوان به نزد زنش رفت و بعد از هفت روز به نزد داوود آمد، داوود علیه السلام به او فرمود: ای جوان در این چند روز چگونه بودی؟ گفت: در خورشی و شادی ای که هیچ وقت تا به حال در چنین شادی نبودم.

داوود فرمود: بنشین. او هم نشست و داوود نیز منتظر اینکه چه وقت او قبض روح می شود؛ چون عزرائیل علیه السلام نیامد به آن جوان فرمود: به خانه نزد زنت برو. جوان رفت و روز هشتم آمد و در نزد داوود نشست و خبری از ملک الموت نشد؛ بعد از مدتی حضرت داوود علیه السلام به عزرائیل فرمود: آیا به من نگفتی که جان این جوان را بعد از هفت روز می گیرم؟

ملک الموت: بله

داوود: سه هفته گذشت و خبری نشد.

ملک الموت: ای داوود خداوند متعال به خاطر رحم تو بر آن جوان، بر او رحم کرد و سی سال بر عمر آن جوان اضافه نمود. (۱) ۸.

ص: ۱۸۵

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: در معراج به ملکی برخورد کردم که نشسته بود و همه دنیا در مقابل دو زانوانش قرار داشت و در دستش لوحی از نور بود و آن را می خواند و بر راست و چپ خود اعتنایی نمی کرد؛ قیافه شخص اندوهگین را داشت. گفتم: «ای جبرئیل این کیست؟»

گفت: «او ملک الموت است که دائما در حال قبض روح است.»

گفتم: «ای جبرئیل مرا نزدیک او ببر تا با او گفتگویی بکنم.»

مرا نزدش برد؛ بر او سلام کردم. جبرئیل به او گفت: «این محمد نبی، رحمتی است که خداوند او را به سوی بندگانش فرستاده است.» عزرائیل به من آفرین گفت و سلام داد و گفت: «بشارت بر تو ای محمد همانا تمام خیرات را می بینم که در امتت جمع شده است.»

گفتم: «حمد و سپاس خداوند منّانی که عطا کننده نعمت بر بندگانش است و آن از فضل پروردگارم و رحمتش بر من است.»

جبرئیل گفت: «او از همه ملائکه عملش شدیدتر است.»

گفتم: «آیا هر کسی که مرده و یا بعد از این می میرد او قبض روحش می کند؟» گفت: «بله»

به عزرائیل گفتم: «آیا آن ها که در حال مرگ می افتند را می بینی و بر بالای سرشان حاضر می شوی؟»

گفت: «بله همه دنیا در نزد من نسبت به آنچه که خداوند تحت تسلط

من گردانیده مانند سگه ای در دست کسی است که آن را هر طور که می خواهد می گرداند. هیچ خانه ای نیست مگر آنکه من در روز پنج بار وارد آن می شوم و به اهل آن خانه که برای میتی گریه می کنند می گویم: «بر او گریه نکنید دوباره به سویتان برمی گردم تا اینکه حتی یکی از شماها باقی نمی ماند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل گفت: «ای جبرئیل مرگ سخت است؟»

جبرئیل گفت: «همانا بعد از مرگ، از خود مرگ سخت تر است.»

سرانجام عزرائیل هم خواهد مُرد

راوی می گوید: زمانی که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بود به خدمت آن حضرت برای عرض تسلیت رسیدم؛ خود حضرت برای او طلب مغفرت نموده و فرمودند: «خدای متعال به پیغمبر خود خبر داد که او می میرد و فرمود: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) و فرمود: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ)

بعد حضرت فرمودند: بدانید که همه اهل زمین می میرند تا اینکه کسی روی زمین باقی نماند.

بعد از آن اهل آسمانها می میرند، تا اینکه کسی در آسمانها باقی نمی ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام؛ آنگاه ملک الموت می آید و در مقابل پروردگار قرار می گیرد.

از او می پرسند چه کسی باقی مانده؟ عرض می کند: خدایا! کسی

باقی نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل، پس به او گفته می شود که به جبرئیل و میکائیل بگو بمرند، آنگاه ملائکه حامل عرش می گویند پروردگارا اینها امین تو و رسول تو هستند.

پس خدای متعال می فرماید: من چنین حکم کرده ام که هر جاننداری که روح دارد بمیرد.

آنگاه عزرائیل جان آنها را می گیرد. سپس ملک الموت می آید و در مقابل پروردگار می ایستد، خداوند از او سؤال می کند: چه کسی باقی مانده است؟ در جواب می گوید: کسی باقی نمانده مگر ملک الموت و حاملان عرش پس خطاب می کند که به حاملان عرش بگو بمرند و آنگاه می میرند.

آنگاه با حالت غم و غصه می آید در مقابل پروردگار قرار می گیرد ولی چشمش را بالا نمی آورد، خداوند به او می فرماید: چه کسی باقی مانده؟ می گوید: کسی به جز ملک الموت باقی نمانده است.

پس به او گفته می شود «بمیر». و سرانجام عزرائیل هم به دستور خداوند قبض روح می شود.

آنگاه خدای متعال زمین و آسمانها را به دست می گیرد و می گوید کجایند کسانی که برای من شریک قائل بودند. (۱) ۵۹

ص: ۱۸۸

۱- جامع احادیث شیعه، ج ۳، ص ۶۶۵. به نقل از داستانهای شگفت انگیزی از مرگ ج ۳ ص ۵۹

منبع اصلی برای تألیف این کتاب مجموعه معادشناسی استاد علامه تهرانی رضی الله عنه است؛

منابع مستقیم:

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

- مفاتیح الجنان

- از ازل تا قیامت

- معاد، از دیدگاه امام خمینی قدس سرّه

- برزخ

- قبض روح

- سیاحت در عالم ارواح

- عزرائیل، مأمور معذور

منابع با واسطه:

- صحیفه سجادیه

- وسائل الشیعه

- معانی الاخبار

- معراج السعاده

- شرح نهج البلاغه محمد عبده

- مشکات الانوار

- بحار الانوار

- اصول کافی

ص: ۱۸۹

- ارشاد القلوب

- فروع كافي

- عيون اخبار الرضا عليه السلام

- اقبال الاعمال

- كشكول شيخ بهايي

- علم اليقين

- من لا يحضره الفقيه

- علم اخلاق اسلامي

- امالي شيخ طوسي

- مصباح كفعمي

- الخصال

- ديوان حافظ

- مثنوي معنوي

- تاريخ انبياء عليهم السلام عماد زاده

- منتهى الآمال

- مهجته البيضاء

- ديار عاشقان

- شرح و تفسير مثنوي، محمد تقى جعفرى

ص: ١٩٠

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

